

آقا سعید؛ جہان پر شرر کن

زهی هستی که تو داری زهی مستی که من دارم

تورا هستی همی زبید مرا مستی همی زبید

هلا بس کن هلا بس کن که لین عشقی که بگزیدی

نشاطی می دهد بی غم قبولی می کند بی رد

(مولوی)

محسن، مریم (خواهر): «سعید از بچگی مذهبی بود. در بالکن منزل هر روز صبح اذان می‌گفت و سپس مناجات. اهل محل همه با صدا و چهره سعید آشنا بودند. ماه رمضان در بالکن، ملکا ذکر تو را گویم را می‌خواند».

۱۳۸۴/۶/۳

توسلی، محمد: «در بهار سال ۴۰ که نهضت آزادی تأسیس شد، مجموعه ما وارد نهضت شدیم و به عنوان شاخه دانشجویی آغاز به کار کردیم. من مسئول حوزه دانشکده فنی بودم که سعید محسن و اصغر بدیع‌زادگان هم از فعالان شاخص آن حوزه بودند. مرحوم حنیف هم در حوزه دانشکده کشاورزی کرج فعال بود.

ما، هم به عنوان عضو انجمن اسلامی، هم عضو نهضت آزادی و هم عضو سازمان دانشجویان جبهه ملی دوم، نقش مؤثری در برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌های دانشجویی سال‌های ۳۹ به بعد داشتیم. سعید محسن خیلی راحت و آرام و همیشه خندان بود. چهره‌اش همیشه بشاش و باز بود، خیلی صمیمی و دوست‌داشتنی. خصوصیات زنجانی را کاملاً در رفتارش نشان می‌داد. بدیع‌زادگان شخصیت متین و جتلمنی بود. عمیق بود و دقیق. جالب است که خود حنیف، شخصیتش با این دو نفر، متفاوت بود؛ خشک و جدی».

۱۳۸۴/۹/۳

«پرکاری سعید نمونه بود. وقتی در سال ۱۳۳۹ سیل، جوادیه را خراب کرد و دانشجویان دانشگاه برای تعمیر خرابی‌ها اکیپ‌های کمک تشکیل دادند، وقتی زلزله آوج و قزوین در سال ۱۳۴۱ ویرانی به بار آورد و از طرف سازمان‌های مختلف سیاسی ساختمان‌هایی در آن جا ساخته شد، سعید با اصغر بدیع‌زادگان و بسیاری از همکلاسان، مانند دیگر مردم خیرخواه، وفاداری و هم‌دردی خود را با خلق نشان دادند و سر از پا نشناخته شب و روز کار و تحصیل و شهر را رها کرده، چند ماه در آن جا به کارگری و تماس با مردم پرداختند».

آنها که شهادت را برگزیدند، زندگینامه

رئیس طوسی، رضا: «سعید، ایمان و امید ویژه‌ای داشت. تا حد ممکن از وقت استفاده می‌کرد. در همین پادگان سلطنت‌آباد با هم سرباز بودیم. نماز که می‌خواندیم، می‌دیدیم سعید نیست. می‌رفتیم تا ببینیم کجاست. می‌دیدیم در محوطه پادگان با موانع و سیم خاردار سروکله می‌زند، سینه‌خیز از زیر سیم خاردارها رد می‌شود. تفنگ می‌دادند تا باز و بسته کنیم. سعید همه اجزاء را بیرون می‌ریخت و سوار می‌کرد. حتی سوزن را که بازکردنش ممنوع بود. اساساً با آدم‌های دیگر فرق می‌کرد. روش‌اش، زندگی‌اش و استنباط‌هایش، استنباط‌های ریزی که همه قرآنی بود».

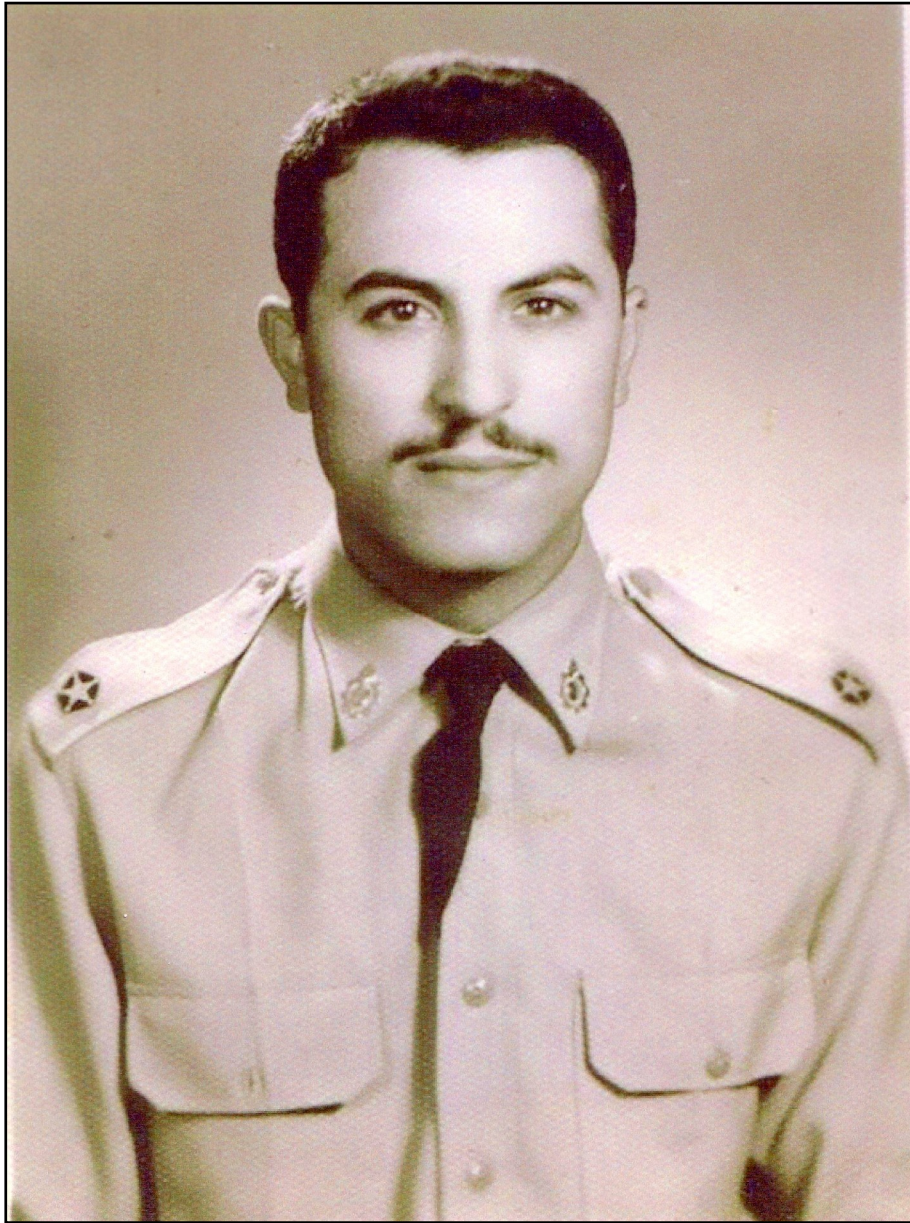
۱۳۸۴/۶۹

«سعید ۹ ماه [از دوران سربازی] را در جهرم گذراند، این اولین بار نبود که سعید به مناطق جنوبی کشور سفر می‌کرد، قبلاً هنگام کارآموزی در آبادان شاهد فقر و ستم‌دیدگی مردم آن مناطق بود. انسان‌هایی را دیده بود که با شکم گرسنه روی دریای نفت به دنبال بوته‌ای خار برای اجاقشان می‌دوند. او شاهد یغمای بی‌حساب نفت بود. او از صمیم دل رنج کشیده بود. این بار که به جنوب ایران رفت، قرار بود مدتی طولانی یعنی ۹ ماه آن جا بماند، پس باید بهتر مطالعه می‌کرد. او قبل از همه با سربازان سروکار داشت. سربازهایی از همان جنوب، از دهقانان و عشایر و همگی محروم، محروم از هر حق انسانی. سعید که یک افسر بود رفتار یک افسر ارتش استعماری را نداشت. سربازان آن روز که ستوان دوم سعید را می‌شناختند مسلماً با شنیدن خبر شهادت او تکان خوردند و به فکر افتادند چه کسی ممکن است سعید محسن را تیرباران کرده باشد. بدون شک این فکر آن‌ها را به هدف سعید، به مبارزه علیه وضع ظالمانه موجود، به مبارزه برای سقوط بنیان استعماری و استثماری موجود، سوق می‌داد. آن چه بیش از هر چیز دیگر سربازان زیردست او را به او علاقمند کرده بود احترامی بود که سعید بدانان می‌گذاشت. تشنه آن بودند که کسی برای آن‌ها ارزش و احترام انسانی قائل باشد و سعید چنین می‌کرد. سعید با آن‌ها همچون یک برادر و یک رفیق بود. احترام انسانی چیزی است که در ارتش‌های استعماری وجود ندارد. سعید از فرصت اقامت در جهرم استفاده کرد و با طبقات مختلف مردم و به خصوص با مردم عادی و فقیر، با

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۴۵

روشنفکران و جوانان محصل و روحانیون مترقی آشنایی پیدا کرد. او در همان جلسه اول چنان با افراد صمیمی می‌شد که دیگر دوستی محکمی بین آنها برقرار می‌گشت. برای نمونه، شبی که می‌خواست فردایش از جهرم حرکت کند، تا صبح مردم برای خداحافظی پیش او می‌آمدند. آری علی‌رغم آن چه خیلی از پرتوکان و عزیزان بلاجهت می‌پندارند، مردم خیلی هم قدرشناسند و دوست و دشمن خود را تشخیص می‌دهند. صمیمیت و محبت رفیقانه سعید از یادزفنی است. سعید در بین طبقات مختلف مردم جهرم دوست‌هایی داشت. مردم جهرم به قول خودشان آقای مهندس سعید را هرگز فراموش نمی‌کنند. سعید در دل آنها زنده است. سعید با این که افسر بود و مردم تجارب تلخی از دست دولت دارند و معمولاً با مأمورین دولتی با نوعی احتیاط روبرو می‌شوند ولی چون او در رفتار خود ثابت کرده بود که چگونه است، مردم به خوبی درد دل خود را برای او باز می‌گفتند. عصرها به مزارع شهر سر می‌زد و روزهای جمعه که به کمک بعضی از دهقانان و به همکاری با زارعین می‌پرداخت، خوب با مردم جوش می‌خورد.

سعید پس از پایان تحصیل، ۱۸ ماه خدمت وظیفه را انجام داد. در ۹ ماه اول خوب محیط ارتش را ارزیابی می‌کرد. نقاط قوت و ضعف ارتش چیست؟ از همین تعلیمات نظامی ارتش چه چیزهایی را باید آموخت؟ سعید با علاقه خیلی خوبی درس‌های نظامی را فرامی‌گرفت و هرگز از آنها سرسری رد نمی‌شد. تیراندازی و پرتاب نارنجک و نگهبانی و راه‌پیمایی هیچ کدام از آنها مبتذل تلقی نمی‌شد، او بایست از آنها استفاده می‌کرد. مثلاً او داوطلبانه، سینه‌خیز رفتن از زیر سیم‌های خاردار را بیش از یک بار انجام می‌داد و خیلی هم با نشاط و علاقه. فراوانند کسانی که در همین شرایط قرار می‌گیرند و هیچ استفاده مثبتی نمی‌کنند. ولی او چنین نبود، مگر نه این است که باید با همین امکانات موجود، دست به انقلاب زد؟ و مگر نه این است که چنین کاری ممکن بوده و هست؟



افسر جوان؛ سعید محسن در دوران سربازی به سال ۱۳۴۲

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۴۷

به هنگام مأموریت، پس از ۹ ماه دوره آموزش اولیه، به خاطر فعالیت‌ها و سابقه سیاسی‌اش او را به منطقه گرمی در جنوب یعنی جهرم در فارس، فرستادند و در واقع تبعید کردند».

آنها که شهادت را برگزیدند، زندگینامه

«سعید برای امرار معاش در کارخانه ارج و سپس در کارخانه پروفیل سپینا کار گرفت. در کارخانه ارج به خاطر آن که با مدیر کارخانه بر سر دفاع از حقوق کارگران اختلاف شدید پیدا کرده بود از آن جا بیرون آمد. در کارخانه پروفیل سپینا نیز با کارگران خیلی دوست بود. همیشه با کارگران غذا می‌خورد و با آنها رفیق بود. یک بار که از کارها سرکشی می‌کرد، یک تکه آهن بزرگ از طبقه بالا رها شده بود، سعید به خاطر آن که مبدا بر سر کارگری که پایین بوده بیفتد، خود را جلو انداخته بود که آن را بگیرد. در نتیجه انگشت کوچکش نزدیک بود قطع شود که بعدها با جراحی، کمی بهبود یافت ولی انگشت دیگر خم نمی‌شد. سعید در آن کارخانه وقتش اشغال بود. کارخانه‌های غیردولتی شیره مهندس را هم می‌کشند تا چه رسد به کارگیشان. سعید برای کار فکری و سیاسی، برای آن چه فکر می‌کرد باید انجام داد _ یعنی پیدا کردن راه‌چاره‌ای برای خروج از بن‌بست مبارزه، دیگر وقتی برایش نمانده بود، این بود که آن کار را هم رها کرد و به استخدام غیررسمی وزارت کشور درآمد. او تصدی تأسیسات تهویه و تلفن ساختمان وزارت خانه را به عهده داشت. از سال ۱۳۴۴ به این کار پرداخت. او تا آخر به همین کار که فقط صبح‌ها وقتش را می‌گرفت مشغول بود. او، هم مردانه در راه هدف سیاسی خود کوشید و هم از کار روزانه به عنوان امرار معاش استفاده کرد».

آنها که شهادت را برگزیدند، زندگینامه

محسن، مریم: «هر وقت با سعید صحبت ازدواج می‌کردیم، می‌گفت: «زنی می‌خواهم که از موش نترسد ما هم زنی پیدا نکردیم که از موش نترسد». اصلاً در این فکرها نبود».

۱۳۸۴/۶/۳

همراه تا سال ۴۸: «با سعید در شیرپلا بودیم. در قهوه‌خانهٔ سر راه چای آوردند، سعید استکان کمر باریک برداشت. به او گفتم: «کمر باریک دوست دارید؟» گفت که ما که از زندگی چیزی ندیدیم. تیپ ویژه‌ای بود».

۱۳۸۴/۸/۵

محسن، عذرا (خواهر): «سعید تا آخر عمر یخچال نخرید. می‌گفت که تا همه یخچال نداشته باشند من نمی‌خرم».

۱۳۸۴/۶/۳

میلانی، سیدمحمد: «برادر سعید می‌گفت: «خوب شد من آمدم تهران». گفتم: «چرا؟» گفت: «ما سال قبل یک شیشه ترشی فرستاده بودیم برای سعید، در عرض این مدت غذایش فقط نان بوده و ترشی. تا ما آمدم ترشی را تمام کرده بود. اگر من نمی‌آمدم سعید ممکن بود بیمار شود». خیلی ساده‌زیست بود».

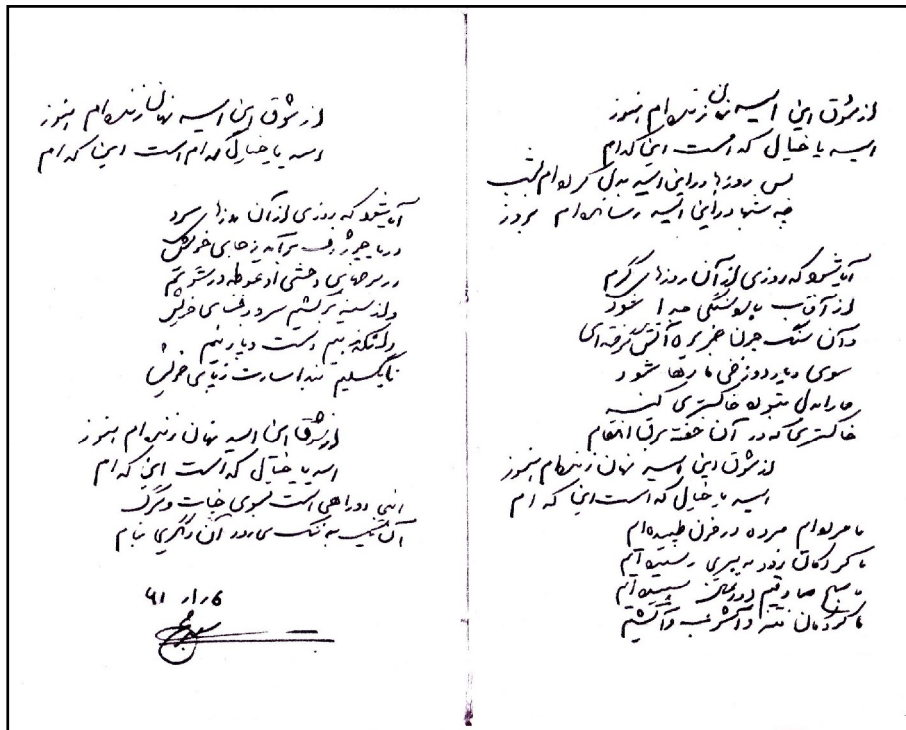
۱۳۸۴/۸/۲۲

محسن، مریم: «سعید در بهاران، باغچه‌ها را پرگل می‌کرد؛ پر از بنفشه. من و همسر از سال ۴۵ تا سال ۵۰ در تهران در خیابان آپادانا سکونت داشتیم. هر وقت به منزل ما می‌آمد و نبودیم، یک شاخه گل روی دستگیرهٔ در منزل می‌گذاشت و می‌رفت و من می‌فهمیدم که او آمده. یک بار نبودیم، بهار بود. سعید گل بنفشه خریده بود و بر پشت موتور بار کرده بود. از دیوار پریده بود، در را باز کرده بود و بنفشه‌ها را در باغچه کاشته بود. باغچه‌ای پر از بنفشه، محصول سعید پر از حس زندگی».

۱۳۸۴/۶/۳

محسن، مریم: «مادر شوهرم سالخورده بود. حدود ۸۰ سال داشت. سعید که به منزل ما می‌آمد به او فارسی یاد می‌داد. معنی نماز را هم به او یاد می‌داد. سعید به مادرشوهرم می‌گفت: «خانم! نماز می‌خوانی بفهم چه می‌خوانی». با همه جوش می‌خورد».

۱۳۸۴/۶/۳



«از شوق این امید نهان زنده‌ام هنوز»؛ قطعه‌ای آهنگین به دست خط سعید محسن به تاریخ ششم فروردین ماه ۱۳۴۱

متن دست‌نویس بالا:

از شوق این امید نهان زنده‌ام هنوز
 امید یا خیال کدامست این کدام
 بس روزها در این امید بدل کرده‌ام به شب
 چه شب‌ها در این امید رسانده‌ام به روز

آیا شود روزی از آن روزهای گرم
 از آفتاب پاره‌سنگی جدا شود
 و آن سنگ چون جزیره آتش‌گرفته‌ای
 سوی دیار دوزخی ما رها شود

ما را بدل به توده خاکستری کند
خاکستری که در آن خفته برق انتقام
از شوق این امید نهان زنده‌ام هنوز
امید یا خیال کدامست این کدام

ما مرده‌ایم مرده در خون طپیده‌ایم
ما کودکان زود به پیری رسیده‌ایم
ما صبح صادقیم دروغین سپیده‌ایم
ما کودکان فتنه و آشوب و آتشیم
از شوق این امید نهان زنده‌ام هنوز
امید یا خیال کدامست این کدام

آیا شود که روزی از آن روزهای سرد
دریا چو ژرف برآید ز جای خویش
در برج‌های وحشی او غوطه‌ور شویم
و از سینه برکشیم سرود فنای خویش
دلشکسته ز بیم دست و پا زنیم
تا بگسلیم بند اسارت ز پای خویش
از شوق این امید نهان زنده‌ام هنوز
امید یا خیال کدامست این کدام

اینجا دوراهی است به سوی حیات و مرگ
آن یک به ننگ می‌رود آن دیگری به نام

آقا سعید؛ جهان پرشر کن / ۳۵۱

محسن، مریم: «در حد فاصل سال‌های ۴۴ تا ۵۰ هر هفته به منزل ما، سری می‌زد. ما استنباط می‌کردیم که کار می‌کنند ولی هیچ چیز مطرح نمی‌کرد. به منزل او در کاوه هم که می‌رفتیم، متوجه نمی‌شدیم چه می‌کند».

۱۳۸۴/۶/۳

قائمی، ابوالحسن (شوهر خواهر): «سعید در خیابان رودکی، بالای آزمایشگاه رودکی خانه‌ای داشت. ما به آن خانه می‌رفتیم. شلوغ بود، دوستانش بودند، اما صحبت‌هایشان عادی و عمومی بود و ما متوجه فضای آن‌ها نمی‌شدیم».

۱۳۸۴/۶/۳

«از لحاظ امنیتی چنان خوب کار می‌کرد که هیچ کس به او مشکوک نشد. کارمندان و بخصوص کارکنان جزء وزارت کشور و کسانی که سعید با آن‌ها سروکار داشت روحیه او را خوب به یاد دارند. سعید امکاناتی را که به هر طریق می‌توانست با حضورش در وزارتخانه کسب کند، چه اطلاعاتی و چه غیرآن، در راه سازمان به کار می‌گرفت. سعید که از مؤسسين سازمان بود در داخل سازمان نیز به طور خستگی‌ناپذیر کار می‌کرد. در آغاز، به خصوص هنگامی که کادرهای سیاسی و فکری سازمان هنوز به قدر کافی نبودند و سازمان در ابتدای کار خود بود، سعید در هفته ۱۶ جلسه و قرار ملاقات داشت».

آنها که شهادت را برگزیدند، زندگنامه

رئیس طوسی، رضا: «من هیچ‌گاه در این بچه‌ها، ناامیدی ندیدم. به «الحمدلله» به شدت اعتقاد داشتند. لذا سرشار از نیرو بودند. خوب، الحمدلله یعنی چه؟ یعنی «ما خدا را سپاس می‌گوییم» بلی. سپاس می‌گوییم. چگونه؟ در پیرامون ما، همه پدیده‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم؛ آسمان، زمین و درخت، خدا را حمد می‌گویند. همه عناصر طبیعت در عمل به سمت او حرکت می‌کنند. درخت در این سمت حرکت است که جوانه می‌زند، خاک در این مسیر حرکت است که دگرگون می‌شود. چه چیز مانع تکامل آن‌هاست؟ و چه چیز مانع تکامل انسان است؟ به این ترتیب انسان چگونه می‌تواند مأیوس باشد؟ بچه‌ها به این دیدگاه مجهز بودند. این تلقی به آن‌ها، نشاط شگفت‌انگیزی می‌داد. این نشاط سرشار را من در سعید محسن دیدم. شادی از سر و

رویش می‌ریخت. دلیلی نداشت که نریزد. همه را نیز به وجد می‌آورد. در همان خانه‌ای که بودیم، همه از خوشحالی او سهم داشتیم».

۱۳۸۴/۶/۹

میثمی، لطف‌الله: «سعید در خانه‌ی ساسان زودتر از همه از خواب برمی‌خاست. چای دم می‌کرد، وضو می‌گرفت و به نماز می‌ایستاد. او پس از نماز صبح، بخشی از نیایش علی (ع) را به عنوان دعا زمزمه می‌کرد:

الهی حلیف للحب فی اللیل ساحر نیاجی و یدع و المغفله یهجع

«پروردگارا! هم‌پیمان عشق، با نیایش و دعامندی شب‌زنده‌داری می‌کند، در حالی که فرد غافل، از غفلت خود هم غافل و در خواب است».

۱۳۸۴/۱۱/۱۱

میلانی، سیدمحمد: «یک بار با سعید نشستیم توی تاکسی، هوا گرم بود. من دستم را گذاشته بودم پشت صندلی راننده. سعید هم بغل دست من بود. دیدم دست من را برداشت و گفت: «دستت را بردار تا آقای راننده راحت باشد». من دیدم در همان حالی که ما فکر می‌کردیم برای مردم کار می‌کنیم، سعید چقدر عمیق‌تر به فکر مردم است».

۱۳۸۴/۸/۲۲

همراه تا سال ۴۸: «در همدان خدمت می‌کردم. سعید در زمستان سال ۴۷ به دیدن من آمد. پایگاه محل سربازی بس سرد بود. سردی هوا به ۴۵ درجه زیر صفر می‌رسید. با او به فروشگاه برای خرید رفتیم. شروع کرد به سرسره بازی روی برف‌های جلو فروشگاه. از فردا سرسره‌بازی باب شد. بسیار پروجد و پرجنب‌وجوش بود، شبیه به دیگ زودپز».

۱۳۸۵/۸/۵

عسکری‌زاده، محمود: «در کوه بعد از یک برنامه سنگین، همه خسته بودیم. صبح از دربند راه افتاده بودیم و شب به سولقان رسیدیم. سعید در اوج خستگی روحیه می‌داد. از برخی تنگه‌ها عبور می‌کرد که خیلی عجیب بود. روحیه دادن و از تنگه‌ها عبور کردن، بخشی از آموزش‌های او بود».

لطف‌الله میثمی ۱۳۸۴/۱۱/۱۱

میلانی، سیدمحمد: «من ندیدم که سعید کاری را بگوید و عمل نکند. یادم است کتاب کارنامه سیاه استعمار نوشته هاشمی رفسنجانی را می‌خواست به کسی بدهد، چون خودش آن را نخوانده بود ۴۸ ساعت نشست و بدون خواب، این کتاب را خواند و بعد برد و به آن فرد داد. یعنی گفتارش عین عملش بود و عملش عین گفتارش».

۱۳۸۴/۸/۲۲

«مشخصه جالب سعید، پندآموزی از جریانات بود. او روی حوادثی که اتفاق می‌افتاد فکر می‌کرد، حوادث را که می‌دید، سعی می‌کرد آن‌ها را کنار هم بگذارد و غالباً از حوادث مختلف و کنار هم گذاردن آن‌ها تفسیری در دست داشت. سعی می‌کرد با صراحت و باریک‌بینی علت حوادث را درک کند. چرا فلانی را دستگیر کردند؟ چرا بی‌آن که اعلام شود فلان اقدام از طرف رژیم صورت گرفت؟ چرا فلانی را با آن که برای رژیم ظاهراً خطرناک است آزاد می‌گذارند؟ الان وظیفه ما چیست؟ او همیشه نسبت به جریانات مهم سیاسی و اجتماعی کشور و جهان، سؤالات و تفسیرهایی در ذهن داشت و جستجو می‌کرد. علامت سؤال گذاشتن و جواب پیدا کردن هرگز از ذهن بیدار او محو نمی‌شد. سعید یک انسان زنده و جوان بود. هرگز از آموختن غافل نبود، می‌کوشید از همه چیز سر در بیاورد. نه تنها به کارهای فنی رشته‌اش به خصوص به جنبه‌های عملی علاقه فراوان داشت بلکه از وظیفه اجتماعی و فکری خود نیز غافل نبود و حتی جدی‌تر از درس به آن‌ها می‌پرداخت چون به این نتیجه رسیده بود که تا جامعه بر پایه متین و صحیحی گردش نکند یک مهندس خوب هم جز در خدمت ارتجاع و سرمایه‌های خارجی کاری انجام نخواهد داد».

آنها که شهادت را برگزیدند، زندگینامه

همراه تا سال ۴۷: «سعید همه‌کاره بود؛ فنی بود، مکانیک بود، هر کاری را راه می‌انداخت، شطرنج‌باز قاهری هم بود. نبوغ و فکر ریاضی داشت، به ریاضی خیلی مسلط بود، اما قدرت تفکر حنیف را نداشت».

سحابی، عزت‌الله: «سعید بچه باسوادی بود. خیلی هم عملی بود. بسیار سریع یک دستگاه را پیاده می‌کرد و دوباره اجزایش را سوار می‌کرد».

۱۳۸۴/۱۱/۴

همراه تا سال ۴۷: «سعید اگر روی بحث، موضوع و برنامه‌ای مجاب می‌شد، همه چیز را فراهم می‌کرد تا آن بحث و برنامه، تحقق یابد. استاد تدارک برای اجرا، *استاد تحقق بود*».

۱۳۸۴/۷/۲۴

همراه تا سال ۴۷: «سعید بسیار مهربان بود. نشاط عجیبی داشت، شور خاصی داشت. سعید پیرامون را به وجد می‌آورد».

۱۳۸۴/۷/۲۴

میثمی، لطف‌الله: «سعید استاد جاسازی بود. در خانه چهار راه گلشن، زیر موزاییک با یونولیت جاسازی کرده بود. اولین جاسازی‌ها در اوین را هم سعید شروع کرد. تکنیک ریزنویسی روی کاغذ سیگار را در زندان، سعید ابداع کرد. این ابداع، انقلابی در تکنیک بود و بس راه‌گشا».

۱۳۸۴/۱۱/۱۱

جعفری، محمدمهدی: «در یکی از روزهای سال ۱۳۴۹ جلسه‌ای با سعید محسن در منزل خودم داشتم. مدتی درباره مسائل نظری و فکری با او صحبت کردم. وقتی صحبت‌های او را شنیدم گفتم: «واقعاً این معجزه انقلاب است که آدم اهل عمل را اهل فکر هم کرده است».

چندچیز جالب و حتی می‌توانم بگویم شگفت‌آور در او دیدم. یکی این که در مباحث اسلامی بسیار توانا شده بود. به طوری که تمام کتاب «راه طی شده» مهندس بازرگان را حفظ کرده بود!

دوم این که اراده‌ای بسیار قوی و نیرومند داشت. یک روز بعدازظهر که خیلی خسته بود به من گفت: «من سیزده دقیقه می‌خوابم. اگر دیدی بیدار نشدم، سر سیزده دقیقه مرا صدا بزن».

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۵۵

من این حرف را شوخی تلقی کردم. وقتی خوابید ساعت گرفتم. به خواب عمیقی فرو رفت، اما دیدم درست سر سیزده دقیقه بلند شد.

گفتم: «سعید واقعاً خواب بودی؟»

گفت: «بله واقعاً خواب بودم. خودم را عادت داده‌ام که هر اندازه بخواهم، خواب

باشم».

سوم می‌گفت: «ما با مارکسیست‌ها بحث می‌کنیم طوری که طرف در وهله اول خیال می‌کند ما مارکسیست هستیم. اما وقت نماز که می‌شود بلند می‌شویم نماز می‌خوانیم. آن وقت است که طرف به اشتباه خودش پی می‌برد. ما مارکسیسم را آن چنان یاد گرفته‌ایم که مثل خودشان یا حتی بهتر از خودشان از آن آگاهی داریم».

سازمان مجاهدین خلق از درون، صص ۷۵-۷۴

میلانی، سیدمحمد: «سعید عجیب خستگی ناپذیر بود. یادم است یک دفعه آمد و از فرط خستگی افتاد و گفت: «ده دقیقه دیگر مرا بیدار کنید». در آن ۱۰ دقیقه اصلاً به خواب مرگ فرو رفته بود. محمد نگاهش کرد و نزدیک بود گریه‌اش بگیرد. سعید شب نخوابیده بود، دویده بود، کار کرده بود و خسته و کوفته. محمد سرش را آرام چرخاند و ۱۰ دقیقه بعد هم بیدارش کرد».

۱۳۸۴/۸/۲۲

میثمی، لطف‌الله: «سعید در سال ۵۰ قبل از دستگیری به دلیل تراکم کارها، امکان خواب نداشت. او در اتوبوس خط مجسمه (میدان انقلاب) تا فوزیه (میدان امام حسین) تنها ۲۰ دقیقه می‌خوابید».

۱۳۸۴/۱۱/۱۱

«سعید خیلی اهل عمل بود. از کار خسته نمی‌شد. برایش شیرین بود که کار سختی را که شروع کرده، با استقامت به پایان برد. هرگز کاری را نیمه‌کاره رها نمی‌کرد. یک بار از پادگان، حدود ساعت دو بعدازظهر به خانه برمی‌گشته، از دکان یک آشنا رد می‌شود، می‌بیند که یک دستگاه فنی داخل مغازه خراب شده، دستگاه فنی مزبور چیزی

بوده شبیه چرخ خیاطی یا نظیر آن. سعید لباسش را درآورده و با این که گرسنه و خسته هم بوده تا حدود هفت بعد از ظهر آن روز آن دستگاه را راه می‌اندازد». آنها که شهادت را برگزیدند، زندگینامه

همراه تا سال ۴۸: «سعید، عاطفی، صبور و دقیق بود. شور و نشاط در او موج بود و بس معتقد. در سعید لنگی ندیدم».

۱۳۸۴/۸/۵

«یک بار یکی از برادران به نقاط سیستان و بلوچستان سفر کرده بود، وقتی برگشت با خود ۳۰۰ تومان هدیه یک آموزگار را که در آن نواحی دوردست، کار می‌کرده به همراه داشت. آن آموزگار البته ندانسته بود که سازمانی هست و دارد چه می‌کند فقط از رفتار و صحبت‌های خصوصی برادر ما فهمیده بود که عده‌ای دور هم جمع‌اند و دارند کارهایی می‌کنند. بدون آن که اطلاع بیشتری بخواهد، با اصرار زیاد ۳۰۰ تومان را داده بود به این عنوان که، برادر ما به هر شکلی که صلاح می‌داند از آن استفاده کند. سعید می‌گفت: «ما نباید این پول را قبول کنیم، باید ببینیم آیا ما لیاقت پذیرش چنین پولی را داریم؟ ما در برابر گرفتن این پول مسئول خواهیم بود. ما چگونه جواب این فداکاری را بدهیم؟» حساسیت‌های خاصی داشت».

آنها که شهادت را برگزیدند، زندگینامه

میثمی، لطف‌الله: «سعید محسن در زمینه اقتصادی، بیش از همه مطالعه می‌کرد. او می‌گفت: «علت اختلاف چین و شوروی در مسائل دیپلماتیک و اصول مارکسیسم نیست. اگر شوروی بخواهد رفاهش با جامعه چین برابر شود، باید سطح زندگی‌اش را ده برابر پایین بیاورد و به هیچ وجه به چنین امری راضی نیست. معلوم است جامعه مرفه با جامعه فقیر، اختلاف دارند».

او در این مورد با سایر بچه‌ها اختلاف نظر داشت. معتقد بود توسعه اقتصادی یک عمل اقتصادی نیست، یک عمل ایدئولوژیک است و آن هم بسیج توده‌هاست. بدون بسیج توده‌ها نمی‌توانیم توسعه داشته باشیم. با این دیدگاه، تمام نظریه‌های اقتصادی

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۵۷

غرب را نقد می‌کرد. در کتاب «استثمار» نظریه‌ای داشت که ابتکار خودش بود. می‌گفت: «استثمار نفتی، استثماری مضاعف است. کمپانی‌های نفتی، علاوه بر این که نفت را چپاول می‌کنند (استثمار اول)، از طریق ارتش و پلیس، در تضاد کارگران با سرمایه‌داران، به کمک کارفرما آمده و کارگران را سرکوب می‌کنند. در دورهٔ دکتر مصدق که نفت نبود و استثمار نفتی نداشتیم، فشار هم روی کارگر نبود و تضاد کارگر و کارفرما، به نفع کارگر، حل شد. کارگرها بسیج شدند و تولید هم بالا رفت؛ یعنی دکتر مصدق از دو جا کمر استثمار را شکست».

این نظریهٔ استثمار مضاعف، مختص به سعید محسن است. بعدها هم دیدم که گروه‌های داخل ایران به استثمار مضاعف توجهی ندارند. مثلاً با کارفرما و صنایع درگیر می‌شوند، ولی به این استثمار نفتی بها نمی‌دهند و به دست‌های مرموز ساواک و سازمان‌های سرکوب و ایادی امپریالیسم و تشکیلات دربار که برای استمرار غارت نفت به وجود آمده‌اند، کاری ندارند. مثلاً مارکسیست‌ها با خود شاه کار نداشتند. می‌گفتند که ما با سرمایه‌داری جنگ داریم. بعدها تبصره‌ای زدند که در مبارزه با سرمایه‌داری باید به نقش دیکتاتور و روان‌شناسی او هم توجه کرد. به هر حال، خدا سعید را رحمت کند، نظریهٔ او برای خود من، خیلی راهنمای عمل بود».

از نهضت آزادی تا مجاهدین، صص ۳۴۲-۳۴۱

میلانی، سیدمحمد: «تحلیل‌های سعید در مسائل سیاسی، اقتصادی و نفتی همه را به بهت و حیرت وامی‌داشت. بخشی از دفاعیهٔ سعید در دادگاه خیلی مشهور است: «ما به سادگی، اسناد شما را جعل می‌کردیم. مثل آب خوردن اسناد شما را جعل می‌کردیم. شما اسکناس بدون پشتوانه چاپ کردید، به من بگویید این جعل است یا آن؟» اخبار و تحولات اقتصادی را به طور جدی پی می‌گرفت».

۱۳۸۴/۸/۲۲

چشمه آفتاب را هنوز هیچ چشمی مسلح و غیر مسلح توان نظاره نداشته تا کمتر از آن
ربوب و جود توغیب آنست
سمو - ۴

خط نوشته‌ای از سعید محسن در وصف «خورشید» در دفترچه خاطرات خواهر

متن دست‌نوشته:

چشمه آفتاب را هنوز هیچ چشمی مسلح و غیرمسلح توان نظاره نداشته تا قلمی
تواناتر بر لوج وجود تعریف آن نماید

همه آنقدر می‌گویند که همگان سنگ از آینه مگر نه ولی چه کمند افراد در که بان و ماطر
مانده وفادار نمکنند

خط نوشته‌ای دیگر از سعید در وصف «ایران» در دفترچه خاطرات خواهر

متن دست‌نوشته:

محیط مقدسی که همگان سنگ آن را به سینه می‌کوبند ولی چه کمند افرادی که به
آن وفادار مانده و خیانت نمی‌کنند

آقا سعید؛ جهان پرشور کن / ۳۵۹

میثمی، **لطف‌الله**: «سعید محسن خیلی آدم دعامندی بود. بعد از نمازهایش خیلی دعا می‌خواند. محمد آقا اوایل، بیشتر تحت تأثیر کتاب‌های کسروی به شیعه‌گری و دعامندی خیلی زیاد روی خوشی نشان نمی‌داد. ولی سعید آقا رویش کار کرد و محمد آقا قبول کرد. محمد آقا اول از دعاهای قرآنی شروع کرد و بعد به صحیفه سجادیه رسید. همه بچه‌ها دعاهای قرآنی را در قنوت‌شان می‌خواندند. سعید علاوه بر دعای قرآنی به صحیفه سجادیه و دعای کمیل خیلی علاقه داشت. یادم است بحث می‌کردیم و می‌گفتیم اگر بخواهیم با آقای شبیانی کار کنیم و کتابی به او بدهیم، چه کتابی خوب است؟ سعید می‌گفت: «او رشد خودش را کرده. بخواهیم جان به کفش کنیم، او جان به کف است. بخواهیم ساده‌زیستش کنیم، او ساده‌زیست است. صحیفه سجادیه به درد او می‌خورد». بعد کتاب «جنگ خلق ارتش خلق» نوشته ژنرال جی‌آپ را به شبیانی دادیم تا اطلاعات نظامی‌اش تقویت شود. شاید مهندس سحابی که عنوان می‌کند شبیانی می‌گفت این‌ها تفکرات چینی دارند ناشی از همان کتاب جی‌آپ باشد که به او دادیم».

۱۳۸۴/۱۱/۱۱

میلانی، **سیدمحمد**: «اولین چیزی که در نگاه به چهره سعید جلب نظر می‌کرد سجده‌گاهش بود، نماز که می‌خواند گردنش روی شانهاش بود. دست‌ها بلند و به طرف آسمان. یک وری می‌شد. حالی داشت. انگار که سعید دو دقیقه پیش نبود. سعیدی که خیلی شوخ بود، خیلی شوخ بود، و واقعاً این اواخر عاشق شهادت شده بود».

۱۳۸۴/۸/۲۲

«یک بار یکی از برادران به او گفته بود: «سعید خدا کند شروع‌کننده ما باشیم» (یعنی سازمان ما عمل مسلحانه را شروع کند) سعید در جواب گفته بود که خدا کند شروع شود، فرق نمی‌کند ما یا دیگران. هر کس شروع کند ما پشت سرش راه می‌افتیم». آنها که شهادت را برگزیدند، زندگینامه

میثمی، **لطف‌الله**: «تا مرداد ماه سال ۱۳۵۰ هنوز دستگیری یا برخوردی پیش نیامده بود، ولی سعید محسن به یکی از دوستان به نام دکتر حسن افتخار گفته بود: «ما رفتنی

هستیم، ولی راهمان ادامه پیدا خواهد کرد». روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۰ بمبی در کیوسک پلیس میدان مخبرالدوله منفجر شد که البته کار بچه‌های سازمان نبود ولی حساسیت و هوشیاری پلیس را دوچندان افزایش داد. گرچه تا آن زمان برخوردی بین پلیس و سازمان پیش نیامده و کسی دستگیر نشده بود، اما تعقیب و مراقبت‌ها به شکل محسوسی افزایش پیدا کرد. سعید محسن شخصیتی الهامی و شهودی بود و به نحو شگفت‌آوری بسیاری از رویدادها را پیش از وقوع احساس می‌کرد. جمله‌ای را هم که درباره رفتنی بودن بر زبان آورده بود، ناشی از همان دیدگاه شهودی‌اش بود.

آنها که رفتند، ص ۱۷۹

میثمی، لطف‌الله: «سعید محسن [در زندان] همیشه به فکر فرار بود. به هر محیطی که می‌آمد، کار اولش جمع‌بندی بود و بعد به فکر فرار می‌افتاد. یک روز نزدیک پنجره ایستاده بودم، او گفت: «این موزاییک مسطح را برمی‌داریم و خاک‌های زیرش را در می‌آوریم، بعد در لحظه معین با یک لگد زدن می‌توان از زیر پنجره فرار کرد». البته قضیه فرار بعدها به شکل سازمان‌یافته‌ای در بند دو، در اتاق چهل نفری مطرح شد».

آنها که رفتند، ص ۵۶

میثمی، لطف‌الله: «سعید محسن همیشه مانند کبوتر به فکر رهایی از قفس زندان بود. تا آن که در اتاق چهل نفره بند دو، طرح فرار بزرگ به مرحله عملی نزدیک شد. با بچه‌هایی که انتخاب شده بودند، طرح را مطرح کردند. این طرح را، سعید محسن برای من مطرح کرد. گفتم عملی بزرگ است و احتمال موفقیت کم. سعید گفت که یزدان حاج حمزه و تو که جرم سبکی دارید و احتمال آزادیتان هست، بهتر است در این طرح نباشید. چند نفر دیگر هم نظیر محسن رضایی (برادر رضا رضایی) و حاجی یزدانی از تبریز در این طرح نبودند».

شب‌ها پس از آن که خاموشی زده می‌شد و برق اتاق را خاموش می‌کردند، بچه‌ها مشغول کار می‌شدند. یکی از کارها این بود که نخ جوراب‌ها را باز می‌کردند و با تاباندن از آنها طناب می‌ساختند. طناب‌های محکمی هم درست می‌کردند. برای تهیه کوکتل مولوتف، مهدی ابریشم‌چی آزمایش‌هایی با نفت سفید انجام می‌داد. نفت

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۶۱

بخاری‌ها را در ظرفی جوشانده و از طریق لوله پلاستیکی، بخار نفت را منتقل می‌کردند تا شاید بتوانند بنزین درست کنند.

از دو پنجره اتاق که رو به باغچه بود، ساعت دانشگاه ملی دیده می‌شد و ساعت مشترک و مبنا با بچه‌های بیرون همین ساعت دانشگاه ملی بود. این را هم بدانیم که داشتن ساعت مچی در زندان جرم بود و در بدو زندانی شدن ساعت‌های مان را می‌گرفتند، ولی علی‌رغم قاچاق بودن، چند ساعت مچی داشتیم که در جایی جاسازی می‌کردیم. پنجره دیگری هم مقابل این دو پنجره وجود داشت که به حیاط زندان باز می‌شد. ولی این پنجره در یک عقب‌نشینی قرار داشت که زیاد دید نداشت و به دیوار محوطه شمالی زندان هم نزدیک بود. در این دیوار در بزرگی تعبیه شده بود که همیشه بسته بود. پشت این دیوار، نگهبانان ژ ۳ به دست همیشه پاسداری می‌دادند. از پشت دیوار بچه‌ها خبر نداشتند و این که پس از فرار چه خواهد شد. ولی چون طرح فرار یک طرح موج انسانی و دسته‌جمعی بود، احتمال موفقیت می‌دادند».

آنها که رفتند، ص ۸۷

میلانی، سیدمحمد: «برای این که سعید را شکنجه کنند، جلوی چشمش دوستانش را می‌زدند و زجرش می‌دادند. سعید به منوچهری گفته بود این‌ها که تقصیر ندارند، تقصیر من است. **بچه‌ها با مردانگی توانستند عده زیادی را نجات بدهند، آن‌ها رفتند بیرون و شروع به کار کردند و بچه‌ها هم اعدام شدند. کادر مرکزی اعدام شد، اما بچه‌های پایین و دانشجویان از زیر اعدام رها شدند.**»

۱۳۸۴/۸/۲۲

میثمی، لطف‌الله: «در اتاق ۴۰ نفره اوین بحث و تبادل تجربه میان بچه‌ها در جریان بود. بحث بر سر این موضوع بود که اگر ما را به زندان عمومی و به میان عادی‌ها فرستادند چگونه برخورد کنیم؟ سعید می‌گفت: «در عمومی برای زندانی عادی رساله را هم بخوانید و مشکلات شرعی‌شان را از طریق رساله حل کنید». بعد یکی از بچه‌ها _ فکر می‌کنم رضا باکری بود _ گفت «بابا سعید آقا این حرف‌ها چیه می‌زنی؟» سعید گفت: «ما در برخورد با مجموعه احکام، اگر موضوعات را جایگزین نکنیم حق نداریم

چیزی را که مردم به آن مأنوسند رد بکنیم. ما چه داریم که جایگزین کنیم؟ تا نظامی جایگزین، ایجاد نکرده‌ایم نباید رساله را حذف کنیم. اما به احکام تبصره بزنیم. ما با عادی‌ها بر سر مسائل شرعی با همان رساله برخورد کنیم اما به موضوعات تبصره بزنیم». سعید دیدِ مردمی عجیبی داشت».

۱۳۸۴/۱۱/۱۱

محسن، عذرا: «در پاییز ۵۰ ساواکی‌ها سعید را به منزل ما آوردند. در جستجوی برادرانم عبدالله و مهدی بودند. خانه را گشتند. از مادرشوهرم سراغ عبدالله و مهدی را گرفتند. سعید در حضور آن‌ها فقط مجاز به احوالپرسی بود. در همان حال که پسر کوچکم را بالا و پایین می‌انداخت، به اشاره به او گفتم: «بیایند؟» اشاره کرد، نه».

۱۳۸۴/۶/۳

میثمی، لطف‌الله: «در زمستان سال ۵۰، ما را از بند یک اتاق یک در اوین، به بند یک اتاق چهار در طبقه دوم انتقال دادند. آن اتاق توالت و حمام داشت و مشرف بر حمام بند ۳۲۵ بود. محیط بسیار کثیف بود و شیشه‌ها آنقدر کور و کثیف بود که آن‌سوی‌اش پیدا نبود. سعید گفت که دست به کار شویم برای نظافت. ما به سعید گفتیم که معلوم نیست چه مدت در این جا بمانیم. ممکن است همین فردا، پس‌فردا به مکان دیگری منتقل شویم. سعید گفت: «یک روز هم که در این جا باشیم، باید این جا را بهشت کنیم». سپس همه دست به کار شدیم. همه جا کاملاً رُفت و روب شد. شیشه‌ها نیز مثل آینه شد. بعد از مدت‌ها دور بودن از آینه، تصویر خود را در شیشه‌هایی که چون آینه شده بود، مشاهده می‌کردیم. سعید زنده بود و اهل «زنده» گی».

۱۳۸۴/۱۱/۱۱

محسن، عذرا: «دو سه ماه پس از دستگیری سعید، به بنگاه معاملات املاکی که خانه را از آن اجاره کرده بودند رفتیم. به این امید که از طریق بنگاه، وسایل خانه و وسایل سعید را به عنوان یادگاری تحویل بگیریم. اما ساواک همه چیز را برده بود».

۱۳۸۴/۶/۳

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۶۳

میثمی، **لطف‌الله**: «سعید محسن دفاعیاتش را در آن اتاق چهل نفری تهیه می‌کرد. بعد آن را ریزنویسی کرد و یک نسخه را به بیرون فرستاد. یادم هست که در بارهٔ بخش نفت آن با من هم صحبت کرد. (این دفاعیه بعدها در کتاب دفاعیات مجاهدین چاپ شد)».

آنها که رفتند، ص ۱۱۸

محسن، عذرا: «من و مادر در دادگاه حاضر بودیم. روحیهٔ سعید در دادگاه عالی بود. از او پرسیدم: «چه طور می‌شود، در حبس و در حداکثر فشار زندگی کرد، به زندان رفت، به انفرادی رفت، تا پای مرگ رفت، اما مرگ برای انسان مهم نباشد؟» سعید گفت که با نماز».

۱۳۸۴/۶/۳

محسن، مریم: «در دادگاه از سعید پرسیدم: «اگر زمان برگردد شما با سردمداران رژیم چه می‌کنید؟» حسینی هم بود. سعید گفت: «این‌ها نمی‌فهمند، می‌فرستیمشان اردوی کار». پرسیدم: «شاه را چه؟» گفت: «سرش را می‌زنیم». سعید می‌گفت که از این‌ها کینه به دل نگیرید، این‌ها نمی‌فهمند».

۱۳۸۴/۶/۳

محسن، مریم: «سعید در دادگاه گفت: *از من قهرمان‌سازی نکنید*».

۱۳۸۴/۶/۳

میلانی، سیدمحمد: «محمد یک روز در زندان به سعید گفته بود که سعید، اسم تو را در لیست بچه‌هایی دیدم که به قزل‌قلعه می‌برند یعنی اعدامت نمی‌کنند. سعید اصلاً مریض شده بود. این اواخر بچه‌ها عاشق شهادت بودند. وقتی که احساس کردند مسئولیت‌شان را انجام داده‌اند».

۱۳۸۴/۸/۲۲

میثمی، **لطف‌الله**: «سعید که برای اعدام می‌رفت، واقعاً به اندازهٔ یک گروهان می‌خندید. خیلی عاشق شهادت بود. واقعاً هم عاشق بود. اما از قضایایی که پیش آمده بود و بچه‌ها لو رفته بودند، خیلی افسرده بود و خودش را مستحق اعدام می‌دید».

۱۳۸۴/۱۱/۱۱

میثمی، لطف‌الله: «می‌گفتند سعید محسن خنده‌ای سر داده بود چنان که گویا یک گروهان می‌خندد. سعید همیشه خنده‌رو بود و در آخرین لحظه هم به مرگ خندید. او تشنهٔ شهادت بود و معتقد بود خون پاک جوان‌های مسلمان، حتماً نظام را افشا می‌کند. او می‌گفت که این نظام همه چیز را زخمی و لوث کرده است؛ اصلاحات اداری، اصلاحات ارضی و... همه انگیزه‌ها را گرفته است. هر کار خیری را نیمه کاره انجام داده است، لذا هیچ شعاری نمی‌شود داد و تنها عمل صالح و این خون‌های پاک است که ماهیت رژیم را افشا می‌کند».

آنها که رفتند، ص ۱۲۲

میثمی، لطف‌الله: «سعید محسن در دانشکدهٔ فنی به همراه دو تن از هم‌سالانش کامران مهشید دانشجوی رشتهٔ معدن و رویین دانشجوی رشتهٔ شیمی، با هم خیلی اُخت شده بودند و «سه تفنگدار» لقب داشتند. کامران مهشید پس از فارغ‌التحصیلی، فوق‌لیسانس زمین‌شناسی را از امریکا گرفت و در حین کوهنوردی، در کوه‌های امریکا سقوط کرد و کشته شد. روئین نیز به سرطان مبتلا شد و از دنیا رفت. ما به شوخی به سعید می‌گفتیم سعید تو چطور می‌میری؟ سعید می‌گفت با گلوله».

۱۳۸۴/۱۱/۱۱

قائمی، ابوالحسن: «بعدازظهر ۴ خرداد با آقای هادی مؤتمنی به منزل آقای صائینی رفتیم. آقای صائینی از روحانیون روشنفکر زنجان و از دوستان نزدیک سعید بود. مواضع بچه‌ها را هم خوب می‌دانست. وقتی به منزل آقای صائینی وارد شدیم و نشستیم، تلفن زنگ زد. آقای صائینی با تلفن صحبت کرد و سپس نشست. خیلی مکدر بود. بعد از ۶-۵ دقیقه گفت که انا لله و انا الیه راجعون. بچه‌ها را اعدام کردند».

۱۳۸۴/۶/۳

قائمی، ابوالحسن: «صبح پنجم خرداد به منزل پدر سعید رفتیم. برادر بزرگ سعید بسیار بدحال بود. من هم در حالی که آشفته بودم و فکرم درست کار نمی‌کرد به منزل برادرم رفتم. سپس به منزل امام جمعه رفتیم. همان صبح، آقای صائینی برای برگزاری ختم، مقدم و مبتکر شده بود. اعلامیهٔ ختم تهیه شده بود و روحانیون زنجان از جمله آقایان

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۶۵

سلیمی، موسوی و شجاعی آن را امضاء کرده بودند. امام جمعه هم اعلامیه را خواند و امضاء کرد.

اعلامیه در چاپخانه مکی چاپ شد. صاحب چاپخانه گرچه با دستگاه هم ارتباطی داشت، اما اعلامیه را چاپ کرد. همان شب در اتومبیل من، جامه‌دانی بود. ساواک تصور کرده بود که اعلامیه‌ها در جامه‌دان است، آن را برده بود. اما آن جامه‌دان، جامه‌دان حمام بود.»

۱۳۸۴/۶/۳

قائمی، ابوالحسن: «بعد از ظهری که بنا بود ختم برگزار شود، ارتش قبل از آن که مردم به مسجد بروند، منطقه را اشغال و همه خیابان‌های منتهی به مسجد را بسته بود. نگذاشتند مردم به مسجد بروند. اما آقایان امضاءکننده اعلامیه ختم به مسجد رفتند و نشستند.

گرچه امکان مسجد کور شد، اما در خانه‌ها ختم برگزار کردیم، هم برای آقایان و هم برای خانم‌ها. مردم با شور و هیجان به مراسم آمدند.»

۱۳۸۴/۶/۳

محسن، مریم: «یکی از اقوام هراس داشت که در مجلس ختم حاضر شود. به حافظ متوسل شده بود و فالی زده بود:

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ

اگر که غرق گناه است می‌رود به بهشت

سپس کتاب را بسته و به ختم آمد.»

۱۳۸۴/۶/۳

محسن، عذرا: «مردم زنجان سعید را به نیکی می‌شناختند. از اذان صبح‌اش در نوجوانی.»

۱۳۸۴/۶/۳

محسن، عذرا: «در مراسم بزرگداشت سعید در وزارت کشور در سال ۵۸، یکی از همکارانش تعریف کرد که آقای محسن مدیر تأسیسات وزارت کشور بود. ایشان

نمی‌گذاشتند که من برای تعمیرات داخل کانال‌های خطرناک بروم. خودشان به داخل کانال می‌رفتند و کار را انجام می‌دادند».

۱۳۸۴/۶/۳

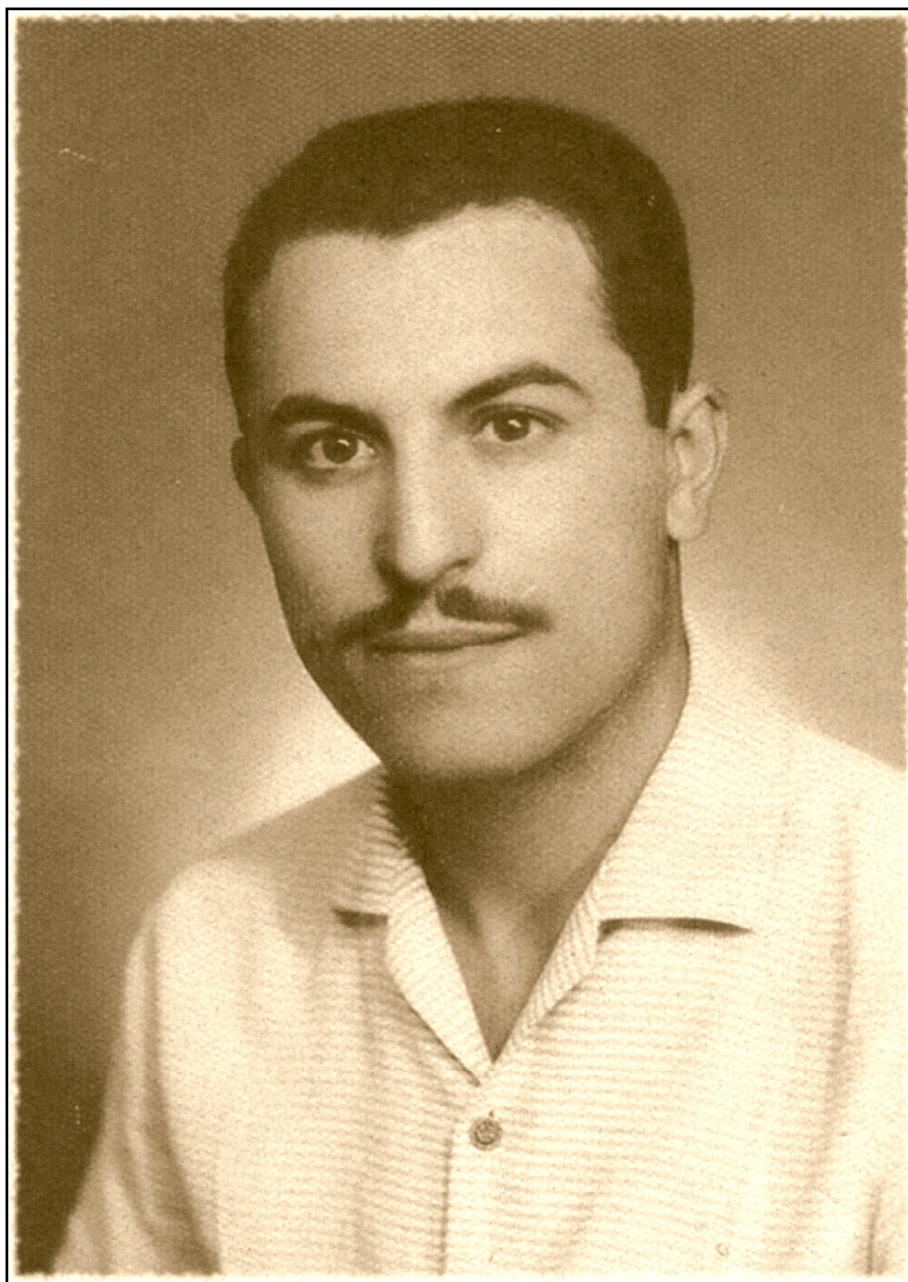
محسن، عذرا: «در مراسمی که در سال ۵۸ در وزارت کشور برای بزرگداشت سعید برپا کرده بودند، یکی از کارمندان چنین نقل کرد که یک پسر کلیه خراب داشتم، پول هم نداشتم. سعید برای من پول جور کرد. فرزندم را به خارج بردم و عمل کردم. پسر، خوب شد».

۱۳۸۴/۶/۳

محسن، مریم: «بعد از انقلاب که مزار سعید و بچه‌ها را در قطعه ۳۳ پیدا کردیم، رفتیم سر مزار. در قطعه ۳۳ خانم مستمندی در جستجوی مزار همسرش بود. خانم گفت که ما خیلی ندار بودیم. همسرم فوت کرد. ۱۵۰ تومان برای قبر می‌خواستند، نداشتم بدهم. او را خاک کردند و آدرس مزار را ندادند. گفتند در قطعه خرابکاران دفن کردیم. گریه کردم. گفتم که جواب بچه‌ها را چه بدهم؟ اما باز هم آدرس ندادند. شب، خواب شوهرم را دیدم. او گفت: «ناراحت نباشید. کنار شهیدانم. نورباران است». سپس آرامش پیدا کردم».

۱۳۸۴/۶/۳

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۶۷



در چشمانش برق «زنده»گی دوان دوان است؛ سعید محسن به سال ۱۳۴۱

یادداشتی در زندان؛ چرا مبارزه؟

متن زیر دست‌نوشته‌ای است که سعید محسن در دوران بازجویی برای بیان انگیزه‌های مبارزاتی‌اش در پاسخ به پرسش یک گروه انگیزه‌یاب درون حاکمیتی مبنی بر آن که «چرا به مبارزه روی آورده‌اید؟» به تقریر آورده است. متنی که در شرایط خاص زندان و در ایام پیش از شهادت به رشته تحریر آمده است:

انگیزه و هدف از فعالیت:

سال ۱۳۲۵ برای من با آن که ۷ سال بیشتر نداشتم سال تلخی بود. زیرا پدرم در خفیهٔ دموکرات‌ها مجبور به فرار گردیده بود. من در همان موقع مزه تلخ فقر را به طور نسبی و ترس از زورگو را چشیده بودم. از اولین روزهایی که به مدرسه می‌رفتم از معلمی که بچه‌ها را بی‌خود با چوب می‌زد متنفر بودم و اگر نمرهٔ بی‌خودی داده می‌شد اعتراض می‌کردم. جریانات سال ۳۲ و بخصوص کشته شدن یکی از اقوام ما بنام فرزین که قاضی دادگستری و فردی پاکدامن بود، به دست ذوالفقاری‌ها نخستین موج مخالفت با زورگو را در من برانگیخت. همیشه دلم می‌خواست بتوانم انتقام او را بگیرم. حتی پدرم را که خیلی با ذوالفقاری‌ها معاشرت داشت در ذهن خود در همان عوالم کودکی محکوم می‌کردم. در دوران جوانی جریان مهمی که قابل ذکر باشد اتفاق نیفتاد ولی همواره آرزوی خوشی برای افراد پاکدامن می‌کردم. هر وقت رختشوی خانه‌مان با لباس‌های شسته و دست‌های از سرما سرخ شده به خانه می‌آمد، یک نوع ترحم نسبت به او به من دست می‌داد و دست‌های خود را در همان حالت، کرخ شده مشاهده می‌نمودم. در سال‌های اول و دوم دانشکده اتفاق جالبی برای من نیفتاد بجز این که یک بار برای تقاضای مساعده پیش مهندس ریاضی رفتم. به او گفتم: «چون نمی‌خواهم سربار پدرم باشم شما دستور بدهید دانشکده به من وام بدهد و من بعداً آن را پس می‌دهم یا اجازه دهید من در ضمن درس دانشکده، معلمی بنمایم». ریاضی با لحن استهزاء آمیزی جواب داد: «دانشکدهٔ فنی که گداخانه نیست».. ماورای احساس حقارتی

که در ازای این توهین ریاضی به من دست داد احساس کردم چگونه فردی از طبقه مرفه به فرد دیگر توهین می‌نماید. خیلی زود من این توهین ریاضی را از جنبه فردی به دوستان دیگر تعمیم دادم زیرا در آن موقع اغلب دوستان من از طبقه متوسط و پایین بودند. خیلی آرزو می‌کردم که روزی ریاضی گدا می‌بود و من همین حرف را به او می‌زدم. به همین علت با تمام تعریف‌هایی که از ریاضی و باسواد بودن او می‌کردند قیافه او همیشه برای من غیرقابل تحمل بود. در کلاس او همیشه پیش شاگردهایی می‌نشستم که لباس‌شان نو نبود و درس او را با بی‌میلی مطالعه می‌کردم. اصولاً از همان موقع دو طبقه ثروتمند و بی‌پول در ذهن من مجسم بود و من خود را وابسته به طبقه بی‌پول می‌دیدم و کینه طبقه مقابل را به دل می‌گرفتم. در سال‌های ۳۹ الی ۴۱ به جبهه و نهضت وارد شدم ولی نه فعالیت جبهه و نه نهضت هیچیک مطابق با احساس اصلی من نبود. هر چند شور و هیجان کارها به طور کامل مشغولم کرده بود. شاید اگر جریان ۱۵ خرداد نبود من نیز مثل دیگران همه چیز را فراموش می‌کردم. برخورد ۱۵ خرداد و این که طبقات پایین در آن جریان به سادگی کشته شدند در حالی که در جریان دانشگاه حداکثر به چند ماه زندانی شدن قناعت می‌شد، روحیه مقاومت را در من زنده کرد. این سؤال‌ها بارها در ذهن من تکرار می‌شد - چه شد که در عرض چند روز مردم جلو گلوله رفتند در حالی که در طول سه سال مبارزه [کارشان] از اعلامیه پخش کردن تجاوز نکرده بود؟ در تحلیل بعدی به این نتیجه رسیدم که **طبقات پایین جامعه در زیر فشارند و برایشان مرگ و زندگی فاصله زیادی ندارد ولی طبقات مرفه فاصله مرگ و زندگی‌شان بسیار زیاد است.**

مهر ماه ۴۲ من به دلیل فعالیتی که داشتم برای خدمت نظام به جهرم فرستاده شدم. در برخورد اول با افسران پادگان آموزشی جهرم، مرا فردی معرفی کردند تبعیدشده در حالی که من خودم را تبعیدی حساب نمی‌کردم. شاید به همین دلیل بود که افسران زیادی با من از نزدیک رفیق نشدند. من بالاجبار به طرف مردم برگشتم برخلاف محیط پادگان، خیلی زود با مردم جهرم آشنا شدم. شرکت من در مجالس عمومی آن‌ها به صمیمیت من با اهالی افزود. در این برخورد بود که من با وضع مردم آشنایی بیشتری یافتم. با کمال تعجب مشاهده نمودم که غذای این مردم چیزی جز نان

و کاهو با سرکه یا شلغم پخته نیست. جالب‌تر اینکه در تمام شهر فقط دو دکان قصابی وجود داشت. دو سال خشکسالی در این شهرستان که مرکز مرکبات است زندگی مردم را تباه کرده بود. من به سادگی پی بردم که اغلب مردم فقط به نان خالی قناعت می‌نمایند و تنها درآمد آن‌ها اضافه بر قاچاق که به طور محدود انجام می‌گرفت درآمدی است که از طریق پادگان آموزشی جهرم برای آن‌ها می‌رسد. وقتی برای من معلوم شد که جهرم آبادترین شهر آن حوالی است دیدن نقاط دیگر ضروری نمود. من بلافاصله به لار و بندرعباس مسافرت کردم. آثار زلزله در لار کاملاً مشهود بود. یک سری خانه در حال نوسازی بود ولی مردم از ترس قسطی که باید بپردازند حاضر نبودند در آن قسمت‌ها منزل بگیرند. همین وضع در بندرعباس نیز مشهود بود. در لار آب برای خوردن موجود نبود. برای اولین بار بود که من با آب‌انبارهای آب که آب باران در آن جمع شده بود آشنا شدم. زندگی مردم لار و بندرعباس واقعا برای من حالتی شبیه به خواب داشت. *در بندرعباس با عابرینی مواجه شدم که هر کدام ساق پایبی به اندازه یک توپ پارچه داشتند. وقتی سؤال کردم معلوم شد که این کرم مخصوص آب (پیوک) است و از راه آشامیدن آب وارد بدن می‌شود و سپس از ساق پا بیرون می‌آید.* احساس ترحمی که نسبت به این افراد در من به وجود آمد هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. قبول این که این مردم به چنین حالت ناراحتی زندگی می‌کنند فشاری بود که من قدرت تحمل آن را نداشتم. من در سال ۴۱ وقتی برای کارآموزی به خرمشهر رفتم زندگی مشقت‌بار مردم را که زیر آفتاب و در کنار دریای نفت در چادر شکسته زندگی می‌کردند یا در قسمت شرقی آبادان در کنار بازاری پر از کثافات خانه داشتند دیده بودم. حتی منظره بومی‌های آبادان در کنار ماشین‌های آخرین سیستم شرکتی‌ها _ که به نظر می‌رسید نماینده حداکثر تبعیض‌ها بود _ به اندازه ناراحتی چندش‌آوری که از مریض‌های کرم به پا پیچیده حاصل می‌شد، روح انسان را عذاب نمی‌داد. این جریان برای من در زمستان سال ۴۲ اتفاق افتاده بود. من بعدها برای دیدن چنین مناظری حتی تا لنگه هم مسافرت کردم ولی اثری که مسافرت اول در من داشت برایم فراموش‌ناشدنی است.

روز ششم فروردین ماه سال ۴۳ من افسر نگهبان آشپزخانه در پادگان آموزشی جهرم بودم. یکی از سربازان بود که در دسته سوم گروهان پنجم در اختیار من بود با حالت گریه به من مراجعه کرد و با لحن دهاتی گفت: «جناب سروان من به خانه ستوان ... نمی‌روم». پرسیدم: «چرا؟» ابتدا جواب نداد. وقتی اصرار کردم گفت: «او نظر خاصی دارد. و این که مرا می‌خواهد ببرد به همان علت است». (هر کدام از افسرها سربازی را به عنوان گماشته برای کار خانه خودشان می‌بردند) در جا خشکم زد. صحبت سرباز دهاتی غیرقابل تصور بود. برای افسری که زن دارد. اول فکر کردم اشتباه فکر می‌کند. پرسیدم: «مگر چنین چیزی سابقه دارد؟» با قیافه‌ای که می‌توانم به صراحت بگویم به سادگی من می‌خندید گفت: «بسیار. جناب سروان این‌ها را در گروهان همه می‌دانند شما چطور نمی‌دانید؟» من تازه فهمیده بودم درک یک سرباز که در جریان کاری است چقدر باارزش است.

در برخوردهای بعدی جریان آن سرباز را به صورت پروسه‌ای یافتم که حتی دامن دو افسر وظیفه‌ای را که غیر از من در پادگان بودند گرفته است. از حدود ۱۹ افسر موجود هم‌ردیف، جز با چهار نفر با همه قطع رابطه کردم زیرا برای من غیرقابل تصور بود که فردی متأهل اینقدر تسلیم به نفس باشد که از سرباز دهاتی صرف‌نظر نماید. جریاناتی از زندگی افسران که بعدها برایم معلوم گشت به معرفت من می‌افزود. وقتی در اواخر فروردین ماه، همان سرباز در موقع اعزام به شیراز از من تشکر کرد که او را از رسوایی نجات داده‌ام خود را بیشتر مرهون آن سرباز یافتم که به من درس بیشتری آموخته بود. بعد از آن من بیشتر با درجه‌داران و استوارها گرم می‌گرفتم تا افسران، زیرا در این گروه پاکی بیشتر و صفای بیشتری یافته بودم. کوچکترین محبت را فراموش نمی‌کردند با این که برای دادن یک مرخصی به سرباز رسماً ۲۰ ریال می‌گرفتند ولی آلودگی دیگری از خود نشان نمی‌دادند. ابتدا فکر کردم افسران به دلیل دور افتادن از محیط ظاهراً مرفی، به چنین فسادهایی کشیده شده‌اند ولی بعداً دریافتم در محیط شخصی شهرستان جهرم نیز بچه‌مدرسه‌ای‌ها را به این نوع آلودگی‌ها کشیده‌اند. البته ممکن است در اجتماع امروزی چنین دردی کسی را ناراحت ننماید ولی توجه نمایید که این مسئله برای من در سال ۴۳ اتفاق افتاده است یعنی در زمانی که مردم به خاطر

دفاع از مذهبشان بدون داشتن دید روشن در ۱۵ خرداد جلو گلوله می‌روند و به اضافه در اجتماع آن روز حتی در کادر روشنفکری، آلودگی به حد امروز نبود. من در بررسی ابتدایی خود خیلی ساده این مسئله را از جنبه اجتماعی به دامن رژیم حاکم چسبانیدم و نتیجه گرفتم که این سیستم حاکم است که نسل ما را به فساد و تباهی می‌کشاند و این مسئله تا سال‌های بعد مرا رنج می‌داد. هر وقت فکر می‌کردم که نسلی فاسد تحویل جامعه فردا می‌شود که جز خود و شهوت خود چیزی نمی‌شناسد بی‌نهایت افسرده می‌شدم. [تا آن‌که] جریان شورش پاریس فکر نویی در من به وجود آورد و آن این‌که حتی نسل فاسد از نقطه‌ای به بعد به زندگی برمی‌گردد و به جبران فساد قدیمی، بیشتر در سازندگی می‌کوشد. و به طور اتفاقی در جریان مسابقات ایران و اسرائیل این نتیجه‌گیری برای من کامل‌تر شد زیرا پلیس با تمام قدرتش از عهده همان جوانانی که در مسابقه زن دامن دختران را پاره می‌کردند و آن روز بر علیه پلیس شعار می‌دادند برنمی‌آمد. من به طور عینی دیدم که همان زرنگی که جوانان ظاهراً آلوده در دختربازی به دست آورده بودند در مقابله با پلیس، او را عاجز می‌کردند.

بعد از اتمام سربازی به تهران آمدم. نخست در کارخانه گیوار مشغول کار شدم ولی مجموع کار من پنج ماه بیشتر طول نکشید. در این مدت من دوبار با کارفرما دعوا کردم که دفعه دوم منجر به اخراج من شد. علت دعوی من این بود که من در دو ماه آخر بیش از ظرفیت تولید قسمت خودم که تراشکاری بود تولید کرده بودم و در قسمت من کارگر پیری بود به نام محمدزاده که زندگی بسیار محقری داشت. قیافه معصوم و عینک‌زده وی در حالی که با دست لرزانش با مرغک ماشین تراش کار می‌کرد هیچوقت فراموش شدنی نیست. در قیافه این پیرمرد که عمری به سختی زندگی گذرانده بود، من یک اراده مبارزه با مرگ را برای تأمین زندگی خانواده‌اش می‌دیدم. با تمام پیرمردی به اندازه یک جوان کار می‌کرد. کارگران دیگر من آلبرت، روبن، شاهین و شاگردان آن‌ها همه باارزش بودند. ولی من در مقابل این پیرمرد احساس خجالت می‌کردم. من روبن را به پرکاری تشویق می‌کردم حتی وادارش کردم شب‌ها درس بخواند ولی این پیرمرد همواره بیشتر از مقدار کاری که من می‌خواستم انجام می‌داد. من بعد از افزایش تولید، از کارفرما تقاضای اضافه دستمزد برای همه

کردم که حدود آن برای پیرمرد ۲۵ ریال و برای بقیه در حدود ۱۰ ریال بود. ولی با تمام تلاش با آن که قانع شدند برای این که کارگر بهتر بتواند کار کند باید او را تأمین کرد ولی از افزایش دستمزد خودداری نمودند و در دفعه دوم نیز من اجازه داده بودم کارگر برای اینکه بهتر بتواند در سرمای زمستان کار کند در اول وقت موقعی که ماشین‌ها برای گرم شدن، بی‌بار کار می‌کنند در کنار بخاری خود را گرم نماید. دلیل کارفرما همیشه این بود که کارگر بدعادت می‌شود و نمی‌توان از او کار خواست. من نتوانستم در این موقعیت مقاومت بنمایم. واقعیت این است که مؤدبانه از کارخانه با استعفا فرار کردم. حساب نموده بودم که هر کیلو پروفیل برای کارفرما ۱۷ - ۱۹ ریال تمام می‌شد و ۲۶ ریال فروش آن بود و کارخانه به طور متوسط ۸ تن و گاهی تا ۱۲ تن تولید داشت. سود خالص آن به طور متوسط در حدود ۶۰۰۰۰ ریال در روز بود. برای کارخانه‌ای با سرمایه حداکثر ۲/۵ میلیون تومان سودی در سال معادل ۱/۵ میلیون تومان _ در سال ۴۳ -، و آن وقت مقاومت در برابر اضافه دستمزد ۱۰ ریال کارگری که واقعاً کار می‌کرد. نتیجه این شده بود که در یک طرف صاحب کارخانه ثروت می‌افزود و در یک طرف همان کارگر پیر، فرسوده‌تر می‌گشت و هر وقت با نهایت شرمندگی از من ۲۰۰ ریال قرض می‌خواست به واقع نمی‌توانستم تحمل آن را بنمایم.

در موارد فوق فقط مشاهدات شخصی بود که بیان می‌شود. برای بیان تبعیض‌ها موارد خیلی بیشتری می‌توان عنوان کرد. ولی گاهی اتفاق می‌افتد یک مسئله کوچک برای یک فرد ارزش ویژه پیدا می‌نماید. برای من با زمینه مذهبی که مساوات ایده‌آلی را همیشه تشویق کرده بود، هرگونه تبعیض را شکل و نمود اجتماعی داده و آن را جزئی از نتایج سیستم حاکم به حساب می‌آوردم. در سال ۴۴ این فکر کاملاً در ذهن من شکل گرفته بود که بنیاد چنین جامعه‌ای را جز با تحول اساسی نمی‌توان تغییر داد. و در این مرحله من با هیچ فرد بخصوصی احساس دشمنی نمی‌کردم. همیشه به مجموع سیستم کینه می‌ورزیدم و هنوز هم بسیار اتفاق افتاده است پاسبانی را که بیهوده به سر کسی می‌کوبد یا فحش می‌دهد به سادگی تیرئه می‌نمایم. گرچه به «المأمور معذور» معتقد نیستم، ولی ناراحتی از فرد را همیشه به سیستم برمی‌گردانم. به صورتی که اغلب اوقات

وجود سیستم را به صورت یک کابوس احساس می‌کنم. در این موقع فقط از مدافعین رژیم که به طور آگاهانه از آن دفاع می‌کنند احساس کینه می‌نمایم.

از سال ۴۴ به بعد ما وارد کار سازمانی شدیم. مطالعات اجتماعی بخصوص آشنایی با مسائل کشورهای توسعه‌یافته، کمبود غذایی، بهداشت، مسکن، عدم تعدیل ثروت‌ها، عدم رعایت عدالت اجتماعی و... و نظایر آن به صورت فرمول در ذهن ما فرورفت. با چنین معیارهایی ما به استقبال شناسایی‌های جدیدتری می‌رفتیم. هر مسئله خود، برای ما سوژه جدیدی بود. تبعیض‌ها با زبان گویاتر خود را نشان می‌داد. از فروشنده بلیط بخت‌آزمایی که هزار دروغ برای فروش آن می‌گفت و خریدارش که دو تومن از نان شب خود را تحویل سازمان بلیط بخت‌آزمایی می‌داد و به امیدی واهی دلخوش بود، تا دعوی سرمحل و گدایی مستخدم اداره به صورت محترمانه‌اش و... همه در تثبیت فکر من اثر می‌گذاشت. بعد از این جریان، برخوردها اثر قوی‌تری می‌گذاشت. برای نمونه حادثه‌ای از زمستان سال ۴۴ را که جزو خاطرات فراموش‌نشده‌ی است می‌نویسم:

یک روز (فکر می‌کنم سه شنبه بود) از وزارت کشور که آن موقع در گلوبندک به جای وزارت اطلاعات فعلی بود درآمدم. می‌خواستم به تلفنخانه بروم که در مسیر ناصرخسرو در کنار دبیرستان دارالفنون به صف طولی در حدود ۲۰ نفر برخورددم. در برخورد اول به نظرم رسید که این‌ها معتادند. تا آن روز متوجه تابلو شیر و خورشید در آن محل نشده بودم. با کمترین دقت متوجه شدم که این محل خرید خون است. از اینکه حدود ۲۰ نفر جلو درب کوچک شیروخورشید آن هم ساعت ۱۱/۵ صبح صف کشیده‌اند _ این طور به نظرم می‌رسید که در این محل به افرادی که نیازمندند، خون تزریق می‌کنند _ ابتدا کمی تعجب کردم که مگر ممکن است شیروخورشید خون مجانی تزریق نماید ولی به زودی مسئله برایم روشن شد. برای من همه چیز قابل تصور بود جز این که بینم عده‌ای افراد که به نظر من در برخورد اول همه‌شان معتاد بودند و از فرط کم‌خونی رنگشان زرد می‌نمود، منتظر فروش چند سانتیمتر مکعب خون خویشند تا از این طریق امرار معاشی کنند. مدتی در کنار جوی آب ایستاده بودم و اصولاً فراموش کرده بودم به کجا می‌روم. در همان موقع فردی با خوشحالی از درب بیرون آمد و دربان با نهایت خشم فردی را که از ردیف جلو می‌خواست تو برود رد

کرد و با عصبانیت گفت: «تو که خون نداری». نفر بعدی که چیزی بیشتر از اولی نداشت وارد شد فرد رانده شده دوری زد و با نهایت استیصال در آخر صف نوبت گرفت. شاید دفعه دیگر بتواند برای فروش خون [به داخل] برود. عجیب بود که در قیافه همه موجی از نگرانی مشهود بود. گویا همه می‌ترسیدند دربان آن‌ها را راه ندهد. شاید مجموع این برخورد ۷ دقیقه بیشتر طول نکشید ولی وقتی من به خود آمدم چیزی احساس نمی‌کردم. فکر می‌کردم خواب بود ولی متأسفانه آن برخورد واقعیت داشت چند دقیقه بعد در تلفنخانه نشسته بودم. احساس می‌کردم که اگر من در تصادف تمام خونم را از دست بدهم و بخواهند از خون این افراد به من تزریق نمایند اگر جرأت حرکت داشته باشم نمی‌توانم قبول نمایم یک قطره از آن خون در بدن من جاری شود. گاهی خیال می‌کردم خون آن‌هاست که در بدن ما جاری است. دیگر از خیالات آن روز چیزی به خاطر ندارم فقط هر وقت از روبروی دبیرستان دارالفنون می‌گذشتم احساس می‌کردم همان قیافه‌ها صف کشیده‌اند و منتظرند و یک نوع نفرت از زندگی خودم به خودم دست می‌داد. آن موقع گاهی برادرانم کاظم و رضا را می‌دیدم. روزی به کاظم این جریان را نقل کردم (فکر می‌کنم یادش باشد) او گفت ما در پارک شهر درس می‌خوانیم و می‌گویند بسیاری از این افراد معتادند و از این پول یک نوع قرص می‌خرند (این قرص نظیر هروئین ولی خیلی ارزانتر به قیمت دانه‌ای ۶ ریال در داروخانه‌ها فروخته می‌شود) و اغلب بعد از دو ماه مصرف قرص در کنار خیابان یا پارک شهر می‌میرند. مدت‌ها صبح زود قبل از رفتن به اداره، به پارک شهر می‌رفتم تا یکی از محکومین این اعتیاد را ببینم ولی بعداً فهمیدم که شب‌ها پارک شهر را خالی می‌کنند.

داستان فروش خون نیز مدت‌ها مرا زجر می‌داد و تنها امیدم در این موقع به سازمان بود که بتوانیم روزی چنین وضعی را از بین ببریم و محیطی بسازیم که در آن چنین مناظری مشاهده نشود. به مرور، این چنین مشاهدات روزمره برای من تقریباً از حد گذشت. اگر روزی در زلزله بوئین‌زهرها از دیدن اجساد کشتگان و زاری مردم و از این که حتی کمک آماده شده به آن‌ها نمی‌رسید، زجر می‌کشیدم دیگر آن روز مسائل به صورت خردش مطرح نمی‌شد. درست است که خاطره مرد مریض بندری، سرباز

پادگان آموزشی یا کارگر کارخانه و یا جوان معتاد به هروئین و فروشنده خون هیچوقت فراموش نمی‌شد ولی شکل اجتماعی می‌گرفت و من همه این مسائل و نظایر آن را فقط به وجود رژیم استوار می‌دیدم و تغییر سیستم موجود و بنای سیستمی که در آن تبعیض‌ها و بهره‌کشی نباشد به صورت آرزو درمی‌آمد و بهترین مشوق من برای فعالیت در درون سازمان ما بود.

رژیم در مقابل این ناراحتی‌های اجتماع دست به تغییراتی می‌زند. او تلاش می‌کند حد متعادلی ایجاد نماید که در عین حفظ منافع طبقات بالا، [شرایط] حداقلی برای طبقات پایین ایجاد نماید. من جنبه‌های مختلف این تلاش را هم که خود به وضوح شاهد آن بوده‌ام مورد بررسی قرار می‌دهم؛

عینی‌ترین مسئله برای من انقلاب اداری است. چون خود، کارمند وزارتخانه‌ای بودم که بارها به عنوان نمونه انقلاب اداری شمرده شده است. انقلاب اداری به ظاهر یک نوسازی اداری است، به این صورت که با دمیدن جان تازه در قالب ادارات بشود به کارها جنبه مثبت‌تری داد، چون طبقات متوسط در برخورد با سیستم اداری، خود از ناراضیان ادارات بوده‌اند. ولی سرانجام این انقلاب در محیطی که من بوده‌ام به کجا کشیده است.

وزارت کشور در ساختمان قدیمی با نام تعاون و حدود ۱۰ مدیرکل و جمعاً ۱۸۰ کارمند، همان کاری را انجام می‌داد که امروز در ساختمان ده طبقه با ۵ معاون و حدود بیش از ۲۰ مدیرکل و ۵۰۰ نفر کارمند انجام می‌دهد. در سیستم کار جدید فقط ساختمان وزارتخانه با سیستم تهویه مطبوع و چراغ‌هایی که هر عدد حدود ۵۰۰۰ ریال _ که من بشخصه مسئول نگهداری آن از لحاظ فنی بوده‌ام _ مجهز گردیده و گرنه، نه کسی را می‌توان یافت که مسئولیتی در قبال کاری احساس کند و نه کاری به واقع با قبول مسئولیت انجام می‌گیرد. بدتر از زمان گذشته روزی که مدیرکل در مرخصی است رئیس اداره هم پی کار خود می‌رود و هر وقت وزیر در اداره نیست یا در مسافرت و مرخصی است و یا معاون‌ها نیستند وضع همان است که ذکر شد. برای نمونه به پرونده‌هایی که به من ارجاع شده مراجعه فرمایید. یک دستور صریح از مقام بالا و جمله «اقدام مقتضی معمول دارید» یا «مذاکره فرمایید» داده نشده است. زیاد است

مواردی که من برای پیشرفت کار با مسئولیت خودم و به دلیل اعتقادی که به کار خودم داشتم پیشنهاد کرده‌ام و نامه‌ای را امضاء نموده‌ام ولی کمتر خواهید توانست از مسئول مافوق من دستور صریحی ببینید. اگر تحقیقی در محیط کار من نموده باشید خواهید دید بسیار اتفاق افتاده است که وسیله‌ای را که موجود نبود، من شخصاً پول داده‌ام تا کارگر خریداری نماید و شاید چندین بار دوستان اداری من از این کار با تعجب، منعم کرده‌اند ولی من در محیط کارم ندیدم که مافوق من برای خاطر پیشرفت کار (نه منافع شخصی و مقام خودش) پی کاری دویده باشد. **من برای استخدام چهار نفر کارگر خودم مدت بیش از پنج ماه در اداره دویدم زیرا از کارگری که کار مرا انجام می‌داد خجالت می‌کشیدم.** آن قدر به سازمان امور استخدامی مراجعه کردم که در آخر کار، قانون‌دان شده بودم و بواقع می‌دیدم که سازمان امور استخدامی به وجود آمده بود تا جلو هرج و مرج استخدام را بگیرد ولی خود چه دردسری می‌شد برای کار. نتیجه‌ای که من می‌گرفتم این بود؛ آن چه که به نام نوسازی اداری یا انقلاب اداری انجام گرفته بود تغییری در بنیاد نیست بلکه نتیجه‌ای جز افزودن یک سری کارمند نداشته است. این سخن برای من [که] از درون سیستم اداری [ام] و با آشنایی به آن با شما صحبت می‌کنم. این نتیجه را برای شما خواهد داشت که:

لازمه تغییر قسمتی از جامعه، تغییر عناصر متشکله و فعال آن قسمت است و در سیستم موجود چون هر کس برای خودش تلاش می‌کند این تغییر غیرممکن است. و من همیشه فکر می‌کنم شما از حل این مسئله عاجزید. بدین سبب است که هر نوسازی یا انقلاب نتیجه‌ای غیر از آنچه که مورد انتظار شماست می‌دهد.

مورد دیگری که می‌توانم مطرح سازم در مورد اصلاحات ارضی است. البته باز سعی می‌شود از تجارب عینی مثال زده شود. در سال ۴۰ پیشروترین گروه‌ها از مسئله‌ای به نام انقلاب ارضی یا تقسیم اراضی با احتیاط آمیخته به ترس صحبت می‌کردند. رژیم برای جلوگیری از انقلاب دهقانی، دست به یک سری اصلاحات زد ولی در زمینه اصلی زراعتی را تغییر نداد. در دهات فقط سایه ارباب از سر دهاتی برداشته شد. دهقان که در دو سال اول با نطق‌های ارسنجان‌ی در رؤیایی از تخیلات فرو رفته بود وقتی که ماشین اصلاحات ارضی به ده وارد شد مشاهده کرد که کدخدای

قبلی به جای خود محفوظ است با همان مقدار زمین مرغوب و گاو و گوسفند و به پیرزن خوش‌نشین هم چیزی جز همان چادر شکسته قبل‌ی و یک عدد فرش و یک دیگ مسی چیزی نرسید. البته زمین‌های مرغوب‌تر به عنوان کشت مکانیزه در اختیار مالک اصلی باقی ماند (من خود در این مورد نمونه‌هایی از دهات زنجان سراغ دارم از جمله ذوالفقاری‌ها در ده شاه‌نشین حتی برای کار در مزرعه، از ده دیگر دهقان را می‌آوردند که کاملاً کار دهقان جنبه کارگری داشته باشد) بیهوده نیست که در بعضی دهات آرزوی مالکین قبل‌ی را می‌نمایند زیرا در مواقع خشکسالی، حداقل کمی می‌کردند که از گرسنگی نجات یابند البته مطمئنم که آمارگران شما جز این گزارش می‌دهند. زیرا آن‌ها وقتی به ده وارد می‌شوند، در خانه کدخدا پذیرایی می‌شوند. آن وقت با تعریف‌ها و تمجیدها از وضع ده برمی‌گردند. کار اصلاحات ارضی سبب شده است که فقط در دهات، کدخدا مالک‌الرقاب باشد. این داستان نیز برای من ارزش عینی دارد. زیرا یک دهاتی، خود در ماشین برایم تعریف می‌کرد که در یکی از دهات قزوین کدخدا تنها مغازه‌دار ده است. هر پیت نفت را _ بیست لیتر _ از قرار هر لیتری ۳ ریال می‌فروشد و اضافه پیت نفت را ۲۲ ریال حساب می‌کند و به ازای ۲۰ لیتر نفت ۸۲ ریال می‌گیرد. توجه نمایید پیت خالی را شرکت نفت ۱۸ ریال حساب می‌نماید ولی کدخدا ۲۲ ریال می‌فروشد، آن وقت پیت خالی را پس نمی‌گیرد و نفت بدون پیت هم فروخته نمی‌شود. با چنین وضعی تعریف می‌کرد در هر خانه تعدادی پیت خالی موجود است. فقط بعضی از دهاتی‌ها که پیت‌ها را خود به شهر برمی‌گردانند، آن را در ازای هر عدد ۱۸ ریال تحویل شرکت نفت می‌دهند. دهاتی می‌گفت چندین بار به ژاندارمری محل شکایت کرده‌ایم ولی هر دفعه کدخدا با تهدید ما و تطمیع ژاندارمری جلو شکایت ما را گرفته است. بدیهی است از نظر این دهاتی هم، ژاندارمری پشتیبان زورگو جلوه می‌کرد.

بررسی جزئی از زیربنای اقتصادی اصلاحات ارضی هم بی‌فایده نیست. با تقسیم اراضی، سیستم تولید در کشت ایران تغییری نکرده است. افزایش تولید با تغییر سیستم کشت ممکن می‌باشد و این تغییر را در مدت سه یا پنج سال که دوره‌های اصلاحات ارضی است نمی‌توان ایجاد کرد. هنوز نه در دهات ما تراکتور جای گاو را گرفته است

و نه کود شیمیایی جز در مزارع نمونه یا مزارع مکانیزه که متعلق به ارباب‌هاست، وارد شده است. اگر به آمارهای موجود مراجعه شود درآمد سرانه دهاتی تفاوت محسوسی نکرده است ولی از طرف دیگر هزینه‌های جدیدی که در اثر باز شدن پای او به شهر و ورود کالای شهری به ده ایجاد گردیده، باعث شده است که دهقان با مقدار درآمد ثابت قبلی، هزینه زندگی را بیشتر ببیند. بالتیجه دهاتی به سمت گرفتن قرض و وام‌های بیشتری از شرکت‌های تعاونی و سرمایه‌داران شهری روی آورده است. اغلب دهقانان حتی در برخورد کوتاهی که در عرض یک ساعت در یک اتوبوس داشته‌اند از ربح تومنی یک قران یعنی ۱۲۰٪ شکایت می‌کنند. اغلب محصولات، سلف‌فروشی شده است. نتیجه این که دهقان در عرض هر سال مقادیر بیشتری از زندگی خود را از دست می‌دهد و اغلب با، رها کردن خانه و زندگی‌شان به بیکاران شهری اضافه می‌شوند. این وضع نتیجه یک ناهماهنگی در تغییرات زیربنایی تولیدی و روبنایی فرهنگی اصلاحات ارضی است. اصلاحات ارضی در ایران یک زمینه ضدانگیزه‌ای داشت بدون این که سرعت رشد تولید را فزونی بخشیده باشد. و در اثر همین ناهماهنگی است که در مدت کمتر از پنج سال طبق آمار مجله تحقیقات اقتصادی نزدیک به ۶۰٪ قنات‌های ایران خشکیده است و با توجه به ارزش قنات در کشاورزی ایران به سادگی می‌توان آینده کشاورزی ایران را حدس زد. در منطقه خمسه که با صدور گندم در سال‌های قبل، همواره تجار گندم وضع بسیار خوبی داشته‌اند ولی پارسال در زنجان صحبت از ورود گندم بود. نتیجه این که در طرح اصلاحات ارضی:

۱ - تغییر روبنایی بوده و ضدانگیزه‌ای، نه زیربنایی که قدرت تولید را فزونی بخشد.

۲ - حتی در همین تغییر روبنایی هم، عدالت اجتماعی رعایت نگردیده است. در اثر عدم رعایت دو اصل فوق، دهاتی امروز بسیار ناراضی‌تر از دهقان سال ۱۳۴۱ می‌باشد. از نظر آگاهی، در سال ۴۱ اگر پیشروترین افراد نمی‌توانست از اصلاحات ارضی صحبتی بنماید، امروز دهقانی در دورافتاده‌ترین نقاط آذربایجان و سیستان به سادگی صحبت از مساوات و از بین بردن اختلاف‌ها را می‌نماید.

مسئله‌ای که بیشتر دهاتی را تحت فشار قرار می‌دهد صعود قیمت‌هاست. در عرض چند سال گذشته شاخص واقعی هزینه زندگی حداقل ۱۵ درصد بالا رفته است. در سال جاری تا حال این مقدار بدون شک از ۲۰٪ گذشته است. وقتی افزایش قیمت مواد اولیه تولید تفاوت زیادی نکرده است هنوز او مجبور است محصولات میوه، حبوبات، غلات خود را به واسطه بفروشد و واسطه‌ها هم با همان سیستم قدیمی با توجه به احتیاج مبرم آن‌ها به پول، رفتار دزد سرگردنه را دارند. نتیجه این که دهاتی با درآمد قدیمی توان خرید قدیمی را هم از دست داده است.

مشاهده و مقایسه وضع کارگران، امر ترافیک، مسکن، بهداشت و نظایر آن در هر مرحله و اقدامی که به عمل آمده است، عملاً با چنین شکست‌هایی مواجه شده است. مجموعه این مسائل در ذهن هر فرد روشنفکر این مسئله را نشان داده است که رژیم موجود به علت ماهیت درونی‌اش از اصلاح جامعه عاجز است و خود به خود در جستجوی راه‌حل‌ها هر کس به این نتیجه می‌رسد که تنها راه حل با شرکت توده مردم در امر اصلاح ممکن است. این که تمام افکار حتی بدون اطلاع کامل از ماهیت امر، به سمت انقلاب مسلحانه کشیده می‌شوند معلول همین تصور است که تنها با انقلاب مسلحانه می‌توان توده مردم را به سمت یک حرکت عمومی سوق داد و عجیب این که این مسئله‌ای است که در برخورد با مردم کاملاً به چشم می‌خورد. هر کس وقتی صحبت از اصلاحات می‌شود با کمال بی‌اعتمادی می‌گوید تنها راه، راه ویتنامی‌ها یا فلسطینی‌ها است. این طرز فکر را شما در توده مردم، حتی بارفروشان می‌توانید ببینید. به این طریق من کلیه قسمت‌ها را به شرح زیر خلاصه می‌نمایم:

در مرحله اول تبعیض‌ها و برخورد با مسائل مختلف، فرد را از زندگی عادی عاصی می‌نماید و اقدام علیه وضع موجود را به هر طریقی که ممکن است توصیه می‌نماید.

در مرحله دوم عدم موفقیت رژیم در از بین بردن تبعیض‌ها و تشدید نارضایتی‌های مردم، به طور مستمر باعث تشویق هر فرد در راهی که پیش گرفته است می‌شود. مسائلی که رژیم نمی‌تواند حل نماید:

۱ - تغییر در هر قسمت جامعه مستلزم تغییر افراد و عناصر متشکله فعال آن قسمت است. برای چنین تغییری باید فرد دارای هدفی باشد. چون در درون رژیم هر کس به خاطر هدف‌های خویش می‌کوشد پس امید به تغییرات بنیادی در درون رژیم بیشتر واهی است تا واقعیت. به نظر من شما نمی‌توانید به افراد هدف بدهید.

۲ - محو یا حداقل کم کردن بهره‌کشی و استثمار و تعدیل ثروت‌ها و از بین بردن تبعیض‌ها.

۳ - حتی در زمینه عدالت اجتماعی رژیم حاکم به شدت از منافع طبقات بالا پشتیبانی می‌نماید. اگر شما چند روز مأمورین هوشیاری در دادگستری بگذارید تا آمارگیری نمایند به وضوح مشاهده خواهید کرد تمام مردم، کفه ترازوی تمام قضاوت‌ها را به نفع طبقات بالا، سنگین می‌بینند.

۴ - تغییراتی که شما ایجاد می‌نمایید در تمام مراحل به روبنای آن توجه می‌نمایید نه به زیربنا.

۵ - به مجموعه مسائل فوق، مسئله «شخصیت» در کشورهای نظیر کشور ما اضافه می‌شود.

به دلیل ترسی که مردم از دستگاه‌های قضایی و امنیتی دارند در مقابله با رژیم حالت دوگانگی به خود می‌گیرند و در مقابل یک مأمور دولت، تعریف از دولت هم ممکن است بکنند ولی به دلیل ترس‌شان هر لحظه شکاف بیشتر مابین خود و دولت احساس می‌نمایند. این امر به صورت شخصیت تحقیرشده درمی‌آید که وقتی که مجال پیدا نماید حتی مافوق اختلاف طبقاتی، حالت انفجاری دارد.

با این عوامل است که در موقعیت کنونی با تأثیری که ویتنام و فلسطین در میهن ما گذاشته است هر چند نفر که با هم جمع می‌شوند به فکر ایجاد کانون مقاومتی می‌افتند و مادام که موارد فوق حل نشده است باید بلاانقطاع شاهد به وجود آمدن دسته‌جاتی نظیر آن‌ها که دستگیر شده یا نشده‌اند بود.

چشم انداز پرشور

این متن، مقاله‌ای درون‌سازمانی است که در سال‌های آغازین حیات سازمان مجاهدین، توسط سعید محسن تنظیم شده است:

سؤالی که امروز برای اغلب افراد بویژه آنان که استنباط سازمانی قوی ندارند و کسانی که دارای قدرت درک شرایط و امکانات موجود نیستند وجود دارد این است که: "آیا در چنین شرایط سهمناکی مبارزه پیروز امکان‌پذیر است؟" این پرسشی است که امروز پرسنده‌اش زیاد و پاسخگویش کم است. منشاء این سوال چیست؟

گذشته از عوامل تاریخی و مبارزات ناکام گذشته که در پیدایش چنین سؤالی مؤثرند باید به پدیده دیگر که زائیده شرایط زمانی است بیشتر توجه داشت. شرایط میهنی و کانون‌های ملت‌هت گوشه و کنار جهان نشان داده‌اند که کسب پیروزی در مبارزه، آسان نیست. برای کسب پیروزی در میدان نبرد، دست پر باید داشت. اندیشه، جسارت، جانبازی، پرهیزکاری، سعه صدر، صداقت، حل شدن در امر نبرد، این‌ها و نظایر این‌ها سکه‌هائی است که برای کسب پیروزی باید به همراه داشت. به این ترتیب مبارزه پیروز آن طور که بسیاری در گذشته گمان می‌کردند امر ساده‌ای نیست بلکه از مشکل‌ترین مسائل عصر ما است. ساده اندیشی در این مورد سرانجامی جز ناکامی نخواهد داشت و درست در همین جاست که ناکامی‌های گذشته وقتی که با اقدامات ضد مردمی رژیم توأم می‌شود افراد را تحت تأثیرات منفی و کشنده خود قرار می‌دهد. در این زمان ترس و ناامیدی بصورت‌های مختلف تظاهر می‌کند. عده‌ای به منفی بافی روی می‌آورند زیرا از اعتراف به ترس خود شرمسارند، گروهی به لفاظی و سیاست بازی می‌پردازند زیرا از درهم‌ریختن شخصیت مجازی خود هراس دارند و نمی‌خواهند مشت خالی خود را باز کنند، عده‌ای در زیر بار نارسائی اندیشه منکوب می‌شوند و عده‌ای هم که خود را پیش‌کسوت می‌انگارند به پند و موعظه می‌پردازند و توصیه می‌کنند که شتر رمیده را به حال خود واگذارید.

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۸۳

در چنین شرایطی همه چیز سهمگین جلوه می‌کند. هر عمل رژیم دلیل بر قدرت شکست‌ناپذیر او جلوه می‌کند. دشمن با دامن زدن به این شرایط چنین می‌نمایاند که تفوق مطلق از آن اوست و سیه‌روزی و شکست از آن حریف.

بیهوده نیست که برای بسیاری نحوه فشار دستگاه‌های جاسوسی دشمن سخت هراس آور است و زندان و وقایعش موجب وحشت.

تحت شکنجه بودن، تیرباران شدن، در زیر سرنیزه جلادان جان دادن، سال‌ها در سلول زندان بسر بردن چیزهائی هستند که حتی تصور آنها موی بر اندام آدمی راست می‌کند. متواری بودن، گرسنگی، فقر، خانه بدوشی، و در عین جوانی و شادابی لباس ساده پوشیدن و به‌اندک ساختن، خانه و کاشانه را ترک گفتن، ترک زن و فرزند و عزیزان در راه هدف‌های عالی انسانی، کارهائی هستند که در نظر آنان تنها از عهده افراد نادر الموجود و خارق‌العاده برمی‌آید. آنان که دچار چنین اضطراب درونی می‌گردند در زمینه مبارزه و سیاست دچار مالیخولیا خواهند گشت.

ولی با تمام این‌ها سدهای راه تکامل شکست پذیرند و این امر ناشی از ماهیت آنهاست و ما نه تنها چنین رویدادها را دلیل سرخوردگی و یأس نمی‌گیریم بلکه معتقدیم که آنها خوبند و بسیار هم خوبند زیرا تنها شدائد و شرایط مشکل‌اند که یک عصیانگر انقلابی را آبدیده می‌کند.

این که زمانه و شرایطش ما را در جهت پذیرش ایدئولوژی «شهادت انقلابی» رهنمون شده‌اند بسیار خجسته است و خجستگی بیشتر، آن‌گاه که ما مردانه چنین سیر شورانگیزی را پذیرا شویم.

پیدایش مرز جنبش و ضد جنبش:

شرایط سخت و دشوار، عامل مرزبندی دقیق بین جنبش و ضد جنبش است. پیدایش مرز بین جنبش و ضد جنبش، انقلاب و ضد انقلاب خود دلیل بر تکامل مبارزه است زیرا تنها در چنین صورتی است که برای فرصت‌طلبی و سازشکاری محلی باقی نخواهد ماند.

فرصت طلبان و سازشکاران و آنها که به اصطلاح یکی به نعل می‌زنند و یکی به میخ، مواضع خود را از دست خواهند داد و در این شرایط تنها مردان مصمم هستند که

بار سنگین نبرد را بدوش می‌کشند و دارای قدرت ادامه نبرد و بسیج آگاه نمودن توده‌ها در هر گونه شرایط سخت می‌باشند.

آیا درک این مسئله برای همه میسر است؟ مسلماً نه. تنها کسانی قدرت این کیفیت را دارند که به اندیشه علمی و اراده مجهزند، شرایط را عمیقاً می‌شناسند و مطابق با شرایط، در خود آمادگی ایجاد می‌کنند. برماست که بکوشیم تا در شمار چنین افراد درآئیم. سازمان در برگیرنده این عناصر نیز سازمانی است که خود ثمره شرایط خاص و دشوار محیط است. «بین ریشه‌های وجودی چنین سازمانی و شرایط محیط رابطه مستقیمی وجود دارد».

شکل سازمانی در شرایط خاص محیط:

رژیم موجود دارای شکل پلیسی است و قوای اطلاعاتی برای او جنبه محوری دارد. تکامل رژیم را در وهله اول و مقدم بر همه بایستی در تکامل سازمان‌ها و نیروهای جاسوسیش جستجو کرد و به همین جهت رژیم سعی وافر به گسترش تورپلیس و جاسوسی و احیای مظاهر آن یعنی وحشت و اضطراب و بی اعتمادی در افراد نسبت به یکدیگر، ولو به طریق تصنعی دارد. افشاندن بذری بی اعتمادی و اضطراب مهمترین وسیله‌ای است که رژیم جهت کنترل مردم به کار می‌برد.

با توجه به خصوصیت پلیسی رژیم، دفاع از سازمان سیاسی محدود در مقابل سازمان سیاسی گسترده، دفاعی است منطقی و مطابق با شرایط حاکم محیط، زیرا دشوار است که بتوان یک سازمان سیاسی گسترده را برای مدت طولانی در دامان یک سیستم پلیسی حفظ کرد. زیرا برای یک سازمان سیاسی گسترده خطر تماس با تور نامرئی پلیس به مراتب زیادتز از یک سازمان سیاسی محدود است.

با توجه به خصوصیات رژیم و شرایط حاکم بایستی برای خلق چنین سازمانی اصول زیر را بعنوان اصول سازمانی پذیرفت؛

۱- تبدیل کمیت محدود به کیفیت نیرومند:

آیا این محدودیت به این معنی است که نفرات یک سازمان سیاسی از چندین نفر متجاوز نباشد؟ نه، بلکه منظور تبدیل کمیت محدود به کیفیت نیرومند و گسترش بالقوه

در سازمان و نه بالفعل است. بایستی گسترش را در خمیره سازمان ذخیره کنیم و نیروی کیفی سازمانی را فزونی بخشیم.

در صورتی که یک سازمان سیاسی محدود دارای گسترش بالقوه و نیروی کیفی کافی باشد در هنگام مقتضی قادر است که گسترده [شده] و پایگاه‌های خود را در اقصی نقاط خلق کند. گسترش بالقوه و کیفی از نظر عملی یعنی این که هر فرد از چنان کیفیت و خلاقیتی برخوردار باشد که بتوان وجود یک سازمان نیرومند را در او ملاحظه کرد و به این وسیله قادر باشد که نقص کمی سازمان را جبران سازد. چنین عنصر ارزنده‌ای مجهز به نیروی اندیشه و دستاوردهای ارزنده در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیکی و سازمان‌دهی است. دارای استنباط سازمانی روشن و یک شناخت عمیق از کم و کیف جامعه و دارای قدرت جمع‌بندی تجربیات است. صاحب ابتکار و خلاقیتی در خور توجه است و قادر به درک مسائل امنیتی به معنی تجهیز خود و سازمان در مقابل توطئه‌های پنهان پژوهان پلیس و ایجاد باروی نفوذناپذیر به گرد سازمان می‌باشد و خلاصه این که او تجسم و تبلور آن چیزی است که در آینده تمام جامعه باید آن گونه باشند. او حامل چنین پیامی شورانگیز و جذاب برای مردم است.

۲- بالا بردن دانش سیاسی:

یکی از ویژگی‌های خطرناک سیستم پلیسی شیوع تفکرات اپورتونیستی (فرصت‌طلبی) است. دو علت می‌توان برای شیوع چنین تفکراتی برشمرد:

الف - حاد شدن شرایط مبارزه و این که شرایط سخت عده‌ای را به جای عمل، وادار به خیال‌بافی می‌کند.

ب - اقداماتی که از طرف سازمان‌های فرهنگی منحط و مخدر پلیس برای اشاعه این اندیشه‌ها صورت می‌گیرد. این اقدامات در همه جا به چشم می‌خورد، از کلاس‌های درس دانشکده گرفته تا پائین‌ترین اجتماعات فرهنگی، از طریق علمی‌ترین کتب درسی، تا ساده‌ترین مجالس روضه خوانی...

فرصت‌طلبی و ابن الوقتی یعنی «نفع جمع را فدای منافع فردی ساختن، سود فردی را بر منافع مبارزه ارجح دانستن»، از خطرناک‌ترین دشمنان یک سازمان انقلابی است که بایستی با آن به شدت مبارزه شود و از ظهور چنین افکاری به طور جدی جلوگیری

گردد و راه جلوگیری از بوجود آمدن چنین افکاری بالا بردن دانش سیاسی افراد سازمان می‌باشد.

۳- اصل تخصص در عضوگیری با توجه به حاکمیت سیستم پلیس:

یک سیستم پلیسی در جهت گسترش تور نامرئی خود می‌کوشد تا در هر سازمانی رخنه کند و برای این منظور از تنها راه نفوذ به سازمان، یعنی مسئله عضوگیری استفاده می‌کند. به همین جهت بایستی در انتخاب افراد جدید سازمان بسیار دقیق و هشیار بود و به این وسیله، این راه را مسدود ساخت. تنها عضوگیری از طریق افرادی صورت گیرد که ورزیدگی و تخصص لازمه را برای این منظور کسب کرده باشند. بی تجربگی و ساده اندیشی در این مورد به بازی گرفتن موجودیت سازمان است.

۴- بهره‌گیری از زمان و انرژی به مثابه دو عامل حیاتی و تعیین کننده:

یک سیستم پلیسی می‌کوشد که با وسایل مختلف، دو عامل تعیین‌کننده زمان و انرژی را تباہ سازد. یک رزمنده آگاه برای مقابله با این برنامه ضد مردمی رژیم باید از این دو امکان حیاتی یعنی زمان و انرژی بهره گیرد و از اتلاف آن‌ها جلوگیری کند. آن‌گاه که توانستیم از این دو عامل حداکثر استفاده را ببریم، صاحب اراده‌ای شکست‌ناپذیر خواهیم بود.

از آن‌چه که گفته شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که شرایط دشوار کنونی برای ما نه تنها بد نیست بلکه از آن‌جا که دشواری‌ها، تعیین‌کننده مرزی دقیق بین جنبش و ضد جنبش، انقلاب و ضد انقلابند، انتخاب طبیعی، پایه و اساس پیدایش عناصر ارزنده و در نتیجه رهبری خواهد بود و حکومت عادات و سنن که منجر به پیدایش یک رهبری مصنوعی می‌شد نابود می‌گردد و تنها در این صورت است که رهبری و زعامت را کسانی به عهده خواهند گرفت که صلاحیت و شایستگی خود را برای احراز این مقام نشان داده‌اند و این همان شیوه‌ایست که در مبارزات ضد امپریالیستی جهان بچشم می‌خورد. پس بر ما است که دشواری‌ها را استقبال کنیم و نگذاریم که توسط آن‌ها منکوب شویم.

استثمار

انرژی و حیاتی را که انسان در کار تولیدی از دست می‌دهد در کالا متمرکز می‌سازد

متن حاضر، مقاله‌ای آموزشی و درون‌سازمانی است که توسط سعید محسن نگارش یافته است:

مفهوم کالا: انسان در امر تولید مقداری از حیات خود را به کالا منتقل می‌سازد. بدین معنی که انرژی و حیاتی را که انسان در کار تولید از دست می‌دهد در کالا متمرکز می‌سازد. **کالا موجود بی‌جان نیست، بلکه رونق آن به معنی حاصل و نمودار زندگی انسان است که در ازای فرسودگی خویش و از دست دادن حیاتش آن را صورت بخشیده است.** ماده اولیه طبیعت به همان اندازه که حیات انسان را به خود جذب کرده است، دارای ارزش می‌شود. نیاز انسان به یک شیئی نیز در تعیین ارزش کالا چندان مؤثر نیست. هوا مبرم‌ترین نیاز طبیعی انسان است. ولی به لحاظ کثرت و فراوانی، برای تملک و تصرفش، نیاز به کار ندارد. لذا ارزش نیز ندارد. کلیه ارزش‌ها اعتباری و معتبر به کار انسان است. بشر، در طبیعت، هیچ چیز را جز حیات و وجود خودش صاحب نیست. با توجه به چنین تحلیلی از کار، **در کالا همواره باید پی حیات انسان گشت.** (کالا به مفهوم عام آن در نظر گرفته شده است.) خلاصه کالا حاصل استحاله مواد طبیعت است که به دلیل وجود انسان، ارزشمند شده است. در این بحث تحت عنوان "استثمار" می‌خواهیم تا حدودی مسئله بهره‌کشی انسان از انسان" را درک کرده و با پدیده‌ای که با تمام آثار و عواقب اجتماعیش مستقیماً به انسان مربوط می‌شود، آشنا شویم.

استثمار: استثمار در تمام دوران زندگی طبقاتی بشر موجود بوده، و در دوران ما که جهان، گستره سرمایه‌داری است، ویژگی خاص و جهانی به خود گرفته است. استثمار در زمان‌های گذشته نمودهای مختلفی داشت. ولی ذات آن همواره دارای یک مفهوم بوده است؛ «چپاول و غارت حیات انسان‌ها». نطفه استثمار با نطفه مالکیت خصوصی وسایل تولید، یک جا و در یک لحظه بسته شد و به عبارت دیگر زمانی که ابزار تولید

در تصرف اقلیتی محدود قرار گرفت، انسان برده و اسیر و اجیر صاحبان ابزار تولید شده، و استثمار بوجود آمد، و انسان به مهره‌ای در دستگاه تولید تبدیل گشت. سیستم سرمایه‌داری، از مرحله پست و ابتدائی تا شکل پیشرفته خود بر اساس و بنیان استثمار، یعنی تصاحب بی‌رویه و بی‌رحمانه «کار» انسان‌ها قرار دارد. در تعریف ساده استثمار در نظام سرمایه‌داری ابتدا باید مفهوم «ارزش اضافی» را درک کنیم.

تعریف ارزش اضافی: بنا به تعریف کلاسیک، ارزش اضافی عبارت است از «تفاضل» ارزش تولید شده به وسیله کارگر و عایدی او از این ارزش. بنابراین: استثمار چیزی جز تصاحب ارزش اضافی نیست. همیشه ارزش اضافی چند برابر عایدی کارگر است. البته مفهوم وسیع استثمار در قالب چنین تعریف ساده‌ای نمی‌گنجد. بخصوص در مرحله‌ای از سرمایه‌داری که روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جوامع، در نهایت پیچیدگی و گستردگی است، درک استثمار هم به همان کیفیت و کمیت روابط تولیدی، بغرنج و عمیق می‌باشد.

ناعادلانه بودن نظام سرمایه‌داری صرفاً مولود استثمار انسان‌هاست و در چنین نظامی "انسان" مورد بحث الزاماً همان کارگر داخل کارگاه‌ها و کارخانجات نیست، بلکه حاکمیت خونبار استثمار، محدوده وسیعی از اجتماعات بشری را شامل می‌شود. گفتیم "کالا" تجسم حیاتی انسانی است، ولی کالا را تنها از یک چنین بعدی نباید دید. در ابعاد و وجوه دیگر کالا، حیات انسان‌های دیگری غیر از تولیدکنندگان اصلی نقش بسته است.

یک کالا در مسیر ساخت‌های گوناگون (از استخراج مواد اولیه تا شکل نهائی) با جذب و کسب عالی‌ترین و با ارزش‌ترین پدیده‌ها یعنی حیات افراد متعددی شکل می‌گیرد و در ادامه مسیر خود که وارد مرحله توزیع و مصرف می‌شود نیز همچنان با رنگ‌پذیری از حیات سایر افراد، جلوه دیگری پیدا می‌کند.

از دست دادن حیات با هر کم و کیفی «استثمار مضاعف» را به وجود می‌آورد. در مناسبات سرمایه‌داری نباید فقط به استثمار مستقیم کارگر توسط سرمایه‌داری که از او کار می‌کشد توجه کرد. زیرا علاوه بر این وجه اصلی، استثمار در وجوه و اشکال متعددی تظاهر می‌کند. مثلاً یک کارگر صرف‌نظر از داخل کارخانه، در خارج آن نیز به

طرق مختلف مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر کارگران و توده‌های زحمت‌کش در جوامع سرمایه‌داری، که روابط غیرانسانی حاکم است، در مکانیسم تودرتوی استثمار قرار می‌گیرند؛

کارگر مقدار اندکی از ارزشی را که تولید کرده به ازاء چند ساعت اتلاف و فرسودگی حیات خود، به عنوان مزد دریافت می‌کند. آن‌گاه همین مزد را که در اصل، شکل جدید حیاتش می‌باشد، در روابط ظالمانه دیگری (تهیه مایحتاج زندگی) از دست می‌دهد، مثلاً قند و شکر و گوشت و نان و... را گاهی به چندین برابر قیمت واقعی باید بخرد و یا چون از بهداشت و فرهنگ رایگان و... خبری نیست باید حقوق چندین روز و چه بسا چندین ماه را در این راه خرج کند.

بدین ترتیب کارگر با از دست دادن اجباری «مزد» خود در مراحل گوناگون دچار استثمار مضاعف می‌شود. برای درک صحیح «استثمار مضاعف» مجدداً یادآور می‌شویم که مفهوم استثمار فقط در رابطه «کار و مزد»، خلاصه نمی‌شود، بلکه از دست دادن رایگان حیات با هر کم و کیفی و در هر مرحله‌ای استثمار عمیق (مضاعف) را بوجود می‌آورد.

آلودگی به زندگی مصرفی در جوامع سرمایه‌داری، که در عین حال اجتناب‌ناپذیر هم می‌باشد، کارگران و سایر طبقات مردم را بیشتر به فرسودگی و تباهی می‌کشانند. بدیهی است که کالاهای تجملی، کمتر به زندگی کارگر راه می‌یابد اما مصرف کالاهای غیر ضروری به این دلیل که سودش تنها عاید سرمایه‌دار می‌شود، استثمار را شدت می‌بخشد. مثلاً:

بسیاری از اشیاء پلاستیکی اگرچه نفساً مفیدند ولی از آن جا که زودتر از کالاهای فلزی فرسوده شده و از بین می‌روند، به مراتب تولید و مصرف زیادتری داشته و در مجموع پول بیشتری برای خرید آن‌ها صرف می‌شود. و بدین وسیله سود سرمایه‌دار و در حقیقت استثمار زحمتکشان افزایش می‌یابد.

سیستم ظالمانه و استثمار سرمایه‌داری همه مسائل اجتماعی و انسانی را تحت تأثیر زیان‌بار خود قرار می‌دهد، مثلاً مشکل ترافیک که خاص جوامع سرمایه‌داری و وابسته است، حیات میلیون‌ها انسان را به رایگان تباه می‌کند. زیرا داشتن ماشین سواری

شخصی که یک احتیاج کاذب و غیر ضروری است، حجم ترافیک را به طور چشمگیری افزایش داده، و تراکم آن باعث می‌شود که مسیرهای کوتاهی در مدتی طولانی طی شوند و بدین وسیله چه اوقات با ارزشی که به صورت مرده و تلف شده، حیات انسان‌ها را با خود مدفون می‌سازد.

البته در این مسئله، تبلیغات صاحبان صنایع اتومبیل سازی در تشویق و تحریک مردم و ایجاد این احتیاج کاذب کاملاً مؤثر بوده، و سرمایه‌داران بدین وسیله می‌توانند حداکثر استفاده را ببرند.

لذا اگر بخواهیم در کالایی بنام ماشین (مثلاً پیکان)، استعمار را جستجو کنیم، اکتفا کردن به چهار دیواری کارخانه پیکان و دیدن همان یک بعد استعمار کارگر، جوابگوی مسئله نیست. زیرا مسئله ارزش اضافی موجود در پیکان را اساساً حل نمی‌کند. توضیح اینک:

سرمایه‌دار، پیکان را به چندین برابر قیمت تمام شده عرضه می‌کند. این ارزش اضافی فراوان از کجا آمده؟

این ارزش اضافی حیات انسان‌هایی است که در صفوف اتوبوس‌ها و یا داخل آن‌ها تلف می‌شود. و همین مسئله در یک دور و تسلسل (با تاثیر متقابل) باعث بالا رفتن تقاضا برای خرید ماشین شخصی می‌گردد. آن‌گاه در ازای افزایش تقاضا، قیمت بالا رفته و نتیجتاً استعمار تشدید می‌شود...

و یا سود بی‌کرانی را در نظر بگیریم که از نفت عاید امپریالیزم می‌گردد. این سود همان «ارزش اضافی» یا حاصل دسترنج هزاران کارگر صنعت نفت به اضافه حیات ده‌ها هزار انسانی است که در قسمت‌های مختلف، زندگی خود را مفت از دست می‌دهند، از جمله جوانانی که در ارتش بعنوان سرباز، توسط امپریالیزم و رژیم وابسته‌اش، استعمار می‌شوند. «کار» این جوانان در راه حفاظت نظامی از منابع و تأسیسات نفتی و سایر تأسیسات متعلق به دشمنان خلق مورد استعمار و سوء استفاده قرار می‌گیرد.

همچنین مصرف‌کنندگان نفت از جمله اقشاری هستند که مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند. زیرا بخشی از حیات آن‌ها در ازای دریافت مقداری نفت با قیمت‌های

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۹۱

غیر عادلانه توسط امپریالیست‌ها غارت می‌شود. خواه، این مصرف‌کننده در کشورهای زیر سلطه باشد یا در ممالک مسلط غربی. در جوامع طبقاتی به علت حاکمیت استثمار، هرکاری در جهت تشدید بهره‌کشی است.

از سوی دیگر، غارت ثروت‌ها و منابع زیرزمینی از جمله نفت، اثرات متعددی در روابط جوامع و سرنوشت خلق‌ها به جا می‌گذارد. اثراتی که مضمون و محتوای آن‌ها حفظ و دوام بهره‌کشی و هدر دادن حیات انسان‌ها می‌باشد. مثلاً امپریالیزم برای دفاع از غارت ذخائر مختلف کشورهای زیر سلطه و ادامه تسلط و بهره‌کشی خود، سیستم‌های پلیسی و امنیتی عریض و طویل و ارتش‌های مجهزی را بوجود می‌آورد که ماهیتاً ضد خلقی و ضد انسانی هستند. و بالأخره در جوامع طبقاتی (استثمار) کلیه روابط حاکم، در جهت انهدام و متلاشی کردن زندگی و عمر افراد می‌باشد. وجود فحشاء، دزدی، جنایت و آلودگی‌های گوناگون به لحاظ اجتماعی دقیقاً معلول حاکمیت مناسبات استثمار است. به طوری که کمتر موردی از این قبیل را می‌توان یافت که مستقیم یا غیرمستقیم با مسئله بهره‌کشی و نظام طبقاتی بی‌ارتباط باشد.

و بدینگونه است که، انسان برای ادامه حیات خود دست به فروش گرانبهارترین عنصر وجودیش می‌زند و یا مرتکب قتل می‌شود و یا... آن‌گاه که فقری درناک بر اکثریت حاکم است فروش خون، ناموس، اولاد و... امریست عادی زیرا نظام استثمار، نظامی است که این ارزنده‌ترین و گرانبهارترین عناصر وجودی انسان را اجباراً بی‌مقدار و بی‌ارزش می‌کند.

در چنین جوامعی، به علت حاکمیت استثمار، هر کاری در جهت تشدید بهره‌کشی است. و چه بسا افرادی که ناخودآگاه در استثمار کردن سایر هم‌نوعان خود سهیم می‌شوند.

نخبه‌های تاریخ و آن‌ها که رسالت‌های خدایی و خلقی داشته‌اند چه می‌کرده‌اند؟ گفتیم که استثمار اساساً یعنی بهره‌برداری از ارزش اضافی که کارگر تولید می‌کند. و به عبارت دیگر، «تصاحب ثروتی که در مقابل آن کاری انجام نشده است». از جمله

فروش منزلی پس از چند سال استفاده به قیمتی بیش از قیمت خرید. اما علاوه بر این‌ها، هرگونه اتلاف و اسراف کالا که به دلیل وجود انسان ارزش پیدا کرده است نیز، استثمار محسوب می‌شود. (آیا می‌توان اتلاف وقت را هم در این کادر بررسی کرد؟) چنان چه ملاحظه شد، به دلیل حاکمیت نظام خانمان‌سوز «استثماری»، آلودگی به استثمار و بهره‌کشی برای بسیاری تقریباً اجتناب‌ناپذیر می‌شود. در چنین شرایطی حداقل کاری که باید انجام داد این است که تا حد امکان انسان، محصول کار و عمل خود را مصرف کند.

بی دلیل نیست که نخبه‌های تاریخ و آن‌ها که رسالت‌های خدایی و خلقی داشته‌اند، این مسئله را رعایت می‌کردند. البته این نخبگان هیچ‌گاه به این حداقل بسنده نکرده بلکه وجود خویش را وقف مبارزه با شرایط و نظام استثمار حاکم نمودند. بدیهی است که با وجود استثمار و نظام ضد خلقی در یک جامعه، اگر یک عنصر آگاه بخواهد صرفاً کسب و کاری را دنبال کند، عملاً در بهره‌کشی و استثمار انسان‌ها شرکت کرده است. کسب و تجارت حلال و پاک و شغل و پست اداری سالم و... در مؤسسات مختلف خرافه‌ای بیش نیستند. قشر روشنفکر جامعه، موجودیت اجتماعی خود را به توده‌های عظیم و محروم جامعه مدیون است.

مثلاً تحصیل کرده‌ها و روشنفکران اگر در جهت منافع خلق و بر هم زدن مناسبات استثمارگرانه مبارزه نکنند، اجباراً در چنین مناسباتی حل شده و نه تنها در بقاء و دوام آن (در حدود خود) سهیم می‌شوند، بلکه شخصاً به بهره‌کشی دیگران آلوده بوده و آلوده‌تر هم خواهند شد، زیرا در تمام طول تحصیل خود از حاصل کار و دسترنج مردم استفاده کرده‌اند. مردمی که با پرداختن مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم (که همان حیات‌شان می‌باشد) مخارج تحصیل آن‌ها را تأمین می‌کرده‌اند. به عنوان مثال زندگی یک پزشک را در نظر بگیریم، بر اساس ارقامی که ارائه شد، هم اینک پزشک برای دوره تحصیلات دانشگاهی‌اش حدود ۵۰۰/۰۰۰ تومان خرج دارد که دولت می‌پردازد. و بدیهی است که این پول به جامعه تعلق دارد. لذا پزشک مزبور تمام تحصیلات و مخارجش را به مردم مدیون است.

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۹۳

از طرف دیگر با یک حساب ساده می‌توان گفت که اگر کارگری در مدت عمر حدود ۲۰ سال کار کند، تقریباً ۱۰۰/۰۰۰ تومان مزد می‌گیرد یعنی عمر خود را ۱۰۰/۰۰۰ تومان می‌فروشد.

بنابراین تحصیلات دکتر مزبور به قیمت حیات و خون ۵ کارگر تمام شده است. حال اگر تمام زندگی خود را در راه برانداختن نظامی که در آن استثمار حاکم است فدا کند، تازه به مثابه این است که دین یک نفر را ادا نموده است. لذا جانبازی در راه خلق و در جهت براندازی نظام استثماری به عنوان تنها راه ادای دین، امری ضروری است. از این رو قشر روشنفکر جامعه، به توده‌های عظیم محروم تعلق دارد.

مثال دیگر: قطعه زمینی را در نظر بگیرید که در اثر احداث شاهراه یا ایجاد بنایی در کنارش، قیمت آن ترقی می‌کند و صاحب زمین بدون انجام کوچک‌ترین کاری سود زیادی می‌برد. این ارزش اضافی از کجا آمده؟

مگر نه این است که «کار» کارگرانی است که در جوار زمین (و در پایه‌گذاری بنا و تأسیسات شهری) کار کرده‌اند و ارزش زمین را بالا برده‌اند؟ (البته به نظام طبقاتی‌ای که ترقی بی‌رویه و بی‌مورد زمین را موجب می‌شود نیز توجه شود) پس این ارزش اضافی همان «حیات» کارگران است. توضیح اینکه:

در جوامع طبقاتی، ثروت‌ها، سرمایه‌ها و زمین‌ها در دست اقلیتی محدود متمرکز شده و از سوی دیگر نیاز روزافزون اکثریت عظیمی از مردم محروم به مسکن، تقاضا را بالا می‌برد. در چنین شرایطی زمین‌داران قیمت‌ها را به سرعت بالا برده و به چندین و چند برابر می‌رسانند. و حال آن که در جامعه‌ای که استثمار نباشد، مسلماً از سرمایه‌دار و ملاک خبری نیست، که همه چیز از جمله زمین متعلق به آن‌ها باشد. بنابراین کارگران و سایر زحمتکشان برای تهیه زمین و مسکن مورد نیاز، مورد بهره‌کشی مضاعف قرار نمی‌گیرند. زیرا در چنین جامعه‌ای قیمت زمین بالا نمی‌رود.

بی‌تفاوتی در برابر امپریالیسم تایید عملی او، و شرکت در بهره‌کشی جهانی است. البته در سطح روابط جهانی، مکانیسم استثمار پیچیده‌تر است. و درک آن نیز احتیاج به شناخت کاملی از روابط امپریالیسم با خلق‌های زیر سلطه دارد. امپریالیسمی که زالوصفتانه خون خلق‌ها را می‌مکد.

یک مثال ساده: فروشنده و خریدار فرش ایرانی در اروپا و آمریکا و... هر دو در استعمار کارگران فرش باف ایرانی شریک هستند. زیرا فروشنده ارزش اضافی را (در فروش) به یغما می‌برد، و خریدار هم قطعه فرش را که در تمام تار و پودش، چهره‌های معصوم دخترکان و پسران و... نقش بسته و از خون انگشتان‌شان رنگ گرفته است بیهوده یا نقش دیوارش کرده، و یا زیر پا لگدش می‌کند. (البته در داخل ایران هم وضع به همین شکل است).

و یا موز وارداتی را در نظر بگیریم، که به نحوی در دسترس ما قرار گرفته است: این موز متعلق به آفریقای گرسنه و قحطی زده و یا محرومین آمریکای لاتین است، که سوداگران بین‌المللی با لطایف‌الحیل از چنگ‌شان درآورده‌اند، و در سطح جهانی از طریق شرکت‌های معظم «میوه» به فروش می‌رسانند. آیا با خریدن و خوردن (و بویژه اسراف) یک موز در استعمار کارگران آفریقایی سهمیم و شریک نیستیم؟ آیا روغن زیتون فلسطین که با مارک اسرائیل در ایران می‌فروشند، و ما مصرف می‌کنیم به چه کسی تعلق دارد؟ و صدها نمونه دیگر... حال با توجه به این که نظام سرمایه‌داری، دنیا را چپاول کرده، و تمام ملل محروم جهان را استثمار می‌کند، و با توجه به گستردگی و عمق روابط جهانی، بی‌تفاوتی روشنفکران در برابر امپریالیسم تأیید عمل او و شرکت در بهره‌کشی جهانی نیست؟

استثمار از دیدگاه ایدئولوژی اسلامی ما

قبل از ورود به این بحث مقدمتاً باید خاطر نشان کنیم که: اسلام اهمیت ویژه‌ای برای انسان قائل بوده و او را در نظام آفرینش در مرتبه بالایی قرار داده است. بر این اساس انسان از منزلتی عالی برخوردار می‌باشد. همین قدر کافی است اشاره کنیم که در مقام خلیفه‌اللهی قرار گرفته، و تمام ملائک (مبادی قوا و نیروهای طبیعی) و پدیده‌های گوناگون در راه تکامل وی سر سجده فرود آورده، و در خدمتش قرار گرفته‌اند. (و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم... سورة بقره آیه ۳۴).

انسان موجودی است که مآلاً صفات خدایی کسب می‌کند. آیات و احادیث فراوانی در این زمینه موجود است که اشاره به یکی دو مورد از آنها منظورمان را برآورده می‌کند.

در یکی از احادیث قدسی «منتسب به حضرت محمد (ص)» خدا به پیامبر چنین می‌گوید: «خلقت الاشیاء لاجلک. و خلقتک لاجلی (تمام اشیاء و پدیده‌های متنوع و گوناگون و نعمات و امکانات و... را برای خدمت و استفاده تو آفریدم، و در نهایت تو را برای خودم خلق کردم).

- همه چیز برای انسان و برای تکامل انسان، و خود انسان در نهایت برای خدا و به سوی خدا -

آسمانها و زمین و هرچه در آنهاست، با تمام عظمت و اهمیتهای که در نوع خود از نظر خلقت و آفرینش، عظیم‌تر و مهم‌تر از آفرینش انسان است، تحت اراده و مورد استفاده انسان در جهت تکاملی قرار گرفته‌اند. «لخلق السموات و الارض اکبر من خلق الناس ولكن اکثر الناس لا یعلمون» آیه ۵۷ سورة غافر (البته خلقت آسمانها و زمین بسیار بزرگتر و عظیم‌تر از خلقت مردم است لکن اکثر مردم نمی‌دانند). اما انسان به خاطر مقامش تسخیرکننده آسمانها و زمین است. «و سخر لکم ما فی السموات و الارض جمیعاً» آیه ۱۳ سورة جاثیه (همه آنچه که در آسمانها و زمین است به تسخیر شما درآوردیم) و بالأخره این که انسان برتری کم‌نظیری در جهان داراست «و فضلناهم

علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً» (انسان را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بزرگی بخشیدیم)...

در این جا نمی‌خواهیم وارد چون و چراى مسئله بشویم زیرا منظورمان تنها نشان دادن اهمیت خاص انسان است که به طور کلی در این دو عبارت خلاصه می‌شود:
اولاً - انسان موجودی بسیار با ارزش بوده و برگزیده و خلیفه خداست.
ثانیاً - همه چیز برای او و از آن خداست.

با توجه به مطالب فوق روشن می‌شود که هرگاه صحبت از قدر و ارزش حیات انسان می‌شود، منظور بیان یک جمله ادبی نیست. بلکه این بهاء را «آفرینش» و «نوامیس خلقت» در نهاد انسان قرار داده است.

لذا این حیات پرارزش به هر طریقی لطمه و صدمه ببند یا تلف و نابود شود، مخالف با مشی تکامل و متضاد با نوامیس آفرینش و خواست خداست.

همه چیز از آن همه انسان‌هاست

اما ببینیم دیدگاه اسلام در مورد مسئله استثمار چیست؟

قرآن در آیات متعددی، با صراحت کامل، حق مالکیت مطلق و تصرف و جعل و وضع را برای خدا، و حق بهره‌گیری (تصرف محدود) را برای همه خلق، اعلام کرده است. از جمله در این آیات:

«له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثرى» آیه ۶ سوره طه (هرچه در آسمان‌ها و زمین و بین آنها یا زیر خاک موجود است. همگی از آن خداست).

در آیه ۱۳ سوره جاثیه، خدا همه چیز را از آن خود معرفی می‌کند، اما در عین حال همه را در تسخیر انسان می‌داند «و سخر لكم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه».

در آیه ۲۱ سوره بقره، زمین را بستر و فرش مردم (و نه عده قلیلی) اعلام کرده است «الذی جعل لكم الارض فراشاً». همچنین است آیه ۱۰ سوره الرحمن «والارض وضعها للانام».

آیه ۷۰ سوره اسری روشن‌ترین بیان را در این زمینه دارد:

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۳۹۷

«لقد کرمننا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقنا هم من الطیبات» (محققاً فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم، و آنها را بر برّ و بحر سوار کردیم _ مسلط کردیم _ و از پاکیزه‌ها آنها را روزی دادیم).

در سوره فصلت آیه ۱۰ از برابری انسان‌ها به هنگام بهره‌گیری از طبیعت و امکانات آن سخن می‌گوید «و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها، و قدر فیها اقواتها فی اربعه ایام سواء للسانین» (و بر فراز زمین کوه‌ها را قرار داد، و زمین را برکت ارزانی داشت و در جهان، دوران روزی و قوت آن را تقدیر کرد، و آن روزی را برای همه نیازمندان به طور یکسان و برابر قرار داد).

در حکمت ۱۸۳ «امام علی» خطاب به آنان که نتیجه کسب و کارشان بیش از نیازمندی‌شان است می‌گوید:

«یا بنی آدم ما کسبت فوق قوتک فانت فیه خازن لغیرک» (ای فرزندان آدم آنچه را که بیش از قوت و نیازمندی است کسب کنی، تو در آن ذخیره کننده و خازن دیگران هستی).

و بالأخره آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره نحل، ۶۵ حج و ۲۰ لقمان و... مضامین فوق را صریحاً بیان می‌کنند.

بر اساس آیات مختلف قرآن _ که به برخی از آنها فوقاً اشاره شد _ و نیز با توجه به جوهر گفتار و سنت‌های پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع)، چنین نتیجه می‌گیریم که:

همه چیز از آن همه انسان‌ها است، و هیچ فردی با هیچ منطق و استدلالی حق تملک و تصاحب ثروت‌ها و نعمات جهان را ندارد. مگر در حد احتیاج، آن هم با تلاش و سعی خود.

استثمارگری همه جانبه

برای درک واقعیت و اهمیت دیدگاه فوق لازم است نظری به اوضاع و احوال اجتماعی عربستان قبل از ظهور اسلام، بیان‌داریم؛

در آن دوران - که به دوران جاهلیت معروف است - روابط خانمان‌سوز استثماری بر همه جوامع حاکم بوده، و رباخواران، غارتگران، زورمندان و ثروتمندان که همیشه حیات کثیف و زالوصفت خود را از راه چپاول حاصل کار و دسترنج توده‌های محروم جامعه بقاء می‌بخشند، تسلط جابرانه‌ای بر اجتماع آن روز داشتند. و از سوی دیگر فقر و واماندگی شدیدی حکم‌فرما بوده است. چندان که دختران خود را به خاطر این که «موجود مصرف‌کننده بوده و بر خلاف پسران، کارمایه و عنصر تولیدکننده تلقی نمی‌شدند» می‌کشتند. در جامعه آن روز، حاکمیت فقر و فرهنگ جاهلی که از استثماری همه‌جانبه ثروتمندان ناشی می‌شد، آن چنان ریشه دار و عمیق بود که داشتن اولاد دختر باعث اضمحلال خانواده می‌شد. دو آیه زیر بیانگر واقعیت آن زمان است؛

«لا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم و ایاهم» آیه ۱۵۱ سوره انعام (فرزندان خود را از ترس فقر نکشید که ما رازق شما و آنها هستیم.)
 «لا تقتلوا اولادکم خشیه املاق» آیه ۳۱ سوره اسری (فرزندان خود را از ترس فقر نکشید.)

قبلاً گفتیم که تاراج ارزش اضافی، و تصاحب بی‌حساب ثروت‌های عمومی و به عبارت دیگر استثمار، پایه و اساس سرمایه‌داری است، درست به همین دلیل سرمایه‌داری و به طور کلی تمرکز ثروت در اسلام شدیداً محکوم و نفی شده است:
 آیه ۳۴ سوره توبه چنین می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا ان کثیراً من الاحبار و الرهبان لیأکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» (ای ایمان آوردندگان! بدون شک بسیاری از کشیشان و دیرنشینان، اموال و ثروت‌های مردم را به ناحق می‌خورند. و از این طریق راه خدا (و راه تکامل) را بر روی مردم می‌بندند. و کسانی را که طلا و نقره (ثروت‌ها) را کز می‌کنند، و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند، به عذابی دردناک بشارت ده.)

این آیه شامل حال همه کسانی است که اموال و دسترنج مردم را به ناحق تصاحب کرده و عمل‌شان سد راه خدا و تکامل، و نتیجه کارشان ایجاد شکاف طبقاتی بین مردم است. این افراد از آن جا که به باطل (از طریق استثمار) دارایی و دسترنج مردم را غارت

کرده، و یا ثروت‌ها را در راه مردم در جهت از بین بردن نابرابری‌های جامعه انفاق (انفاق یعنی پر کردن شکاف‌ها، هموار کردن تپه ماهورها و توزیع عادلانه ثروت) نمی‌نمایند ماهیتی ضد تکاملی دارند.

مفهوم ربا و موضع اسلام در مورد آن

معنی ربا عبارت است از «تعویض دو کالای هم ارزش با دریافت قیمتی اضافی برای یکی از آن دو کالا (مثلاً در شرایطی که قیمت ۱۰ عدد تخم مرغ معادل یک من گندم است، اگر یک من گندم با ۹ عدد تخم مرغ یا ۱۰ عدد تخم مرغ با کمتر از یک من گندم مبادله شود، ما به التفات قیمت واقعی و قیمت مبادله شده «ربا» محسوب می‌شود).

اسلام در مورد ربا می‌گوید: «یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین - فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله، و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم، لاتظلمون و لاتظلمون». بقره آیات ۲۷۸ و ۲۷۹ (ای ایمان آورندگان! اگر واقعاً مؤمن هستید، تقوای خدا پیشه کنید و بعد از این از ربا خوردن در گذرید. در غیر این صورت به خدا و رسولش اعلان جنگ می‌دهید. اما اگر توبه کنید، اموال واقعی شما (بدون ربا) در اختیار خودتان است. نه ظلم کنید و نه زیر بار ظلم بروید).

چنان چه ملاحظه می‌شود از نظر ایدئولوژی توحیدی، رباخواری به منزله اعلان جنگ با خدا و رسولش بوده، (بیان شدت و اهمیت این ظلم) و ستمی بزرگ به دیگران محسوب شده، و گناهی است که بایستی سریعاً از آن بازگشت و الا جایی برای ادعای ایمان باقی نمی‌ماند (ان کنتم مؤمنین).

محک و معیار اساسی روابط اقتصادی انسان‌ها در دیدگاه اسلام

حال با توجه به این که ظلم اقتصادی از طریق استثمار مردم صورت می‌گیرد، معنای کلی و عمیق آیه فوق چنین است:

«سپس اصل مال از آن شماست، نه استثمار کنید و نه استثمار شوید» و در مورد خاص «ربا» مفهوم آن چنین است:

«نه ربا بگیرید و نه ربا بدهید».

بر مبنای آیات فوق، آن معامله و مبادله‌ای صحیح و بدون اشکال است که در آن هیچ گونه ستمکاری یا تحمل ستم وجود نداشته باشد. و این خود محک و معیار اساسی روابط اقتصادی انسان‌ها در اسلام است.

در سوره نساء به دنبال آیه ۱۶۰ که می‌گوید «سپس به سبب ظلمی که یهود کردند، نعمت‌های پاکیزه و حلال خود را بر آن‌ها حرام کردیم» در آیه ۱۶۱ چنین عنوان می‌شود:

«و اخذهم الربوا و قد نهوا عنه و اكلهم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للكافرين منهم عذاباً أليماً» (به سبب رباخواریشان، در حالی که از آن نهی شده بودند، و به این دلیل که اموال مردم را به ناحق و در راه باطل می‌خوردند، برای کافرین آن‌ها عذابی دردناک آماده کردیم).

از لغت «ربا» که به معنای افزایش و تورم است، و نیز از به کار رفتن این لغت در مورد بعضی از معاملات، روشن می‌شود که معامله ربوی (مبتنی بر ربا) بر آن دسته از معاملاتی اطلاق می‌شود که سرمایه بدون انجام کاری افزایش یابد (در مورد ربا به آیات ۲۷۵ و ۲۷۷ بقره و ۱۳۰ آل عمران مراجعه شود).

مقدار اضافی در معاملات، همان ارزش اضافی است که ریشه اصلی استثمار است.

ضمناً مفهوم «باطل» نیز از آیه مذکور قابل استخراج است:

«دارایی و ثروت عمومی را با جبر و ستم و اجحاف، طعمه خود قراردادن».

تحریم ربا و سرمایه‌داری، جلوگیری از قبضه کردن محصول تلاش و حیات انسان‌هاست، و به هر شکل و صورتی که انجام گیرد مردود است.

سرنوشت بهره‌کشان و طغیان‌گران تاریخ

بر این اساس، اسلام مخالف نظام‌های استثمارگرانه است، چه در شکل سازمان‌یافته

آن (نظیر سرمایه‌داری) و چه در شکل و سطح فردی آن:

سوره فجر با اشاره به جریان تاریخی استثمار و حاکمیت طبقات استثمارگر و

حتمیت زوال آن‌ها می‌گوید: «ندیدی پروردگارت با عاد چه کرد؟ همان قومی که (از

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۰۱

راه استثمار انسان‌ها) مالک قدرت و عظمت و صاحب کاخ‌های بی نظیر شده بود و (همچنین با) ثمود که آن هم (با تکیه بر زور و بهره‌کشی و با استفاده از نیرو و صنعت مردم) توانایی یافته بود که دل کوه‌ها و صخره‌ها را بشکافد. و فرعون‌ی که صاحب میخ‌ها (اهرم‌های قدرت) بود، و در سرزمین‌های مختلف به طغیان و ظلم پرداخت، و تباهی و فساد را از حد گذراند. در نتیجه پروردگار تو تازیانه عذاب بر آن‌ها فرود آورد». آن‌گاه به دنبال ترسیم تصویری از تمایلات خودبه‌خودی و سیری ناپذیری انسان (خصلت بینهایت‌طلبی بویژه در جهت تمایلات خودخواهانه‌اش) نتیجه می‌گیرد که، همان طور که سرنوشت بهره‌کشان و طغیان‌گران در طول تاریخ محکومیت و فناست، کسانی هم که از نعمات و امکانات گوناگون ناعادلانه سود برده و یتیم (فرد یا جامعه بی‌سرپرست) را سر و سامان نمی‌دهند، و فقیر و بی‌نوا را در دارایی (سفره طعام خود) شریک نمی‌بینند، و گذشته از این‌ها ثروت‌هایی که بدون عمل و کار خودشان ایجاد شده تصاحب می‌کنند، و در شهوت و شیفتگی مال غوطه‌ورند و... سرنوشت‌شان جهنم و عذاب است. و تأکلون التراث اکلا لما «مال ارث را به تمام می‌خورند». توضیح این که مال ارث یعنی مالی که بدون تلاش و عمل به دست آمده باشد. خود «ارث» را هم به این دلیل که بدون کار عاید می‌شود ارث می‌گویند.

اسلام نتیجه تلاش و کار هر فردی را مال خود آن فرد می‌داند و تصرف و تجاوز و غارت دسترنج مردم را محکوم می‌کند. و همان طور که گفته شد انسان در طبیعت هیچ چیزی را صاحب نیست، جز حیات و وجودش. و این حیات هنگامی که بوسیله کار، در کالایی مجسم شود، کالا دارای ارزش می‌گردد.

در قرآن نیز مسئله چنین است که به حیات ارزشمند انسانی و دوام آن اهمیت می‌دهد، و درست به این دلیل، با هر سیستم و عملی که به تباهی و نابودی انسان (و حقوق گوناگون او) منجر شود، مخالف است. خواه نابودی فیزیکی (کشتن به ناحق) او باشد، یا تباهی معنوی و مادی او نظیر فقر، فحشاء، فساد، آلودگی‌های اجتماعی، انحرافات، عقب ماندگی‌ها و...:

«انه من قتل نفساً بغير نفس اوفساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً و من احياها فکانما احيا الناس جميعاً» سوره مائده آیه ۳۲ (هر کس انسانی را به ناحق بکشد

مثل این است که همه مردم را کشته، و هر که انسانی را زنده کند گویا تمامی انسان‌ها را زنده کرده است.)

در آیات دیگری از قرآن می‌خوانیم:

«و یمددکم باموال و بنین» نوح، آیه ۱۲ (و خدا به وسیله اموال و فرزندان به ادامه حیات شما نیرو می‌دهد) و نیز «و امددناکم باموال و بنین» اسری آیه ۶ (و ما به واسطه مال و فرزندان به ادامه حیات شما نیرو دادیم).

امداد به معنی نیروی زندگی است. بنابراین مال و اولاد که وجوه مشخصه‌ای از قدرت مادی و انسانی انسان‌ها و نیروها و استعدادات و ثروت‌هاست، همگی به اعتبار زندگی انسان معتبر و ارزشمند است و از آن خود انسان‌هاست.

در اسلام «کار» مبنای ارزش است.

قرآن صراحتاً می‌گوید که نتیجه کوشش و تلاش هر فردی مخصوص خودش می‌باشد: «و ان لیس للانسان الا ما سعی» یعنی (هیچ چیز متعلق به انسان نیست مگر آنچه که از طریق کار و کوشش خود به دست می‌آورد).

در حدیثی از پیغمبر (ص) آمده است که:

"من احیا ارضاً میتة فی غیر حق مسلم فهو احق بها" هر کس زمین بایری را که متعلق به انسان دیگری نیست، احیاء کند، به آن (برای تصرف آن) سزاوارتر است (کار او این حق را برایش به وجود آورده است).

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه خطبه ۲۲۳ می‌گوید: "فجناه ایدیهم لانتکون لغیر افواههم". (چیده دست آن‌ها (دسترنج آن‌ها) برای دهان دیگران نیست.) و ده‌ها حدیث و آیه دیگر.

استثمار و مال اندوزی عامل و انگیزه همه مفاسد اجتماعی

اسلام به مسئله اقتصاد و روابط آن، توجه خاصی داشته و نظامی را که با بهره‌کشی انسان از انسان و استثمار بوجود آمده، غیرانسانی دانسته و عوارض و آثار چنین روابطی را جنایت‌آمیز و خونبار می‌داند تا آن جا که می‌گوید:

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۰۳

«الفتنه اشد من القتل» ۱۹۱ بقره (فتنه‌گری سخت‌تر و خطرناک‌تر از قتل است.) و این مفهوم از آن جا مشخص می‌شود که آیات قبلی همین سوره، تبری از مشرکین و کفاری است که اموال مردم را به باطل خورده و ستمگری و قتل و جنایت را به حدی رسانده‌اند که مردم جلای وطن نموده و آواره شده‌اند!!

از سوی دیگر کلمه «فتنه» در این جا، سیستم استثماری حاکم را بیان می‌کند. البته توضیح مفصل در مورد تفسیر این کلمه، از حوصله بحث فعلی خارج است و با اشاره به یکی دو مطلب می‌توان به مفهوم درست آن نزدیک شد؛ حضرت علی از پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) راجع به فتنه و کیفیت آن سؤال می‌کند. رسول(ص) جواب می‌دهد:

«یا علی ان القوم سیفتنون بعدی باموالهم» (ای علی بعد از من مردم در دارایی‌شان به فتنه خواهند افتاد.) و بعد از چند جمله، اضافه می‌کند که شبهه‌های نادرست و خواهش‌های غافل‌کننده، حرام او را حلال می‌گردانند. (مواضع حرامه) پس شراب را با آب انگور و خرما، و رشوه را با هدیه و ارمغان، برای خرید و فروش حلال می‌شمرند (والربا بالبیع... کلام ۱۵۵، فراز ۱۳ به بعد).

فتنه‌گری ریشه‌اش استثمار و ثروت اندوزی است و عوارض و عواقب آن در اجتماع، فساد است که گوشه‌ای از آن را «پیامبر» تحت عنوان حلال کردن حرام‌ها (از بین بردن مرزها و حدها و بی‌حرمت کردن ارزش‌ها)، همچون شراب، رشوه و ربا _ که قبلاً با معنایش آشنا شدیم _ نشان داده است.

در جای دیگر حضرت علی می‌فرماید:

«المال ماده الشهوات» دارایی مایه و پایه شهوت‌ها و خواهش‌های (ضد تکاملی) است. و از سوی دیگر این هم روشن است که به لحاظ فردی (روانشناسانه)، خواهش‌ها و شهوت‌ها مایه و پایه جنایت‌ها و... است. در اثر همین شهوت‌ها و فزون‌طلبی‌ها، اجتماعات بشری در طول تاریخ زیر فشار استثمار قدرت‌مندان و ثروت‌مندان نابود شده است. آیات ۲۱۵، ۲۱۶ و ۲۱۷ بقره به سیستم‌های بهره‌کشانه‌ای اشاره دارد که در نهایت به قتل و آوارگی و بی‌خانمانی انسان‌ها می‌انجامد.

آن‌گاه قرآن با بیان «الفتنه اکبر من القتل» دستور مبارزه و جهاد را می‌دهد...

از طرف دیگر نتیجه حاکمیت استثمار، فقر توده‌های عظیمی از مردم است. همان فقری که به گفته حضرت علی (ع) از مرگ به مراتب بالاتر و بزرگتر است (الفقر اکبر من الموت) به خصوص که این فقر به افراد محدودی خلاصه نمی‌شود بلکه وجوه مختلف جامعه و مردم را در بر می‌گیرد.

تأکید قرآن بر عدالت و قسط، و مبارزه آن با ظلم و استثمار

در سوره الرحمن بعد از بیان‌های کلی در مورد رحمت خداوند، تعلیم قرآن، خلقت جن و انس و... انسان‌ها را متوجه پدیده‌های طبیعی (خورشید، ماه) حرکت‌های مقرر شده برای آن‌ها، به سجده رفتن (مطیع بودن) ستاره و درخت کرده و... آن‌گاه از قرار دادن «میزان» یاد می‌کند. (در هر قلمرویی، حد و مرز و نیز وسیله تشخیص این حد و مرزها، وجود دارد) و به دنبال آن دستورات و رهنمودهایی ارائه می‌دهد که: «ای مردم در رعایت میزان (حد و مرزهای اجتماعی و...) طغیان و تجاوز نکنید و از جمله «توزین» را بر اساس قسط بر پا دارید و باعث کم و کاستی در میزان نشوید. سپس با این آیات «و الارض وضعها للانام، فیها فاکهه و...». به مسائل اجتماعی - اقتصادی می‌پردازد. (شاید با توجه به آیات اول این سوره، طرح مسائل اخیر به ظاهر بی ربط باشد. لیکن به دلیل سنخیت قوانین طبیعی و اجتماعی، از قضا بیانگر یک نگرش منسجم و واقع‌گرایانه است.)

سیستم‌های مبتنی بر ظلم و استثمار کهنه نابود خواهند شد

انبیاء انسان‌ها را و می‌دارند که نتیجه کار دیگران را به هیچ وجه تصاحب نکنند. در دستگاه آفرینش، حرکت‌ها، قوانین و... هدف‌دار و با جهت است. از جمله در زندگی انسان، مسائل و قوانین اجتماعی، همچون پدیده‌های طبیعی (خورشید، باران، درخت و...) برای تکامل و ترقی و پیشرفت او، نقش اساسی و مهمی به عهده دارند. به طوری که هرگاه این قوانین نادیده گرفته شوند، مسائل و تضادهای متعددی به وجود آمده و بالأخره به سلطه استثمارگران و مرتجعین می‌انجامد و بدیهی است که تکامل جامعه و مردم به مخاطره می‌افتد.

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۰۵

البته این سلطه‌گری‌ها برای همیشه ادامه نخواهد یافت. بلکه بدون شک (همان طور که قرآن تأکید می‌کند) چنین سیستم‌های مبتنی بر ظلم و استثمار، کهنه و نابود خواهند شد.

سوره المطففین سرنوشت استثمارگران را به خوبی ترسیم می‌نماید. استثمارگرانی که از جمله در ازاء «کار زیاد» کارگران، مقدار اندکی از حاصل دسترنج‌شان را به آن‌ها می‌دهند و بقیه را به جیب‌های خود سرازیر می‌نمایند. و بدین وسیله نظام ضد بشری و کثیف استثمار را پاسداری می‌کنند:

«بسم الله الرحمن الرحيم ويل للمطففين - الذين اذا اکتالوا علی الناس یتوفون - و اذا کالوهم او وزنوهم یتخسرون - الا یظن اولئک انهم مبعوثون - لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین».

(بنام خداوند رحمن و رحیم، وای بر کم فروشان - آنان که هنگام خرید کامل می‌گیرند و به هنگام فروش کم می‌دهند - آیا گمان نمی‌کنند آنان برانگیخته خواهند شد برای روزی عظیم؟ روزی که خلق برای پروردگار جهانیان به پای می‌خیزند.) آیات دیگری هم هستند که با بیان صریحی این مسئله را مطرح می‌کنند. مثلاً در سوره اسری آیه ۳۵ می‌خوانیم:

«و اوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و احسن تأویلاً».
(و هنگامی که چیزی می‌فروشید، تمام و کمال بدهید و با ترازوی درست وزن کنید. این است شیوه نیکو (و صحیح) و سرانجام و عاقبت آن بهتر است.)
آیه فوق نتیجه و حکم نهایی است که بعد از ذکر مطالب دیگری بیان می‌شود. مفهوم بعضی از آیات قبل، از این قرار است:

«هرگز نفس با ارزشی را که خدا قتلش را حرام کرده، نکشید. مگر آن که به حق سزاوار کشتن باشد. و کسی که خون مظلومی را به ناحق بریزد... و هرگز به مال یتیم (همان طور که قبلاً گفته شد، یتیم در قرآن به فرد یا اجتماع بی‌سرپرست تفسیر شده است. کسی که بدون پشتوانه و قدرت باشد. و از حفظ خود و دارایی‌های مادی و معنوی‌اش عاجز باشد، یتیم به حساب می‌آید، هر چند صاحب پدر و مادر باشد.) نزدیک نشوید مگر این که راه خیر و طریق بهتری منظور دارید تا آن که به حد بلوغ و

رشد برسد. و همه باید به عهد خود وفا کنید که از عهد و پیمان شما سؤال خواهد شد. و به عبارت دیگر عهد، مسئولیتی است (به گردن متعهد) و معنای وفا کردن عبارت است از «عمل کردن به رسالت»، «حق مطلب را ادا کردن» و...

و در سوره شعرا آیات ۱۸۱ و ۱۸۲ می‌گوید:

«وفوا الکیل و لا تکنونوا من المخسرین، و زنوا بالقسطاس المستقیم» (پیمان را تمام دهید و جزو کم‌کننده‌ها و کم‌دهنده‌ها نباشید).

در سوره انعام نیز چنین آمده است:

«... و افوا الکیل و المیزان بالقسط لانکلف نفساً الا وسعها و اذا قلمت فاعدلوا و لوکان ذا قربی و بعهد الله افوا. ذلکم وصیکم به لعکم تذکرون».

(به پیمان و سنجش بر اساس قسط، وفا کنید. هیچ کس را بیش از توانائیش تکلیف نمی‌کنیم. و وقتی گفتیم (تکلیف نمودیم) پس بر اساس عدالت رفتار کنید، هر چند در مورد نزدیکان‌تان باشد. خداوند این (رهنمود)ها را به شما وصیت (سفارش) کرده است تا شاید یادآور باشید).

اگر مضمون آیه ۸۵ سوره هود

«و یا قوم افوا المکیال و المیزان بالقسط و لاتبخسوا الناس اشیاهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین».

را با مضمون و محتوای آیه ۲۵ سوره حدید

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط»

مقایسه کنیم، نتایج جالبی بدست می‌آید؛ از جمله این که دیگر ترجمه و محتوای این گونه آیات را صرفاً به یک مورد خاص (نظیر کم‌فروشی در تجارت) محدود نمی‌کنیم، بلکه به طور اساسی‌تر و عمیق مفهوم آن را در رابطه با مسئله استثمار در نظر خواهیم گرفت.

اما ترجمه آیه فوق:

(ای قوم! (در مبادلات خود) سنگ، تمام بدهید و از کم‌فروشی کناره گیرید. اجناس

را با میزان صحیح و درست، بسنجید...)

آن‌گاه نتیجه‌گیری کرده، قانون عام را بیان می‌کند:

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۰۷

و آنچه می‌فروشید از وزن و پیمانش، کم مگذارید و در زمین به ظلم و فسادکاری
بر نخیزید...

حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید:

«سوق المسلمین کمسجدهم یعنی ادا سبق الی السوق کان له مثل المسجد». (بازار
و محل خرید و فروش مسلمین همانند مسجد آنهاست، یعنی هنگامی که به سوی
بازار می‌رود مثل این است که به سوی مسجد می‌رود) (زیرا هم نفس خرید و فروش و
هم کارهایی که در بازار بایستی انجام گیرد چنان با اهمیت و تحت ضابطه بوده و
بایستی با نیت پاک و در راه خدا صورت گیرد که گویی با مسجد و اعمال و عبادات
خاص آن یکی است.) (مضمون از اصول کافی).

انبیاء انسان‌ها را وا می‌دارند که نتیجه کار دیگران را به هیچ وجه تصاحب نکنند و
از دسترنج و محصول کار آنها حتی تغذیه نکنند.

اما اسلام پا را فراتر نهاده و در رفتار و اعمال فردی نیز چنین مسئله‌ای را ضروری
و واجب می‌داند.

قبلاً دیدیم که اسلام نتایج کار افراد را، متعلق به خودشان می‌داند، و از سوی دیگر
در روابط اقتصادی و تولیدی و در سطح جوامع، اساس کار را بر قسط و رفتار عادلانه
می‌گذارد.

اصولاً قرآن هدف از بعثت انبیاء و نزول آیات و موازین و حدود را، قیام مردم برای
ایجاد قسط می‌داند. مقایسه آیات مذکور نشان می‌دهد که دستورات مکرر قرآن برای
وفا کردن به تعهدات و کم‌فروشی نکردن و... همه و همه در جهت سمت‌دادن بشریت
به طرف هدف با شکوه و عظیم بعثت پیغمبران (قسط) می‌باشد.

البته محو کامل استثمار و جایگزین کردن سیستم عادلانه و انسانی، ایده‌آل است،
ولی در شرایطی که هنوز چنین نظامی تحقق نیافته باید با مبارزه پی‌گیر در جهت
نابودی استثمار گام برداشت و به طور کلی در نظام استثمارگرانه نباید در جناح
غارت‌گران قرار گرفت و حداقل کاری که انسان‌ها می‌توانند بکنند، مصرف نکردن
دست آوردهای زحمتکشانشان، و ارتزاق از راه تلاش و کار خود می‌باشد. تمام انسان‌ها به

اندازه سعی و تلاش خود حق استفاده از بهره‌های مادی و معنوی دنیا را دارند و تملک و تصرف عدّه معدود، و اقلیتی که از راه زور و جبر بر سرنوشت انسان‌ها حاکم شده‌اند، مردود بوده و خداوند دستور جلوگیری از این حاکمیت را داده است:

در سوره زخرف آیه ۳۲ می‌گوید:

«نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوه الدنيا» (یعنی ما معیشت و روزی آن‌ها را در زندگی دنیا بین ایشان قسمت کرده‌ایم) (همه بدون استثناء حق دارند).

از سوی دیگر در سوره حشر آیه ۷ چنین می‌خوانیم:

«ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی المساکین و ابن السبیل کی لایکون دوله بین الاغنیاء منکم».

در ابتدای آیه می‌گوید دست آورده‌های رسول خدا از شهرها... از طرف خدا مال خدا و رسول و نزدیکان و بی‌سرپرستان و بی‌چیزان و ابن‌السبیل می‌باشد تا امکان این نباشد که بین اغنیاء دست به دست گردد.

دقت نظر و نکته سنجی تا بدان حد است که انسان را از راه تفکر به آنچه طعام و روزی‌اش می‌باشد، به نظام روابط ناعادلانه موجود، مربوط ساخته و او را موظف به اندیشیدن در این مورد می‌کند:

«فلینظر الانسان الى طعامه» سوره عبس آیه ۲۶ (انسان باید به غذای خود به چشم خرد بنگرد). در خطبه عثمان بن حنیف، علی (ع) مسئله استثمار را مطرح کرده و به نماینده و والی خود می‌نویسد:

«فانظر الى ما تقضمه من هذا المقضم» (پس نظر کن به آنچه دندان به آن می‌نهی از این خوردنی... (نامه ۴۵ نهج البلاغه ص ۹۶۵ نامه به عثمان بن حنیف).

امام علی (ع) به کسی که در حضور آن حضرت گفته بود «استغفرالله» تنها آمرزش خواستن از خدا را تشریح می‌کند و از جمله جزو شرایط آن این مسئله را ذکر می‌کند: «باید همت بگماری تا گوشتی را که بر تن از حرام روئیده به اندوه‌ها بشویی تا پوست به استخوان برسد و بین آن گوشت تازه بروید». (و می‌دانیم روزی حلال آن است که به استثمار آلوده نباشد).

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۰۹

با چنین هدف و نظری بود که پیامبر (ص) و علی (ع) در نهایت قدرت مادی و معنوی هرگز از دسترنج دیگران استفاده نمی‌کردند و خودشان برای امرار معاش خود و خانواده‌شان کار می‌کردند. در این مورد احادیث فراوانی موجود است که انبیاء و امامان از بیت المال استفاده نمی‌کردند و تنها از دسترنج خود سود می‌بردند.

در پایان بد نیست به چند حدیث و خطبه در این مورد اشاره کنیم:

علی (ع) می‌گوید: خدای عزوجل به داود (ع) وحی کرد که تو بنده خوبی هستی ولی از بیت المال می‌خوری و کار یدی نداری. حضرت داود، ۴۰ روز گریه کرد پس خدای عزوجل به آهن وحی کرد که برایش نرم شود و بدین ترتیب خدا نرمی آهن را در اختیار داود گذاشت و او با فروش زره‌هایی که با آهن می‌ساخت، از بیت المال مستغنی شد. (اصول کافی جلد ۵ ص ۷۴)

یکی از ائمه در زمینی که به خودش تعلق داشت کار می‌کرد و از اندامش عرق می‌ریخت. به او گفتم: فدایت شوم افرادت کجا هستند؟ گفت ای علی، کسی که از من و پدرم بهتر بوده با دست خودش در زمینش کار می‌کرد. گفتم او کی بود؟ گفت، پیغمبر و امیرالمؤمنین و پدران من که آن‌ها با دست خودشان کار می‌کردند. این عمل انبیاء و مؤمنین و جانشینان پیغمبر (ص) و انسان‌های شایسته است. (اصول کافی)

اسلام نتایج کار افراد را متعلق به خودشان می‌داند

امام صادق (ع) می‌فرماید: در بعضی زمین‌ها کار می‌کنم تا وقتی که عرق کنم. البته کسانی هستند که این کار را به جای من بکنند ولی به این جهت خودم این کار را انجام می‌دهم که خدا بداند من طالب روزی حلال هستم. (اصول کافی)

نحوه برخورد حضرت علی (ع) با برادر نابینایش (عقیل) بسیار جالب و آموزنده است. برای آشنایی با این نگرش و برخورد اسلامی علی (ع) به نهج البلاغه خطبه ۲۱۵ مراجعه کنید. اما مضمون اصلی آن از این قرار است:

«سوگند به خدا برادرم عقیل را در فقر و پریشانی شدید دیدم که یک من گندم از بیت المال شما را از من درخواست نمود. و این درحالی بود که کودکانش پریشان و

سرهایشان غبارآلود و رنگ رخسارشان آن قدر تیره بود که گویی با نیل سیاه شده بودند..».

با وجود این علی ذره‌ای از بیت المال مردم را که متعلق به همه آنهاست به طور خصوصی در اختیار عقیل نمی‌گذارد و در همان خطبه چنین ادامه می‌دهد:

«والله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها علي ان اعصى الله في نمله اسلبها جلب شعيره ما فعلته..».

که مضمون آن چنین است:

سوگند به خدا اگر هفت اقلیم و از هر چه در زمین و آسمان‌هاست به من بدهند برای این که خدا را نافرمانی کنم در مورد مورچه‌ای که پوست جوی از آن را برابیم، نخواهم کرد. و به تحقیق دنیای شما نزد من پست‌تر و حقیرتر از برگ است که ملخی آن را می‌جود.

نتیجه‌گیری

انسان مالک حیات خویش است بدین معنی که مردم حق حیات داشته و در این راه از تمام امکانات موجود در طبیعت به اندازه کافی و کوششی که مبدول می‌دارند بهره‌مند می‌شوند. با هیچ منطق و استدلال نباید ثروت‌ها در دست اقلیتی تمرکز پیدا کند.

نظامی که بر اساس چپاول و تاراج ثروت‌ها قرار دارد نهایتاً به نابودی کشیده می‌شود.

هم زمان با تلاش‌های فکری و عملی برای امحاء کامل نظام‌های استثمارگرانه، باید سعی کرد که از حاصل رنج و کار دیگران که متعلق به خود آنهاست، دیگری استفاده نکند. در این مسیر بایستی موانع استقرار نظام مبتنی بر قسط را یکی بعد از دیگری شناخته و با آن به مبارزه برخاست. بزرگترین مانع در دوران ما امپریالیسم است.

همچنین بایستی یاوه‌گویی‌های فلاسفه و متفکرین سرمایه‌داری و مدافع استثمار را که انسان کارگر را فقط محکوم به کارکردن و استثمار شدن، و سرمایه‌داران را تنها شایسته سروری و آقائی می‌دانند افشاء و محکوم کرد.

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۱۱

و بالأخره با قاطعیت و احساس مسئولیت، حکم بر ناعادلانه بودن چنین سیستمها داد. و عملاً اقدام به درنوردیدن آنها نمود تا نهایتاً نظام توحیدی قسط برقرار شود.

متن دفاعیه مجاهد شهید سعید محسن

رد صلاحیت: الذین آمنو یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا (قرآن، سوره نساء، آیه ۷۶)

آنان که ایمان آوردند، در راه خدا و راه کمال انسانی پیکار می‌کنند و آنان که حقایق را پوشاندند کوشندگان به راه دیکتاتورها و ستمگرانند. پس یاران و دوستان طغیان‌گران را بکشید که کید و حيله آنها نهایتاً ضعیف است.

جنگی است میان حق و ناحق که در یک جهت آن دشمنان خلق مجهز به آخرین تکنیک و سلاح و در جهت دیگر آن اراده آهنین توده زحمتکش و دست پینه‌بسته کارگران و دهقانان قرار گرفته است. که هر چه بیشتر در انهدام ما می‌کوشید بیشتر در باتلاقی که خود به دست خود و برای خویش فراهم آورده‌اید فرو می‌روید و امروز هم صحنه کوچکی از این برخورد را در گوشه‌ای از سرزمین خود در دادگاه شاهدید. دادگاهی که رئیس و دادیاران و دادستان و منشی و وظیفه‌ای جز امضاء حکمی قبلاً تعیین شده را ندارند تا در ازای آن ریزه خوار سیستمی باشند که از خون ملتی ستم‌دیده می‌نوشد و از مغز جوانان برای ضحاکان زمان غذای دلخواه تهیه می‌نماید. و نیز برای آنان که از آن سوی اقیانوس‌ها دندان طمع خود را بر هستی ملت ما فرو برده و ناوگان‌های غول پیکرشان هر لحظه هزاران تن مواد خام ما را که دسترنج توده‌ها است به یغما می‌برند. در این صحنه در یک طرف جیره‌خواران وابسته به امپریالیسم جهانی قرار گرفته و در سمت دیگر آن جوانانی که هستی خود را به خلق مدیونند و در تلاشند که هر چه زودتر دین خود را بپردازند و گر چه تماشاگران و گواهان این صحنه جز برادران سرباز نیستند که شما به زور به خدمت نظام درآورده‌اید و مسلسل به دستشان داده‌اید ولی مطمئنم که دل‌های آنها با ماست و آنها نیز از خلق زحمتکش ما هستند و مطمئنم که در این جا نیز فاتح اصلی مائیم نه شما و بالأخره این مائیم که رگبار مسلسل‌هایمان شما را به خاک و خون خواهد کشید. و از هر قطره خونمان هزاران جوان اسلحه به دست خواهد جوشید و قصرهای فرعون‌ی و سلطنت و حاکمیت

دروغین شما را درهم خواهد کوبید. حرکت تاریخ عالی‌ترین گواه ما است. بدیهی است که چنین محیطی نه دادگاه است تا من به صلاحیت آن نظر دهم و نه در چنین محیطی هدف من دفاع است چه تمام اتهامات شما برای ما مایه افتخار است. ما اصولاً سیستم شما را غیر ملی و غیر انسانی می‌شناسیم. بدیهی است که دادگاه شما و اعضای دادگاه‌تان هم مدافعان و سرسپردگان چنین رژیم‌هایی هستند که هدفی جز تشدید خفقان و تشدید استثمار ندارند. در حالی که هدف ما امحاء هر گونه بهره‌کشی انسان از انسان است تا در پرتو چنین سیستمی استعدادهای انسانی هر انسانی را برای رسیدن به کمالات عالی‌تر رهنمون باشد. شما ما را به دلیل شرارت در چنین دادگاهی محاکمه می‌نمائید. ما را اشرار می‌نامید. برای یک شرور چیزی جز منافع مادی مطرح نیست. بدیهی است که در سیستم شما دزدان و غارتگران و آنانی که دستهای‌شان به خون ملت آغشته است و دسترنج پیرزنان و دختر بیچگان قالیباف و ثمره کار کارگران و دهقانان را برای عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌های خود به یغما می‌برند و در مقام‌های عدالت و قضاوت نشسته‌اند، کلیه جوانان پاک و از جان گذشته را باید اشرار نامید. در نظر شما قهرمانان ملت و از جان گذشتگانی چون شهدای سیاهکل و آرمان خلق و مجاهدین خلق و... اشرار محسوب می‌شوند و باید در دادگاه نظامی در بسته محاکمه شوند ولی شما و طرفداران سیستم یعنی دزدان اموال و ناموس مردم، آن‌ها که به اتکاء اربابان و سرمایه‌داران خارجی و به پشتیبانی آن‌ها مردم را می‌چاپند و جوانان مردم را زیر شکنجه‌های جلادانه خود می‌کشند، شرافتمندان و نجابت و انسان‌دوستی از قیافه منحوس‌شان می‌بارد! ما دلیل پاکی و شرافتمندی شما را در قتل عام نیمه خرداد ۴۲ و قبل از آن بر سر کوره پزخانه‌ها و همین اواخر در جاده کرج در کشتار دست‌جمعی کارگران جهان چیت دیدیم. اگر ما اشراریم کارگران شریف و توده ملت ایران، دهقانان که برای یک زندگی بخور و نمیر از دم صبح تا غروب آفتاب، طاقت فرسا می‌کوشند، که اشرار نیستند. پس آن‌ها را چرا به گلوله می‌بندید؟ اگر آن‌ها که برای احقاق حقوق ملت ایران پیاخته‌اند اشرارند و باید سیستم جاسوسی شما به یاری سازمان امنیت، آن‌ها را تهدید و شکنجه نماید، ملت ایران که اشرار نیست، پس این سایه منحوس حکومت پلیسی برای چیست؟ بله واقع امر این است که شما اشرارید نه ما و این مائیم

که قیام کرده‌ایم تا سایه شما اشرار و غارتگران سرگردنه را از سر ملت کم کنیم و مطمئنیم که اگر ما نتوانیم به چنین هدف مقدسی دست یابیم برادران کوچک‌تر ما چنین خواهند کرد. و بالأخره شما محکوم به زوالید. معلوم است که شما نمایندگان اشرار، صلاحیت مقام مقدس دادگاهی را ندارید و نمی‌توانید یک عده انقلابی را محاکمه کنید. و اصولاً چنین صحنه‌ای از زیربنایش بی پایه است. بلکه واقعیت این است که شما خودتان برای ما به اصطلاح دادگاه تشکیل داده‌اید، وکیل گرفته‌اید، حکم صادر می‌کنید و اجرا می‌کنید. تنها چیزی که از شما انتظار نداریم عدالت است و ایمان داریم که مابین ما و شما فقط اسلحه حاکم است و بس. بدین جهت ما با خون‌مان که برنده‌ترین سلاح ماست شما را به پای میز عدالت خواهیم کشید و محکوم خواهیم کرد.

ما فراموش نکرده‌ایم که شما مجاهدین الجزایر و انقلابیون ویتنام و کوبا و فدائیان فلسطین را نیز جزو خرابکاران و اشرار می‌نامیدید ولی همان موقع هم توده مردم با همان ایمان به بطلان حرف شما می‌خندید و امروز هم چنین است. اگر شما نمی‌ترسید و معتقدید که واقعاً دادگاهی تشکیل داده‌اید اگر جرأت دارید، بدهید همین ادعای ما به اصطلاح دادستان‌تان را جراید خود شما چاپ کنند. آیا واقعاً جرأت دارید؟ باز بهترین دلیل بر عدم ایمان به حرف‌تان این است که با این همه جلال و جبروت کذایی‌تان می‌ترسید مبادا چند نفر محدود از توده مردم را به دادگاه‌های فرمایشی‌تان راه دهید. آیا فردی از ملت ایران جز چند سرباز سرنیزه به دست از دادگاه ۱۳ نفری سیاهکل یا دادگاه‌های امسال برادران سیاهکل و آرمان خلق اطلاع دارند؟ این چندمین دادگاه مجاهدین خلق است؟ فکر نمی‌کنم کسی غیر از ساواک و دادرسی ارتش و سازمان‌های رژیم، اطلاعی از آن داشته باشد و این دلیل هم برای رد این مسئله کافی است که نه تنها دادگاه شما صلاحیتی ندارد بلکه نفس محاکمه ما توسط شما غیر قانونی است. قانونی که تجلی اراده ملت است نه فرمایشات مغزهای پوک عروسکان مجالس فرمایشی شما. اگر شما از مردم و از داوری مردم نمی‌ترسیدید احتیاجی نبود که دادگاه‌های‌تان در زیر سرنیزه باشد. بله شما از مردم کوچه و بازار می‌ترسید که مجبورید با اسکورت و مسلحانه با مردم برخورد کنید.

این ترس شما معلول چیست؟ ملت در پرتو تجربه روشن مبارزات ۷۰ ساله‌اش پی برده است که باید حق خود را مسلحانه از غاصبین بگیرد و اگر چه جنبش مسلحانه بالفعل در محیط ما در حالت جوانی است ولی بالقوه دوران بلوغ آن فرارسیده است. قیام‌های مختلف دهقانی و نیز اعتراضات کارگران و روشنفکران و برادران پیشمرگ سیاهکل نشانه افول قدرت شماسست. اضافه بر آن، امروز پشتیبانان قوی شما در صحنه جهانی قدرت خود را از دست می‌دهند. امپریالیسم محتضر انگلیس با بحران‌های مالی و جنبش حق‌طلبانه مردم ایرلند مواجه است و رزمندگان قهرمان جبهه آزادیبخش ملی ویتنام، امپریالیسم آمریکا را در پیچیده‌ترین گره سیاسی و اقتصادی گرفتار کرده‌اند و موج انقلاب فلسطین در کشورهای عربی و انقلاب آمریکای لاتین و آفریقا همه روشن‌گر این مسئله‌اند. در چنین موقعی دادستان‌ها و دادیارهای واقعی، توده‌ها هستند. دادگاه‌های در بسته نمی‌توانند محکمه عدل شناخته شوند.

من چنین دادگاهی را جز یک صحنه از شرارت رژیم نمی‌دانم و نیازی هم نیست برای رد آن از قانون استفاده کنم. قانون ما اراده توده است که در اسلحه انقلابی متجلی می‌شود و تصمیم به انهدام شما گرفته است. «والفجر - ولیال عشر - والشفع والوتر - والیل اذا یسر - هل فی ذلک قسم لذی حجر - الم ترکیف فعل ربک بعاد - ارم ذات العمداد - التی لم یخلق مثلها فی البلاد - و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد - و فرعون ذی الاوتاد - الذین طغوا فی البلاد - فاکثروا فیها الفساد - فصب علیهم ربک سوط عذاب - ان ربک لبالمرصاد» (سوره فجر آیات ۱۴-۱):

به سپیده دم سوگند.

سوگند به شب‌های دهگانه

به فرد و جفت سوگند

به شب، آن گاه که سپری می‌شود سوگند

آیا در این، سوگندی است برای خردمند؟

آیا ندیدی که پروردگار تو با عاد چه کرد؟

یا ارم دارنده بناهای رفیع؟

که مانندش در کشورها بوجود نیامده بود؟

و با ثمود که در میان وادی، صخره‌ها می‌شکافتند؟
و ندیدی که پروردگار تو با فرعون چه کرد؟
با آنان که در شهرها طغیان و دیکتاتوری کردند؟
و در آن به فساد و تبهکاری افزودند؟
پس خدا تازیانه عذاب بر آن‌ها فروریخت!
همانا که پروردگار تو در کمین‌گاه است!
ان ربک لبا المرصاد.

دفاعیه:

اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصر هم لقدیر (قرآن - سوره حج - آیه ۳۹) به آن‌ها که ستم دیده‌اند اجازه و فرمان پیکار داده شد و خدا بر یاری آن‌ها همانا تواناتر است.

ما قبلاً نشان داده‌ایم که شما اشرارید و ستم‌گر و دزدان ناموس و اموال مردم و به دلیل تسلطتان دسترنج کارگر، دهقان و طبقات زحمتکش اجتماع را به چپاول و تاراج می‌برید. **سیستم شما و سیستم پادشاهی‌تان پوسیده‌ترین سیستم‌ها است که عمر تاریخی آن به سر آمده است.** در چنین شرایطی ملتی در نهایت فشار و سختی در انتظار طلوع آفتاب خویش است و اراده‌اش را جزم می‌کند تا پایه‌های پوسیده سلطنت ۲۵۰۰ ساله را واژگون نماید و در سایه عزم آهنینش سیستم مترقی و دمکراتیکی بسازد تا انبوه ملت، بدون تبعیض طبقه‌ای بر طبقه دیگر دوران سازندگی خود را شروع کند. فرمان خدا این چنین است: «ونرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» (قرآن سوره قصص آیه ۴) اراده ما این است که بر آنان که تحت فشار قرار گرفته‌اند منت بگذاریم و آنان را پیشوایان خلق و وارثین واقعی جهان قرار دهیم.

بنظر ما و ایدئولوژی‌مان، در شرایط فعلی، این پیکار یعنی قیام مسلحانه بر علیه سیستم حاکم شاهنشاهی وظیفه انسانی هر فرد است و برای هر عنصر آگاه تغلل و سستی گناهی بس عظیم است.

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۱۷

چرا به انقلاب مسلحانه معتقدیم؟ ما جواب این مسئله را در تاریخ ایران و شرایط جهانی و خصوصیت ویژه رژیم حاکم جستجو کرده‌ایم. ملت ما در حدود ۷۰ سال پیش تحت تاثیر انقلاب‌های روشنفکری جهانی و بیداری ملت و تشدید استبداد، دست به انقلاب عظیم مشروطیت زد که هدف‌های آن عبارت بود از:

۱- محو سیستم استبداد

۲- ایجاد سیستم جدید که حقوق و عدالت اجتماعی یکسانی را برای ملت به ارمغان می‌آورد.

در سایه اراده آهنین مبارزین مشروطیت و مردان تاریخی بزرگی چون ستارخان و یارانش و به یاری مجاهدین، جنبش در مرحله اول با موفقیت کامل مواجه شد و استبداد را مغلوب و قانون اساسی را که نسبت به زمان، قانونی بسیار مترقی بود تثبیت کرد. نتیجه حرکت توده مردم، حاکمیت نمایندگان ملت در مجالس اول و دوم بود که ارتجاع و استعمار حاکم در برابر چنین موفقیتی موضع‌گیری جدید نمود.

در مراحل بعدی ابتدا از طریق مجالس و سپس با کودتای ۱۲۹۹ تجاوز به مردم شروع شد. رضا خان که یک سرباز بی‌سواد ساده بود به سپهسالاری ارتقاء یافت. قهر ارتجاع قیافه منحوس خود را نشان داد و تجاوز به حقوق مردم شروع شد و در اولین قدم، قانونی که تجلی اراده ملت بود پایمال و سپس دوره استبداد شروع گردید، استبدادی که حتی پسر رضا خان هم تأیید می‌کند. برگشت به استبداد قوی‌تر، اولین نتیجه کودتای ۱۲۹۹ بود و در پشت پرده، انگلستان که نتوانسته بود احمدشاه را وادار به امضای قرارداد تقسیم ایران نماید و علاوه بر آن، قدرت و اراده ملت را در جنگ‌های تبریز و رشت دیده بود احساس خطر می‌کرد. لذا لازم بود که حکومت مرکزی به ظاهر قوی زمام امور را به دست گیرد. از طرف دیگر، تأثیر انقلاب اکتبر بر مبارزه ایران، تمایل به مبارزات ایدئولوژیک و سازمانی را تقویت می‌نمود. جنبش خیابانی در تبریز و مقاومت ۷ ساله میرزا کوچک خان، جنبش ایران را مرحله به مرحله، به عمیق‌تر شدن سوق می‌داد. نهضت جنگل از صورت اولیه خویش، شکل یک حکومت انقلابی به خود گرفت که تا قزوین و بابل سر پیش رفت و با آن که دسایس انگلیس و بقایای نیروهای روسیه تزاری ضربه سختی به نهضت زدند ولی تا سال ۱۳۰۰ شکل سازمانی

آن که تهدیدی برای بیگانگان و ارتجاع داخلی به شمار می‌رفت پابرجا بود. و نیز مبارزه دیگری در تهران به پیشوائی مرحوم مدرس در حال عمیق شدن بود. مجموعه این مسائل سبب شد که رضا خان در سال ۱۳۰۴ به پادشاهی برسد ولی پادشاهی که پشتوانه آن دولت بی رقیب انگلستان در ایران بود و اولین اقدام حکومت جدید سرکوبی جنبش، کشتن و تبعید ملیون بود؛ مرحوم مدرس، دکتر مصدق، فرخی یزدی... قربانیان جدیدی برای تجدید و تشدید حاکمیت انگلیس در ایران شدند. در اثر این تجاوز صریح به حقوق ملت، بار دیگر انگیزه‌های اصلی مشروطیت یعنی مبارزه با استبداد و ایجاد یک سیستم عادلانه، زنده شد. هنوز هم همین انگیزه به صورت تکامل یافته‌ترش، انگیزه انقلابی توده‌هاست بدین جهت معتقدیم که مبارزه بر علیه استبداد جزء وجود ملت ایران است.

نتیجه کودتای ۱۲۹۹ و دستاوردهایش برای ملت ایران چیزی جز تشدید استثمار و حاکمیت انگلستان به بار نیاورد که مهمترین قسمت آن را بشرح زیر خلاصه می‌نمایم:

الف - کوبیدن جنبش آزادی‌خواهانه به دستور رضا خان.

ب - مسلح کردن ارتش و پلیس برای سرکوبی ملت و حفظ منافع خارجی.

ج - انگلستان که مجبور بود برای محافظت چاه‌های نفت مبالغ هنگفتی به عنوان حق السکوت به عشایر و افراد محلی منطقه جنوب بپردازد و به علاوه، امنیت لازم را نیز حس نمی‌کرد لذا لازم بود حکومتی، امنیت را تأمین نماید و حکومت کودتا بهترین خدمت را با تشکیل ارتش مسلح خود انجام داد و با اشاعه فرهنگ مصرف و سست کردن سنت‌های ملی و مذهبی، تلاش در فاسد کردن نسل جوان ما کرد. چه این نسل در اثر پیشرفت زمان همواره بزرگترین دشمن دیکتاتورهاست و این سیاست را مخصوصاً در شهرستان‌هایی نظیر رشت که سابقه انقلابی داشتند توسعه داد.

د- قرارداد نفت ۱۹۳۳. جریان قرارداد از این قرار بود که شاه در یک مسافرت به جنوب، شیر نفت را می‌بندد و سپس داد و قال کذائی مجلس و تقی‌زاده شروع می‌شود. در سال‌های بعد وی اعلام کرد که او مسلوب‌الاراده بود و خیانت بزرگ را به گردن رضاخان انداخت زیرا آن موقع مردم تنفر خود را از رضاشاه به صراحت بیان می‌داشتند. علت اصلی واقعه ۱۹۳۳ این بود که انگلستان احتیاج به افزایش تولید داشت

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۱۹

و از طرفی قیمت نفت در بازار جهانی افزایش یافته بود. ایران طبق قرارداد داری ۱۶٪ تولید را به عنوان حق مالکیت دریافت می‌کرد. انگلستان برای آن که با افزایش قیمت جهانی نفت مجبور به پرداخت پول بیشتری به ایران نباشد قرارداد جدیدی را تحمیل کرد به این صورت که ایران از هر بشکه ۲۰ سنت دریافت کند بدون این که توجهی به سیر صعودی قیمت نفت در جهان داشته باشد. در صورتیکه طبق قرارداد قبلی با افزایش قیمت نفت میبایست برای هر بشکه ۳۲ سنت به ایران می‌رسید و آن وقت افزایش قیمت نفت را از ۱۶ به ۲۰ سنت جشن گرفتند بدون این که نسبت‌ها را در نظر بگیرند. و تبلیغات راه انداختند که به بزرگ‌ترین موفقیت تاریخی رسیده‌اند و علاوه بر این، قرارداد داری نیز تمدید شد ولی بعد از شهریور ۲۰ که تمام کثافت‌کاری‌ها رو شد، معلوم شد که آقایان شیپور را از سر گشادش زده‌اند.

ه - ایجاد پشت جبهه در ایران برای ضربه زدن به اتحاد جماهیر شوروی و اشاعه فاشیسم در میهن ما به عنوان ایدئولوژی، کشیدن راه آهن سرتاسری بدون این که به نیاز اقتصادی توجه شود و نفعی برای ملت داشته باشد و از همه مهم‌تر کوبیدن روحیه سلحشوری و از بین بردن روحیه مقاومت مردم که کلاً نتیجه آن را در شهریور ۲۰ و تجاوز متفقین به ایران مشاهده کردیم. ما فراموش نکرده‌ایم که در جنگ بین الملل اول در جنوب، ارتش انگلستان برای عبور از منطقه تنگستان شدیدترین ضربه را دید. مقاومت‌های چریکی جنوب به هنگام جنگ بین‌الملل اول و مقاومت توده مردم در هجوم ارتش روسیه تزاری به تبریز و ارتش عثمانی به رضایه و کردستان نشان‌دهنده شجاعت واقعی و مقاومت در روحیه ملت ما بود. ولی نتیجه دیکتاتوری بیست ساله این بود که هیچ کس برای دفاع از سیستم موجود برای خود وظیفه‌ای قائل نبود.

شهریور ۲۰ چه بود؟ جنگ تجاوزکارانه فاشیسم آلمان تحول جدیدی بود که توازن قوای امپریالیست‌های آن روز را به هم زد و بالاجبار مهره‌های وابسته به آن‌ها دچار تزلزل شدند و دیکتاتوری ایران نیز پشتوانه واقعی خود را از دست داد و چون پایگاه توده‌ای نداشت و به علاوه از نظر امپریالیسم انگلیس و متحدانش در چنین موقعی دیکتاتوری قدیم که نارضایتی توده را برانگیخته بود و ممکن بود مواجه با قیام‌های توده‌ای شود و نیز به دلیل روحیه فاشیستی - دیکتاتوری حکومت وقت که در فکر

همکاری با فاشیزم آلمان بود، آن‌ها او را در یک چشم به هم زدن معزول و سرنخ ارتش قدرتمند شاهنشاهی! را شل کردند و تخت و تاج برباد رفت و بالأخره حاکم مطلق را به جزیره موریس فرستادند. توده مردم بعلت نارضایتی نه تنها اعتراض ننمود بلکه از این که سیستم خفقان سرپاس مختاری و پزشک احمدی از بین رفته بود احساس خوشحالی می‌کردند، همان معامله‌ای که امپریالیسم آمریکا امروز با چیان‌کایچک کرد؛ "فاعتبروا یا اولی الابصار"

بعد از شهریور ۲۰ در دوره ضعف حکومت و بروز تضادهای داخلی ارتجاع حاکم و ضعف امپریالیسم جهانی که تازه از جنگ بیرون آمده بود باعث شد که ملت ایران برای احقاق حقوقش بار دیگر قیام نماید. رشد جنبش دموکراتیک ملی بعد از شهریور ۲۰ و مبارزات ۲۰-۳۲ جنبه دفاع از قانون اساسی را داشت که آزادی‌های دموکراتیک را احیا نماید و ضمناً ادای دینی بود برای حفظ و نگهداری آن چه که ملت ایران به بهای خون مجاهدان کسب کرده بود. بزرگترین مدافع این حقوق جناب آقای دکتر محمد مصدق رهبر ملی ایران بود. دکتر مصدق نیز در مرحله نهائی، بزرگ‌ترین متجاوزان به قانون را دربار تشخیص داد که وظیفه عمده آن حفظ منافع استثمارگران انگلیس بود. وی به عنوان نماینده اول تهران در مجلس چهارده دفاع از حقوق ملت ایران را به عهده گرفت. سیاست موازنه منفی مصدق مترقی‌ترین و پیشرفته‌ترین تز مصدق بود که از ایمان و عشق وی به ملت و میهن الهام می‌گرفت. در تز مصدق قطع نفوذ اجنبی مورد نظر بود و به طرق مرحله‌ای اعتقاد به از بین بردن کلیه نفوذ خارجی را تحقق می‌بخشید. دکتر مصدق برخلاف سیستم فعلی متکی به توده ملت بود. او با آن که تحت شدیدترین فشارهای بین‌المللی امپریالیست‌ها قرار داشت، به دلیل پشتیبانی توده‌ای، موفق به ارائه ارزنده‌ترین خدماتی شد که در تاریخ ایران بی‌نظیر است.

مصدق در خاورمیانه پیشرو مبارزات ضدامپریالیستی شد و این افتخاری بود که ملت ایران در زمان پیشوائی دکتر مصدق کسب کرد. اراده ملت پوزه قوی‌ترین استعمار حاکم را به خاک مالید. وی با سیاست موازنه منفی و قطع نفوذ و دخالت خارجی و اعمال نظرهای آن‌ها و بستن سفارتخانه انگلیس در ایران و ملی کردن نفت و خلع ید و استفاده از ذخایر ملی نشان داد که وقتی ملتی اراده کرده است که استقلال و آزادی خود

را به دست گیرد ضرورت تاریخ است که اراده وی متجلی گردد. امروز برای ما مایه افتخار است که در خاور میانه و به خصوص کشورهای عربی، ملت ما را بنام ملت مصدق می‌شناسند. و جنبش‌های مترقیانه منطقه نیز مصدق را سمبل مبارزات ضد امپریالیستی معرفی می‌نمایند.

دو سال حکومت ملت ثمره‌های باروری برای ملت داشت؛ اضافه بر ملی کردن صنایع نفت و قطع نفوذ ایدای خارجی و خلع ید و برچیدن نفوذ سیاسی بزرگ‌ترین استعمار حاکم در ایران، ملت به موفقیت‌های سیاسی و اقتصادی دیگری نایل آمد؛ عدم شناسائی غاصبین صهیونیستی اسرائیل که پایگاه جدید امپریالیسم و با تفکرات صهیونیستی - امپریالیستی در منطقه بود پی گرفته شد. تضعیف جبهه فئودالیت به صورت طرح ماده واحده ۲۰ درصد از حقوق ارباب و حذف بیگاری‌ها، در حالی که جبهه اصلی مبارزه، جبهه مبارزه با امپریالیسم انگلیس بود. ایجاد تعادل در صادرات و واردات برای اولین بار در ۵۰ سال گذشته و اتکاء به توازن ارزی بدون نفت به منظور مصرف درآمد صرفاً برای عمران، تشویق صادرات و رشد اقتصادی بی‌سابقه واقعی نه آمارهای قلابی و فرمائی، مبادله پایاپای در حالی که فعلاً حتی با کشورهای سوسیالیستی بندرت چنین مبادله‌ای انجام می‌گیرد و با کشورهای امپریالیستی اغلب نسبت آن یک به ده است. (آمار مبادلات بهترین نمونه است). واردات از آلمان ۳۴۷ و صادرات ۳۹ میلیون دلار، آمریکا ۲۱۷ میلیون در برابر ۲۴/۲۶ میلیون دلار، انگلیس ۱۶۷/۷ میلیون در برابر ۸۹/۸ میلیون دلار. و به طور کلی اعتقاد به این تز که جهت تثبیت استقلال سیاسی باید به استقلال اقتصادی متکی بود. اضافه بر آن مصدق در دادگاه لاهه موفق شد فریاد استثمار شوندگان را به گوش مردم دنیا برساند. وی نشان داد که امپریالیسم و استعمار انگلیس سال‌های دراز خون ملت را مکیده است و نیز به ملت‌ها نشان داد که در هر حال می‌توان با وحدت و مبارزه بر علیه استعمارگران قیام کرد. در کشورهای جهان سوم به حق، شناخته شدن مبارزات ملت در احقاق حقوق حقه خود، مبارزه پیشرویی در منطقه بود که تأثیر آن به خصوص در کشورهای عربی مشهود گردید مثل مصر، لبنان و عراق و سپس در کشورهای دیگر عربی که از این حرکت ملت ما بی‌بهره نماندند. گرچه در منطقه هنوز جنبش، مراحل بلوغ خود را

نگذرانده ولی موفقیت‌های حاصله، مبشر آینده‌ی روشنی است. بیهوده نیست که ملت ما را در خارج، ملت مصدق شناخته‌اند. استعمار در آن هنگام نیز دست به توطئه‌هایی برای لوٹ کردن جنبش زد. استعمار می‌خواست مصدق را در افکار عمومی شکست دهد و گرنه ترور مصدق مسئله‌ی سختی نبود. جریانات ۲۳ تیر و ۳۰ تیر سال ۳۱ و نظایر آن نمودار توطئه‌های استعمار انگلیس بود. از ۳۰ تیر سال ۳۱ به بعد کلیه‌ی حرب‌های دشمن به دلیل پشتیبانی توده، بلااثر ماند. بعد از آن که مصدق تصمیم به ملی کردن ارتش گرفت، توطئه‌های بعدی یکی بعد از دیگری تکرار شد. قتل افشار طوس رئیس شهربانی دکتر مصدق و قضیه‌ی ۹ اسفند و کودتای ۳۲ هر یک جریاناتی برای سقوط حکومت ملی مصدق بود. مصدق در مرحله‌ی بعد که ضرورت تأیید ملی را احساس می‌کرد اقدام به فراندوم کرد که نتیجه‌ی آن به دلیل روشن بودن هدف جنبش صددرصد به نفع مصدق بود و توده‌ی مردم به اتفاق آراء از مصدق پشتیبانی کردند. فراندوم آخرین نقشه‌ی امپریالیسم را بر آب کرد. وحدت امپریالیسم آمریکا و انگلیس در کودتای ۳۲ کاملاً روشن‌تر ملاحظه شد. "آندره تالی" این موفقیت را مرهون وحدت دو سیاست می‌دانست. دکترین آیزنهاور این کودتا را به عنوان یک نقطه‌ی روشن و خدمتی خاص برای امپریالیسم می‌داند که باعث تثبیت منافع امپریالیسم در منطقه و نفوذ آمریکا در ایران شد. "ایدن" نخست وزیر وقت انگلیس در خاطرات خود یادآوری می‌نماید که وقتی خبر سقوط مصدق به من رسید من در کنار دریای مدیترانه مشغول استراحت بودم و تنها آن شب بود که من بعد از مدتی خواب راحتی کردم. بله کودتای ۲۸ مرداد برای امپریالیسم آمریکا و انگلیس بزرگترین موفقیت بود که به دستیاری یک عده اراذل و اوباش تحقق پذیرفت. کودتائی که رکن اصلی آن خود شاه و هریمن، و عوامل اجرائیش زاهدی و شعبان بی‌مخ‌ها بودند و به عنوان هدیه‌ی اولیه فقط یک فقره چک ده میلیون دلاری از طرف سفارت آمریکا در ایران پخش گردید تا منافع چند میلیارد دلاری امروزی را عاید ایالات متحده نماید. نتیجه‌ی خدمات حکومت کودتا به شرح زیر است که منصفانه است با نتیجه‌ی دو سال حکومت مصدق مورد مقایسه قرار گیرد:

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۲۳

* عقد قرارداد کنسرسیوم که علاوه بر تأمین منافع انگلستان پای کارتل‌های نفتی آمریکایی و سایر کشورهای غربی را نیز به ایران باز کرد و ما امروز شاهد غارت و چپاول آن‌ها هستیم.

* ورود به پیمان تجاوزگر بغداد و سپس سنتو. صرف درآمد ملی برای خرید اسلحه و مسلح کردن ارتش به سلاح، تا بن دندان که ما، در کنارش ۱۵ خرداد خونینی را دیده‌ایم.

* تأسیس ساواک و انکیزیسیون عقاید که عمل شکنجه جوانان ما را به عهده گرفته است.

* گرفتن وام‌های مداوم از غرب و مقروض کردن ملت به کشورهای غربی با ربح‌های کمرشکن.

* تجاوز به حقوق ملت و تبدیل مجلس به مجلسی فرمایشی.

* تشدید فشار و خفقان و کشت و کشتار در کوره پزخانه‌ها.

* حمله به دانشگاه در اول بهمن.

* حمله به مدرسه فیضیه قم در دوم فروردین ماه ۴۲.

* دستگیری مرجع تقلید حضرت آیه الله خمینی.

* کشتار خونین ۱۵ خرداد.

* تصویب مصونیت قضائی مشاوران آمریکائی (کاپیتولاسیون) و امضای بردگی ملت و بازگذاشتن دست یک عده عمال "سیا" و پنتاگون برای قتل و غارت و چپاول که ننگ آورترین قانون تصویبی مجالس در دوران سلطنت پهلوی است.

* تبعید آیت الله خمینی به خارج از کشور.

* سلب آزادی و دستگیری‌های مکرر و تشکیل دادگاه‌های فرمایشی و اعدام و زندانی ساختن بسیاری از مبارزین کشور.

* بازگذاشتن دست سرمایه‌داران و چپاول‌گران خارجی و از جمله صهیونیست‌ها جهت غارت و بهره‌کشی از نیروی انسانی ملت، تشدید استثمار خارجی و بهره‌کشی سرمایه داران داخلی وابسته.

* ایجاد محیط خفقان و ترور در سال‌های اخیر و قتل آیت الله سعیدی و مهندس نیک داودی و کشتار و شکنجه برادران قهرمان و مبارز ما از گروه سیاهکل، آرمان خلق... و به مسلسل بستن کارگران جهان چیت و...

از نظر سیاست خارجی بعنوان نمونه: دخالت ایران در جنگ سپتامبر اردن و کوبیدن فدائیان فلسطینی. شرکت هواپیماهای ایران در جنگ ژوئن به پشتیبانی از اسرائیل و تعلیم خلبانان و پرستاران اسرائیلی در ایران. طرح دسیسه راجرز که ایران نقش مهمی را برای پیاده کردن آن بازی می‌کند و...

این‌ها نمونه‌های بسیار کوچکی از کارنامه سیاه سلطنت پهلوی است و مشتی از خروارها دسیسه و توطئه که در پشت پرده انجام می‌گیرد و هنوز ملت ایران از آن اطلاعی ندارد. من برای نمونه از کارهای شما فقط جریان نفت را بطور خلاصه بررسی می‌کنم:

شاه در مسافرت خود به آمریکا در پائیز سال ۴۸ گفت شما به ما سالی یک میلیارد دلار بدهید ما قول می‌دهیم تا آخرین سنت آنرا از بازارهای شما کالا خریداری نمائیم ولی با تمام تلاش‌ها نتوانست در سال ۴۸ به مقدار یک میلیارد دلار دست یابد. مبارزه با کارت‌های نفتی برای افزایش قیمت نبود بلکه ایران در مرحله اول سهم بیشتری می‌خواست. حال کنسرسیوم هر چه می‌خواهد استخراج نماید، استخراج کند.

مبلغ یک میلیارد دلار مهم است نه مسئولیت در قبال نسل‌های آینده و ملت که باید از ذخایر کشورش به بهترین وضعی استفاده نماید. درآمد نفت در سال ۴۸ با تمام فعالیت‌ها و تبلیغات، اندکی از ۹۰۰ میلیون دلار تجاوز کرد. در حالی که ایران از هر تن نفت فقط ۵/۳۸ دلار درآمد داشت یعنی ۱۵۷ میلیون تن تولید در قبال حدود ۹۰۰ میلیون دلار. در حالی که الجزایر در همان سال با ۴۰ میلیون تن تولید در حدود یک میلیارد دلار درآمد داشت. در مقایسه، ایران از هر تن نفت یک‌چهارم درآمد الجزایر را به دست می‌آورد. در سال ۴۹ دوباره همان شور و غوغا بود و تقاضای هر چه بیشتر وجه نقد، ولی باز مقدار درآمد ایران به آنچه که در برنامه پنج ساله برآورد شده بود نرسید. به علاوه چون ایران ۳ اسکادران هواپیمای فانتوم خریداری می‌کرد لذا عملاً برنامه پنج ساله هم یک سال تعطیل شد. مشکلات مالی رژیم شاه را وادار به فشار

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۲۵

بیشتر می‌کرد. شاه در جلسه شورای عالی اقتصاد اعلام داشت: «در جنگ ژوئن وقتی که تمام کشورهای عربی نفت خود را به روی غرب بستند ما چنین کاری نکردیم (خدمتش را به رخ می‌کشد) و کارتل‌های نفت دائماً از ما تشکر می‌کردند و بلافاصله پمپ‌ها را با هواپیما به ایران آوردند و تولید نفت به ۲/۹۷۰/۰۰۰ بشکه در روز یعنی حدود ۱۵۰ میلیون تن در سال رسید. ولی بلافاصله بعد از کنفرانس خرطوم این آقایان تمام قول و قرارها را فراموش کردند...».

ما خوب به خاطر داریم در جنگ ژوئن، الجزایر موفق شد یک قراردادی را به یک شرکت آمریکائی تحمیل نماید که هنوز سنای آمریکا آن قرارداد را از ترس شکستن سدهای حق الامتیاز برای تراست‌ها و کارتل‌های نفتی تأیید ننموده است. یعنی ما در همان زمان هم به ساز کارتل‌های نفتی رقصیدیم. به گفته شاه وقتی کارتل‌های نفتی نیازمندی‌شان به ما بیشتر است مطابق میل خود رفتار می‌نمایند. و وقتی هم نیازمندی‌شان کم می‌شود باز مطابق میل‌شان رفتار می‌کنند (معنی سیاست مستقل ملی را هم فهمیدیم) بعد شاه گفت اگر این آقایان (کارتل‌ها) حق الامتیاز دلخواه را به ما ندهند من فردا دستور می‌دهم نفت را ملی نمایند. ولی هم شاه و هم کارتل‌های نفتی می‌فهمند که معنی این تهدید یعنی چه. اگر شاه می‌تواند نفت را ملی کند و قدرت چنین عملی را دارد پس ملی نکردن نفت که خیانت به مملکت است. به علاوه ما معنی شرکت ملی نفت را هم فهمیدیم! ولی باید دید اصل جریان چه بود؛ از سال ۶۰ تا ۷۰ فقط قیمت دلار در حدود ۲۷٪ تنزل واقعی داشته در حالیکه ظاهراً قیمت آن ۳۵ دلار برای یک اونس طلا بود ولی در واقع طلا به قیمت ۴۸ دلار خرید و فروش می‌شود. کارتلهای بر مبنای تقلیل ارزش دلار می‌خواستند قیمت نفت را در جهان افزایش دهند که سهمی هم از آن به تولیدکنندگان می‌رسید. از طرف دیگر شرکت کشورهای مترقی نظیر الجزایر در اوپک و افشاگری‌هایش ایجاب می‌کرد که حکومت هائی نظیر ایران و عربستان موضع‌گیری جدیدی در قبال کارتل‌ها داشته باشند. این است که زمینه تبلیغات شروع می‌شود و در نهایت مقدار افزوده شده به قیمت نفت، از قیمت تقلیل دلار در ۱۰ سال کمتر است ولی کارتل‌های نفتی به بهانه افزایش چند سنت به قیمت نفت توسط کشورهای تولیدکننده، چند دلار به قیمت نفت برای کشورهای مصرف‌کننده افزودند و

مهم‌تر این که فقط ایران با یک قرارداد سرّی متعهد شد که در عرض پنج سال هیچ گونه ادعائی در قبال افزایش قیمت نفت در جهان را تقاضا نکند و شاه رسماً اعلام کرد که اگر کشورهای دیگر اوپک در منطقه مدیترانه بخواهند ما ملزم به پشتیبانی از آنها نیستیم و روزنامه‌های خارجی موفقیت کارتل‌ها در مورد قرارداد پنج ماده‌ای سرّی را بزرگترین موفقیت کارتل‌های نفتی خواندند.

طبق گزارش سالانه بانک مرکزی، وام خارجی در سال ۴۸ مبلغ ۵۲۲ میلیون دلار بوده یعنی یک‌سوم ارز موجود را از طریق وام‌ها تأمین نموده بودید. آیا این خود بهترین دلیل بر ورشکستگی اقتصادی نیست؟ البته این مبلغ علاوه بر وام‌های سرّی است که صرف خرید اسلحه می‌گردد که فقط نمونه کوچک آن وام ۲۰۰ میلیون دلاری از آمریکا برای خرید اسلحه بود آن هم با آن ربح سنگین و آن مدت کوتاه که تازه در برابر آن، آزادی و استقلال ملت را هم به گروگان گذاشتید. (کاپیتولاسیون) تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل.

آری کارنامه سلطنت پهلوی را این چنین ارزیابی می‌کنیم و برنامه مشعشع! انقلاب سفید هم که احتیاجی به بحث ندارد زیرا قیام‌های دهقانی مختلف نظیر ده دوتپه زنجان و غارت انبار گندم ذوالفقاری‌ها در طارم نمونه‌های آن است. جنوب شهر تهران مسکن دهقانان به اصطلاح آزادی است که از ده گریخته‌اند تا چرخ‌های صنایع وابسته خارجی را با حداقل دستمزد بچرخانند. وضع چای‌کاران شمال نمونه بسیار جالبی است. بیست سال قبل یعنی در دوره اقتصاد بدون نفت مصدق تمام باغ‌های توت شمال به مزارع چای تبدیل شد ولی حال، اغلب چای‌کاران مزارع خود را رها کرده و از ترس نزول خواران و بانک‌ها به شهرها گریخته‌اند.

بیهوده نیست که جمعیت تهران غول آسا رشد می‌نماید و کپرنشین‌های جنوب تهران و زاغه‌ها رو به افزایش است. بیکاری یکی از مشکلات عمده جامعه است. اصلاحات ارضی جز یک کار ضد انگیزه‌ای چیزی نبود و لذا موفقیتی نیز به همراه نداشت. گرچه چند سالی دهقانان را مشغول کرد و به ظاهر انقلاب اجتماعی اصیل را عقب انداخت ولی جبر تاریخ و زمان در این مورد نیز به زیان رژیم وارد عمل شد. دهقان که ده سال قبل فقط یک ناراحتی مبهم را حس می‌کرد، امروز به دلیل

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۲۷

ورشکستگی و فشار اقتصادی و آگاهی تاریخی‌اش به یک عنصر واقعی تبدیل شده است. به طور رسمی ۴۰ درصد ساکنین دهات، خوش‌نشین هستند و جالب این که شاه نیز در نطق خود خوش‌نشین‌ها را پارازیت‌های اجتماع دهات نامید (شوری غذا را همسایه هم فهمیده است). دهقانان امروز بدبختی خود را معلول رژیم می‌دانند زیرا تمام قدرت ژاندارم را پشت سر استعمارگران احساس می‌کنند. در کشت و صنعت که یک سرمایه‌گذاری آمریکائی است فقط ۲۰٪ اهالی به صورت زارع باقی می‌مانند و بقیه یا آواره شهرستان‌ها می‌شوند و یا به صورت کارگران کشاورز در می‌آیند.

از نتایج پر ثمر دیگر اصلاحات ارضی خشکیدن قنات‌ها است. طبق آمار تحقیقات اقتصادی از ۲۰۰۰۰ قنات سرشماری شده در سال ۳۶، ۱۲۰۰۰ عدد آن خشکیده‌اند و با توجه به اهمیت آب در کشاورزی ایران می‌توان نتیجه این فاجعه را ارزیابی کرد و به علاوه با تشدید استثمار شهر از ده، دهقانان بیشتر به افلاس و ورشکستگی افتاده‌اند و در این زمینه نیز بررسی وضع شرکت تهال اسرائیل و عمران دشت قزوین نمونه بسیار خوبی است.

عمران دشت قزوین با وام بانک بین‌المللی به شرط شرکت اسرائیلی‌ها به راه افتاد. دشت قزوین بهترین محل برای کارآموزی تکنسین‌های اسرائیلی بود که در مرحله اول مقادیر معتدله‌ی ماشین‌آلات و لوازم یدکی اسرائیلی را به ایران آوردند و سپس طرح آبیاری را شرکت محدود مهندسی مشاور تهال در سال ۴۳ به عهده گرفت و تعداد مشاوران آن که در سال ۴۳ در حدود ۲۰-۲۵ نفر بود در سال ۴۷ از ۷۰ نفر متجاوز گردید. دشت قزوین با ۴۵۰ هزار هکتار زمین زراعتی در اختیار شرکت اسرائیلی قرار گرفت ولی تمام این‌ها در مجموع، حاصلی جز حقوق‌های گزاف ۱۵۰۰ تا ۵۰۰۰ دلاری برای تکنسین‌های اسرائیلی و ۲۰۰۰۰ دلاری برای رئیس شرکت به بار نیاورد و نتیجه‌ای برای زارعین غیر از مقروض کردن آن‌ها نداشت. گزارش مخفی سازمان عمران نشان داد که عمران دشت قزوین نتوانسته است سودده باشد.

یعنی علاوه بر به هم زدن وضع دهات، مقداری هم زیان روی دست ملت گذاشت. نتیجه کار این که در سال ۴۹ حتی در بعضی جاها، سرچاه‌های عمیق را به دلیل عدم توانایی دهقانان در پرداخت اقساط بستند.

ملی کردن جنگل‌ها هم برای دهقان جز بدبختی ثمره‌ای نداشت. دهقان مجبور شد سالیانه حق آب پردازد و به علاوه مقدار زیادی از حیوانات اهلی را که ممر زندگی‌اش بود به دلیل عدم استفاده از مراتع از دست داد. امسال در جنوب ایران عشایر فارس در بدترین وضع زندگی قرار گرفته‌اند. این مردان غیور که عمری با شرافت و سربلندی زندگی کرده‌اند در بهار سال گذشته در جاده کازرون _ شیراز چشم انتظار به دست مردم دوخته بودند. در سیستان در اثر کم بارانی بیش از ۱۸۰ هزار نفر ترک خانمان کردند. واقعاً مسخره است وقتی یک چاه عمیق با هزینه صد هزار تومان می‌تواند منطقه‌ای را آباد نماید، به شیوه کشاورزی و زراعت قرون وسطائی، چشم‌انتظار گریه آسمان باشیم تا قطره آبی بر محصولات ما بفشاند. خجالت‌آور است که بگوییم در زمانی که بشر در تسخیر آسمان‌ها می‌کوشد هنوز سیستم ما نتوانسته است مسئله آب را حل کند. انقلاب شما نمی‌تواند غیر از این ثمره‌ای دهد.

در موارد دیگر انقلاب شما به اندازه کافی دیگر رفقا و دوستان من در دادگاه صحبت کرده‌اند. ما نتیجه پشتیبانی شما را از کارگران در قتل‌عام آن‌ها دیده‌ایم و گمان می‌کنم نیازی نیست در این مورد خیلی صحبت نمایم. در مورد انقلاب اداری شما هم که من همیشه شاهد آن بوده‌ام، چیزی جز اضافه کردن تعداد کارمندان نبوده است. مشهور است که می‌گویند ناصرالدین شاه شیری داشت که برایش ارمغان آورده بودند و این شیر روزی یک بره جیره داشت و یک متصدی هم برای او در نظر گرفته شد. بعد از مدتی متصدی ملاحظه کرد که ایرادی ندارد که مقداری از گوشت بره را برای سفره خود بردارد. البته متصدی بعد از چند روز، روزانه یک ران بره را خود برمی‌داشت. مدتی گذشت، درباریان دیدند شیر در حال ضعیف شدن است ولی چون متصدی، راه کش رفتن ران را خوب آموخته بود دم لای تله نمی‌داد. بعد از کمیسیون‌ها مقرر شد که یک ناظر به وضع شیر معلوم شود. بعد از چند روز شیربان که طعم گوشت زیر دندان‌ش بود به ناظر پیشنهاد همکاری داد و نتیجه این که شیر باز لاغرتر شد تا بعد از مشورت‌های متعدد چاره را بر آن دیدند که یک بازرس هم بر شیربان و ناظر اضافه شود. البته گوشت بره زیر دندان‌های آقای بازرس هم خوش طعم بود و شیر بیچاره به حال نزار افتاد. وقتی اعظام مملکت از حل مسئله شیر عاجز ماندند، ظریفی گفت چاره

این است که ناظر و بازرس را حذف کنید تا از گوشت بره روزی یک ران بیشتر نصیب خدمتگزار شیر نباشد. انقلاب اداری شما هم، چنین است. ده سال پیش وقتی به اداره وارد می‌شدی لاقلاً با پرداخت پول چایی می‌شد ره به جایی برد. ولی امروز در کریدورهای عریض و طویل باید پی دلالان کارچاق کن گشت تا آقای مدیر کل بعد از هزاران ناز و غمزه در زیر نامه، «اقدام شود» بنویسند. برای گرفتن رونوشت شناسنامه بدون دادن ۱۰ ریال پول چایی باید دو روز علاف باشی. انقلاب اداری به اصطلاح یک نوسازی بود. رژیم می‌خواست در روابط خود با جامعه گروه‌های واسطه را از اعمال نفوذ پاک کند ولی غافل از این که پشت سر دزدان، جز دزدان رجزخوانی نمی‌کنند. در انقلاب اداری هم همان عوامل اصلی ارتشاء و پارتی‌بازی نه تنها کم نشده بلکه ناظران و بازرسان شیران به کمک‌شان آمده‌اند. اشاره به آوردن گل کاکتوس و چمدان‌های بسته شده داوطلبان مسافرت به اروپا و امریکا بهترین نمودار موفقیت انقلاب اداری بود. می‌بینید که سیستم شما از حل مشکلات مردم عاجز است. همین چند روز پیش زلزله ده‌ها هزار نفر از هم میهنان شرافتمند ما را بی خانمان ساخت. سه سال پیش زلزله خراسان و ده سال پیش زلزله بوئین زهرا ده‌ها هزار نفر از ملت ما را به کام مرگ کشید. آیا زلزله هم بلای مخصوص کشور ماست؟ یا در ژاپن که در مدار زلزله‌خیز جهان قرار دارد و بطور مدام می‌لرزد چرا تا به حال چنین کشت و کشتاری به راه نیفتاده است. معلوم است! خانه‌های خشت و گلی که معلول ۵۰ سال سلطنت پهلوی است مقاومتی در برابر حرکت‌ها و لرزش‌های شدید زمین نخواهد داشت. در این ۵۰ سال، چه کم داشتیم؟ آیا مواد اولیه و معادن و نیروی کار و اداره کار نداشتیم؟ کشاورز ما نمی‌تواند خانه‌ای را که اولین ضرورت زندگی اوست جز با خشت و گل بسازد. من در اغلب دهات ایران یک آجر ندیدم. در زلزله بوئین‌زهرا در منطقه‌ای به وسعت صد کیلومتر در صد کیلومتر جز در خود بوئین‌زهرا به ندرت آجر پخته به چشم می‌خورد. منطقه قیروکارزین هم از این مورد مستثنی نیست. شما اگر سیستم صحیحی داشتید کمک می‌کردید تا مردم از زیر سقف‌های گل و خشت بیرون بیایند و بدون شک زمین‌لرزه قیروکارزین، ده هزار کشته به همراه نمی‌داشت. مسئولین مملکتی خوبست به جای اشک تمساح ریختن به فکر بدبختی مردم باشند. فستیوال سینمایی در این شرایط به

درد ما نمی‌خورد. آیا ما فقط از تمدن همین یکی را کسر داشتیم که مقامات مملکتی ما گشاینده فستیوال سینمایی باشند یا والیال و فوتبال و نوار سه رنگ افتتاح و کلنگ طلایی و نظایر این‌ها؟ خرج‌هایی که برای جشن‌ها کردید می‌توانست برای توده عظیم دهقانان ما خانه‌ای بسازد که نه تنها زلزله بر آن کارگر نباشد بلکه او را از گزند سرما و گرما نیز ننگه دارد.

در مورد سیاست مستقل ملی‌تان من فقط به یک نمونه اشاره می‌نمایم؛ در جلسه شورای اقتصاد در پیش شاه (جلد اول گزارش، صفحه ۱۶) وزیر آبادانی و مسکن که امروز رئیس دانشگاه تهران است در مورد خانه‌های کوی کن صحبت می‌کند. شاه دستور می‌دهد از این خانه‌ها در اختیار افسران ارتش قرار دهید. در جلسه بعد وزیر آبادانی و مسکن می‌گوید در مورد خانه‌های کوی کن با مشاوران آمریکایی صحبت شد اعلام کردند ایرادی ندارد افسران می‌توانند از این خانه‌ها استفاده نمایند. سیاست مستقل ملی یعنی این که حتی دستور شاه که ظاهراً فرمانده بزرگ ارتشتاران محسوب می‌شود برای اجرا باید به امضای مشاوران آمریکایی رسیده باشد. البته همان مشاورانی که قبلاً اشاره رفت و برای مصونیت قضایی آن‌ها آیت الله خمینی رهبر ملی و مذهبی ملت ایران را که مدافع منافع توده‌ها بود به طور غیرقانونی تبعید کردند و سپس چند سال بعد به خاطر سرمایه‌داریش آیت الله سعیدی را به دلیل اعتراض به سرمایه‌گذاری آن‌ها و چپاول ملت ایران در زیر شکنجه شهید کردند. **واقعاً اگر در مستقل بودن سیاست رژیم شاه کسی شک کند در ملی بودنش که تردیدی نمی‌شود کرد! هم مستقل است و هم ملی!** دلیلش جنایت‌های بی‌حساب رژیم است.

باید علت اصلی بدبختی‌های ملت را در جای دیگر جستجو کرد و ما آن را در سیستم حاکم وابسته به امپریالیسم جهانی می‌شناسیم. با یک مقایسه عینی، ما بین ۵۰ سال سلطنت پهلوی و ۲۰ سال حکومت خلق چین و ۱۰ سال حکومت کوبا و الجزایر به این نتیجه می‌رسیم که سیستم حکومتی شما سیستمی پوسیده است که عمر تاریخی آن نیز سال‌هاست سرآمده. مدافعان این سیستم برای زنده نگهداشتن آن به جای عملیات عمرانی و تولیدی مجبورند ۲۰ میلیارد فرانک پول برای یک جشن صرف کنند تا دفاعی باشد از یک متد کهنه و قدیمی. از سیستم پادشاهی امروز فقط به دلیل پادشاه

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۳۱

داشتن زنبور عسل و مورچه‌ها و ماهی‌ها می‌توان دفاع کرد و گرنه هیچ عقل سلیمی آن را نمی‌پذیرد. شما از کجا می‌دانید پسر پادشاه هم فرد عاقلی است که تبعیت و اطاعت از او را ضروری می‌دانید؟ بدین جهت دفاع از سلطنت موروثی، ارتجاعی و دفاعی پوسیده است. مواد ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ قانون شما از همین دیدگاه از نظر ما مطرود است. ملت ایران ملزم نیست از یک فکر ارتجاعی تبعیت نماید. این قوانین اصولاً معلول دوران دیکتاتوری است و برای ملت مورد قبول نمی‌باشد. نفس تکامل ایجاب می‌کند که هرچه پوسیده است دور انداخته شود. اگر سیستم شما سیستمی مترقی است چه ترسی از توطئه و تحریض مردم به قیام مسلحانه دارید؟ مگر در محیطی که حقوق مردم به حق پرداخته شود مردم دیوانه‌اند که اسلحه به دست گیرند؟ اسلحه برای ما وسیله دفاع از شرف انسان است. کارگر وقتی اسلحه به دست می‌گیرد که به شرافت وی که کار او و حیات اوست تجاوز شود. ما نیز برای دفاع از جان و مال و ناموس مردم اسلحه بدست گرفته‌ایم. یک عده تحصیل کرده و روشنفکر نه سادیسیم دارند و نه دزد سرگردانه‌اند که اسلحه بدست بگیرند. مگر برادران سیاهکل ما بهترین و پاک‌ترین جوانان جامعه نبودند. شما با تمام تلاش‌تان نتوانستید در بین صد و هفتاد نفر گروه ما فردی که از نظر اخلاقی و انسانی دارای عالی‌ترین مزایای اخلاقی نباشد پیدا کنید. ما به این جهت سلاح بدست گرفته‌ایم که شرافت اجتماعی جامعه خودمان را در خطر تهدید دزدان سرگردانه دیده‌ایم که بادست باز و پشتیبانی امپریالیسم آمریکا با چراغ به دزدی آمده‌اند. شما ما را به جرم شرارت محاکمه می‌کنید. مگر تاریخ اولین بار است که قضاوت می‌نماید؟ همه ستمگران و تجاوزگران، نیروی حق را همواره به شرارت متهم کرده‌اند. از قیام نوح و اسپارتاکوس تا قیام حسین ابن علی و جنبش‌های مترقی امروزی همیشه مورد تهمت ستمگران بوده‌اند. ولی آیا این سیستم شاهنشاهی شماست که دستمزد کارگر و دهقان را به تاراج می‌برد یا ما؟ این شما هستید که مردم را به گلوله می‌بندید یا ما؟ این شما هستید که نیمه‌شب به‌سان راهزنان مسلح به خانه مردم می‌ریزید و جوانان آن‌ها را می‌ربایید و اموال‌شان را ضبط می‌نمایید یا ما؟ در کدام قانون قبل از اثبات مجرمیت افراد، اموال آن‌ها را مصادره کرده‌اند که شما می‌کنید؟ حکومت‌های عقب‌مانده شیخ‌نشین‌ها نیز این چنین با مردم رفتار نمی‌کنند. اگر سیستم

شاهنشاهی شما به ما وصله شرارت می‌چسباند، خود نماینده شرارت است و دلیل شرارت آن تجاوز به مال و ناموس ملت است. این وظیفه ماست که در مقابل مأمورین مسلح شما که مدافعان اشرارند مسلحانه مقاومت نمائیم. چنین حقی نه تنها مورد قبول اعلامیه جهانی حقوق بشر است بلکه نفس قانون اساسی هم، چنین است. پس آقایان، ما توطئه‌چی و اشرار نیستیم بلکه این سیستم پادشاهی و عناصر این سیستم هستند که توطئه کشت و کشتار ملت را کرده‌اند و هم اوست که شرارت می‌کند و برای این شرارتش بانک‌ها و سرمایه‌ها و کارخانه‌ها در استخدام دارد. این شرارت شماست که دسترنج رنجبران ملت ما را به یغما می‌برد. ما اگر اسلحه برای احیای شرافت ملی‌مان خریداری و حمل می‌کنیم مجبوریم وگرنه دست توانای کارگر باید چرخ ماشین را بچرخاند و تولید را افزایش دهد. شما به ما اتهام قاچاقچی می‌چسبانید؟ اگر خرید اسلحه برای دفاع قاچاق محسوب شود پس خود شما که باند خرید و فروش هروئین دارید و چمدان‌های هروئین‌تان را پلیس بین‌المللی در فرودگاه ضبط می‌کند، چه کاره‌اید اگر قاچاقچی نیستید؟ مسلح بودن افتخار ماست زیرا برای تأمین شرافت و بقای ملتی است که جوانان آن را گرد مخدر هروئین و ال.اس.دی که سر نخ آن به دست شماست تهدید به نابودی می‌کند. آیا اسلحه داشتن برای ما که هدف‌مان دفاع از حقوق مردم است جرم است ولی شما که این همه سلاح نظامی و فانتوم و تانک ام -۶۰ و چیفتن و مسلسل می‌خرید بدون این که ملت ما به آن رضایت دهد، شما که ارزهای ما را تحویل کمپانی‌های اسلحه‌سازان پنتاگون می‌دهید و به رایگان در اختیار دولت صهیونیستی اسرائیل قرار می‌دهید تا خلبان‌هایش بعد از آموزش در پایگاه دزفول به کشت و کشتار برادران فلسطینی ما پردازند، مجرم نیستید؟ آری، اسلحه شرافت ما است. ما آن را به هر نحو چه از طریق قاچاق یا مصادره از دست شما فاسدها خواهیم گرفت و تا زمانی که ملت ما از قید شما و هم پیمانان شما نرسته است ما سلاح خود را زمین نخواهیم گذاشت و از خود دور نخواهیم کرد. تا زمانی که سیستم پوسیده سلطنتی حاکم است و استثمار طبقه‌ای از طبقه دیگر وجود دارد ما راهی جز توسل به مسلسل نداریم. شما ما را جاعل می‌نامید. بله ما برای رفع نیازهای سیاسی خودمان در جهت تأمین منافع خلق، شناسنامه تعویض می‌کردیم و به سادگی آب خوردن هم مهر

آقا سعید؛ جهان پرشرر کن / ۴۳۳

ادارات شما را جعل می‌کردیم تا به حدی که مأمورین متخصص شما نمی‌توانستند تشخیص دهند. ولی کلیه این اعمال ما برای نجات ملت از قید استثمار شماست. اما شما که در عرض یک سال ۵۰۰ میلیون تومان یعنی یک دهم موجودی ارزی ایران اسکناس چاپ کرده‌اید بدون این که پشتوانه‌ای داشته باشد جاعل نیستید؟ اگر جعل ما وسیله‌ای برای رسیدن به هدف و خدمت به توده است، جعل شما شییره جان پیرزنان را می‌مکد. وقتی طبق آمار رسمی، شما در سال ۴۹، نیم میلیارد تومان پول چاپ می‌کنید بدون آن که پشتوانه آن را داشته باشید، بدیهی است که در قبال ۵ میلیارد تومان اسکناس در گردش، شما از هر واحد پول یک دهم آن را دزدیده‌اید زیرا مبادله پولی تابع قانون اقتصادی پول و کالا یا عرضه کالا و تقاضای پولی است. روشن است که در این مبادله بر قیمت واقعی کالا اضافه نشده، چه مقدار کار محتوایی کالا ثابت است بلکه این ارزش پول است که کم شده. نتیجه این که با پایین رفتن قدرت خرید پول، قدرت خرید کارگر نیز تقلیل می‌یابد. بیهوده نیست که شما امروز می‌خواهید واحد پول را تغییر داده و آن را به تومان تبدیل نمائید. دیگر، واحد ریال برای مردم خنده‌آور شده است، زیرا در عرض ۲۰ سال اخیر سلطنت پهلوی به قدری پول بدون پشتوانه چاپ شده که به طور طبیعی ارزش پول را پایین آورده است. جاعلین این پول‌ها چه کسانی هستند جز دولت و بانک مرکزی و سیستم شاهنشاهی؟ می‌بینید آقایان این سیستم شاهنشاهی شما است که مملکت ما را به فساد و تباهی می‌کشاند. ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزہ اهلها اذله و كذلك يفعلون (سوره نحل/آیه ۳۴): پادشاهان چون به شهری درآیند فساد کنند و افتخارات آن‌ها را تباه سازند. مشی تاریخی آن‌ها چنین است - به تاریخ خودمان بنگرید. جشن ۲۵۰۰ ساله می‌گیرید و یاد دوران باستانی و شاهان. کدام شاه؟ تازیانه به دریا زدن که جشن نمی‌خواهد. مگر شاپور بزرگترین امپراطور شما نبود که کتف انسان‌ها را سوراخ می‌کرد؟ پادشاه عادل‌تان یک شبه ۴۰/۰۰۰ نفر آزادیخواه را زنده به گور نمود. مگر فراموش کرده‌ایم که آغامحمدخان قاجار، کرمان را به شهر کوران تبدیل کرد؟ عزت و جبروت پادشاهان تاریخی خود را خوب مشاهده کنید.

به بحث اصلی بر می‌گردم. تاریخ نشان داد که ملت ما در این ۵۰ ساله اخیر دچار یک سیستم پوسیده دیکتاتوری شاهنشاهی شده است و این سیستم برای بقای خودش به دلیل عدم پشتیبانی توده‌ها دست به اسلحه برده و با نشان دادن آتش سلاحش به ملت، او را به زنجیر کشیده است. ملت اما در گذرگاه‌های تاریخی اش بارها طعم این سلاح‌ها را چشیده است و مجموع این برخوردها نشان داده که او نیز راهی جز توسل به اسلحه ندارد. ملت به بهترین وضعی پی برده است که سیستم حاکم قدرت حل مسائل او را ندارد بلکه عامل بدبختی اوست، و به روشنی تجربه کرده است که دشمن با تمام نیروی ظاهریش جز به سرنیزه خارجی متکی نیست که دوام آن نیز همیشگی نمی‌باشد. به علاوه جنبش ویتنام، کوبا، الجزایر و فلسطین راه جدید او را نشان داده است. لذا وقتی امید وی در طول تاریخ ۵۰ ساله از هر گونه راه‌حل اصلاحی بریده می‌شود، راه حل مسلحانه به فکرش مسلط می‌گردد. امروز نه تنها ملت ما بلکه تمام جهان سوم در تب انقلاب مسلحانه ضدامپریالیستی است. هدف روشن این انقلاب جهانی، نابودی کامل استثمارگران قرن بیستم است که بی‌دریغ خلق‌های ویتنام، فلسطین، افریقا، آسیا و امریکای لاتین را به گلوله بستند. نظامی و غیرنظامی را به یکسان و خانه و مزارعش را یکنواخت به آتش می‌کشند. این انقلاب با خون پاک‌ترین فرزندان آدم آبیاری می‌شود، این است که ثمره‌ای بس نیکو خواهد داشت. این وظیفه ماست که خون ناچیزمان را برای باروری این نهال پاک تقدیم نمائیم و نیز بیهوده نیست که ملت ما انقلابیون را با آغوش باز می‌پذیرد. زیرا منادیان استقلال خود را شناخته‌اند و تبلور شرف خود را در خون این جوانان می‌بینند. این ایمان ماست که همان طور که گروه پیشرو امروز، مرگ را به سادگی یک خواب راحت می‌پذیرد، در فردای ما ملت ما نیز با چنین برخوردی با مرگ مواجه خواهد شد. خلاصه کنم، دیدیم که اولاً شما اصرارید نه ما. ثانیاً سیستم پوسیده، دوران تاریخی خود را گذرانده و رو به اضمحلال است و این وظیفه ماست که با اراده خود و با نثار خون خودمان اضمحلال آنرا تسریع نمائیم. ثالثاً برخورد ما با شما برخورد حیات و مرگ است. یا شما باید باقی بمانید یا ما. بنابراین تکامل جهان و ضرورت تاریخ، جنبش انقلابی خلق پیروز خواهد شد. مرگ یا حیات ما، هر دو پیروزی است. ما با خون‌مان پیروزی

را خریده‌ایم "الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیوه فی موتکم قاهرین" از سخنان علی (ع) است: مرگ در آن گونه زندگی است که شما مغلوب باشید و زندگی در آن مرگی است که غالب باشید. شما هر چه بکوشید، هر نقشه و طرح و توطئه‌ای که بریزید، موفقیت ما تضمین است. "هل تربصون بنا الا احدی الحسنین و نحن نتربص بکم ان یصیبکم الله بعذاب من عنده او باید ینا فتربصوا انا معکم متربصون" (سوره توبه - آیه ۵۳). آیا برای ما یکی از دو خوبی (شهادت یا پیروزی) را انتظار دارید؟ ما نیز منتظریم که عذابی از طرف خدا یا به دست ما به شما برسد. انتظار بکشید که ما هم منتظریم. بله ما با گلوله مسلسل‌هایمان منتظر شمایم شما هم دستور دهید تا جلادان‌تان و شکنجه‌گران‌تان منتظر ما باشند تا ببینیم که پیروز کیست و دروغگوی شرور کیست؟

ولی چرا انقلاب مسلحانه تنها راه نجات ماست؟ ما به انقلاب چگونه می‌نگریم؟ از نظر اقتصادی ما معتقدیم که توسعه تولید جز با بسیج توده‌ای، عملی غیرممکن است. بدین معنی که تا مردم نیروی واقعی خود را برای تولید استخدام ننمایند حتی مکانیزه کردن سیستم تولید هم نمی‌تواند پاسخگوی احتیاج جامعه باشد و به علاوه رفع نیاز تولیدی جامعه نمی‌تواند مسیر واقعی خود را که استفاده صحیح از نیروی انسانی و شکوفاکردن کامل استعدادهای اوست تحقق بخشد تا محیط ایده‌آل که عدالت انسانی را از نظر مادی و معنوی تأمین نماید، به وجود آید و بشر با شناخت صحیح و تبیین واقعی جهان، خلاق جهان‌نویسی باشد که پاسخگوی نیازهای عالی درونی اوست. طی طریق این کمال، نیازمند حرکت کامل توده است، جنبش و حرکتی که اندیشه انسان آن را می‌سازد. چنین بسیج و حرکتی به دو عامل مهم متکی است:

۱- تغییر درون انسان و خلق روحیه انقلابی بر مبنای «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (سوره رعد، آیه ۱۱): حرکت و تغییری در جامعه ممکن نیست مگر این که این تغییر و حرکت از درون خود انسان‌ها منشاء بگیرد، و نیز ایجاد حس مسئولیت در قبال انسان‌های دیگر و نسل‌های بعدی. این دگرگونی در درون، شور خدمت به خلق را که منظور خالق است زنده می‌نماید و به حیات انسان ارزش واقعی می‌دهد و فرد را از پوسته خودخواهی و خودپرستی که امروز حاکم بر سیستم شماسست می‌رساند و اصل «هرکس برای همه و همه برای هرکس» را تحقق می‌بخشد.

۲- حرکت و بسیج توده باید در جهت منافع توده باشد، نه در جهت تأمین منافع طبقه یا گروهی خاص و سرمایه‌دار و غارت‌گر. چه در غیر این صورت حتی توده بسیج شده بیشتر استثمار می‌گردد.

حال، ما تنها راه تحقق هر دو اصل را فقط در انقلاب مسلحانه می‌بینیم زیرا وقتی که دشمن به جبر و عنف، نیروی کارگر و دهقان را به استخدام خود در می‌آورد و امکان بهره‌برداری از دسترنج کار را به کارگر نمی‌دهد، وقتی که سیستم سرمایه‌داری برای دفاع از بهره‌کشی، رنجبران را به گلوله می‌بندد چاره‌ای جز این نیست مگر این که ما هم با اسلحه، این دزدان روز روشن را خلع سلاح کنیم. و دیگر این که سنت‌های پوسیده و آلودگی‌ها و وابستگی‌های غیرانسانی را فقط با یک حرکت انقلابی می‌توان دگرگون ساخت. فقط یک جامعه انقلابی می‌تواند انحطاط‌های اخلاقی را به فضائل و انحراف‌ها را به تعالی اخلاق بدل سازد و بالتبجیه زیر بنای اقتصادی جامعه ما را مستحکم نماید.

طبقات ستمدیده ملت ما از سه دیدگاه به تئوری انقلاب مسلحانه رسیده‌اند؛

اولاً نمودهای تاریخی و تحلیل گذشته‌ها در ذهن مردم و بی نتیجه ماندن مبارزات رفرمیستی از یک طرف و تاثیر انقلابات آزادیبخش نظیر ویتنام و بخصوص فلسطین در ایران از طرف دیگر ملت ما را مطمئن ساخت که راهی جز توسل به اسلحه نیست.

ثانیاً وقتی کارگر زحمتکش برای احقاق حقوق خودش قیام می‌نماید پلیس و ساواک و ژاندارم رژیم را پشت سر سرمایه‌دار و بهره‌کش می‌بیند و وقتی مقاومت می‌نماید گلوله مسلسل‌های آمریکایی به دست عمال رژیم سینه‌اش را می‌شکافد، پس برای او احقاق حقوقش، به اجبار در انهدام رژیم تجلی می‌نماید. شورش‌های کور و قیام‌های صنفی بدین طریق تبدیل به آمادگی انقلابی می‌شود. ملت ما در پرتو ۵۰ سال مبارزه و فدایی دادن‌ها این مرحله مشکل از انقلاب را طی کرده است و در روشنی تجربه‌اش دریافته که تا آن هنگام که نیروی رژیم در پشت سرمایه‌داران و بهره‌کشان است و تا موقعی که نمایندگان و مدافعین منافع سرمایه‌داران و سرسپردگان امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا بر وی حکومت می‌نمایند، او نمی‌تواند از کار خودش برای خود و خلق خود استفاده نماید و در نهایت جز این چاره ندارد که اسلحه به دست

گیرد و با پیشرو انقلابی زمانه‌اش هماهنگ شود و آن‌گاه بنیاد جامعه کهنه را دگرگون سازد.

ثالثاً، تبعیض‌ها برای وی کاملاً مشخص می‌شود. وقتی به فقر خود می‌اندیشد آن را در ثروت استثمارگران می‌یابد. نان خالی مورد نیاز او را توانگران و سرمایه داران، بی‌اعتنا لگدمال می‌کنند و منزل مسکونی مورد نیازش را از لانه سگ‌های همبازی ثروتمندان، کوچکتر می‌بیند. نه، اصلاً او را از خانه خود بیرون کرده و آواره نموده‌اند تا فرزندان آنان در جای وسیع‌تری بدون و بازی کنند. شیرۀ جان و خون‌شان را مکیده‌اند تا از باده غرور و مستی مدهوش شوند و عربده کشند. سرمایه‌دار و ثروتمندان را در بهترین بیلاق‌ها و کاخ‌ها به عیاشی مشغول می‌بیند ولی او در زاغه‌های جنوب شهر فرزندانش را می‌بیند که از فقر به فساد کشیده شده‌اند. تبعیض‌ها در مقایسه کاخ‌های چند میلیون تومانی شمال شهر و این که او نمی‌تواند اجاره چند ده تومانی خود را بپردازد، و در مقایسه درآمد کلان خیامی‌ها، ثابت‌پاسال‌ها، شریف‌امامی‌ها، اریه‌ها، فرمانفرمائی‌ها، سمیعی‌ها، نراقی‌ها و... با قرض‌های او به بقال و عطار سر محل و صاحب خانه و... متجلی می‌شود.

بله این چنین است که فقر و بدبختی، انقلاب را می‌زایاند و این چنین است که می‌بینیم امروزه شعله‌های انقلاب از کشورهای فقیر و از طبقات ستمدیده اجتماع بر علیه ستمگران و ثروتمندان در هر گوشه جهان مشتعل است. توده‌های گرسنه و فقیر قیام کرده‌اند تا سیستم‌های پوسیده را دگرگون سازند و جامعه‌ای بر مبنای برادری و برابری بنیان گذارند که در آن همه بی‌نیاز باشند و همه کس برای هر کس بکوشد. وجدان انسان و اعتقادش به انسانیت پشتوانه حرکت وی باشد. نه نیازمندی باشد تا دست به دیگری بگشاید و نه توانگری بر دسترنج دیگران تسلط یابد. به این صورت است که ملت ما به ایدئولوژی انقلاب ایمان آورده است. اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر (سوره حج، آیه ۳۹): به آنان که ستمی بر آن‌ها رفته است اجازه و فرمان پیکار داده شد و خدا بر پیروزی آن‌ها به تحقیق تواناست.

درک سیاسی و فرهنگی جامعه به امر انقلاب در همین یک سال اخیر بعد از شهادت برادران سیاهکل، به طور عجیبی بالا آمده است و مطمئنم که با شهادت

سربازان سازمان مجاهدین خلق، انقلاب در جامعه ما ژرف‌تر و عمیق‌تر خواهد شد تا پایه‌های حکومت دموکراتیک ملی خود را مستحکم سازد. با تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها، حیل‌های تان نقش بر آب خواهد شد «انهم یکیدون کیداً - و اکید کیداً - فمهل الکافرین امهلهم رویداً» (سوره طارق، آیات ۱۵-۷): همانا ایشان نیرنگ می‌زنند، نیرنگی هرچه تمام‌تر - ولی من هم بدان‌ها نیرنگ خواهم زد. پس مهلت ده کافران را مهلت اندکی.

از نظر اقتصادی زیر بنای کلیه نابسامانی‌ها معلول استثمار طبقه‌ای از طبقه دیگر و بهره‌کشی انسان از انسان است. ما معتقدیم که هیچ چیز در جهان ارزش واقعی ندارد مگر حیات انسانی. و انسان حیات خود را در کار تولیدی، به کالا منتقل می‌سازد. بدین معنی مقداری از هستی خود را از دست می‌دهد و انرژی و عمرش تلف می‌شود و جوانی و قدرت کارش مضمحل می‌گردد تا کالا رونق می‌گیرد و صاحب ارزش می‌گردد و به خریدار عرضه می‌شود. این است که تمام ارزش‌ها به اعتبار کار انسانی، ارزشمندند و ارزش کالا معادل حیات انسانی است که در کالا متمرکز گشته است. انسان صاحب و مالک وجود خویش است. پس بر حیات خویش باید ناظر و مالک باشد. *بر خلاف شما سرمایه‌داران که کالا را جامد و بی‌جان می‌انگارید، ما در هر قطعه تولیدی، وجود حیات انسان را متبلور می‌بینیم. شما اگر به قالی دستباف زیر پای تان به صورت یک کالا و یک نقاشی بی‌جان می‌نگرید، ولی ما در لای تاروپود آن و رنگ‌های زیبایش خون کارگر و دختر بچه‌گان را دیده‌ایم. نقش و نگارها از دیدگاه ما صاحب حیات انسانی هستند.* بله، انسان مقداری از وجود و هستی خویش را در ماده خام موجود طبیعت متمرکز می‌سازد و به همان اندازه که به ارزش کالا می‌افزاید، حیات خودش را از دست می‌دهد. این است که تولید بشر و کار بشری جزو وجود اوست و هیچ کس را حقی بر آن نیست. به هیچ وجه قبول نداریم که بهره‌کار را دیگری تملک نماید «فجناه ایدیههم لاتکون لغیر افواههم» (از سخنان حضرت علی (ع)): چیده‌های دست برای دهان‌های دیگران نیست. این اصل زیربنای تفکر اقتصادی ماست که بر مبنای ایدئولوژی اسلامی مان و اصالت فرد و اجتماع، آن را پایه مبادله صحیح می‌دانیم و بر این مبنا سیستمی مورد قبول است که امکان استفاده از نیروی کار خود انسان را به انسان تخصیص دهد. سیستم شما به دلیل زیربنای سرمایه‌داریش، از این

دیدگاه سیستم ارتجاعی است و ما به پشتیبانی ملت‌مان مصمم هستیم تا شکل فرهنگی و اقتصادی یعنی روبنای شاهنشاهی و زیربنای روابط تولیدیش را تغییر دهیم. از دیدگاه اقتصادی، روابط فرهنگی و اجتماعی متکی به همان زیر بنای استثماری است. برای دگرگونی فرهنگ و محو فحشاء و بدبختی ملت، جز این که بر علیه استعمارگران قیام کرد چاره‌ای نیست.

بر خلاف سیستم‌های شما! که فرماندهان‌تان ثروت‌ها و دست آوردهای ملت را به یغما می‌برند و برای یک شب‌نشینی و جشن، میلیاردها تومان درآمد ملی را مصرف می‌نمایند و نه گرمای تابستان را می‌شناسند و نه سرمای زمستان را و دست‌شان جز کلنگ طلایی افتتاح ساختمان چندین طبقه و قیچی نوآوری، ابزار تولیدی را لمس نکرده است، در سیستم مورد نظر ما به پیروی از مدل‌ها و نمونه‌های تاریخی‌مان علی را می‌بینیم که با دست پینه‌بسته‌اش برای ارتزاق خود به غرس نخل می‌پردازد. به دست خود چاه می‌کند و درخت آبیاری می‌نماید. یعنی بالاترین فرد جامعه در کار تولیدی، نظیر ساده‌ترین‌شان فعالیت می‌کند و در عین حال از این که در اقصی نقطه حکومتش مردی گرسنه بخوابد آرام و قرار ندارد و یا به دلیل تجاوز به سرای یک زن، زنی که در تحت مسئولیت حکومت علی است آن‌سان دگرگون می‌شود که برای خود مرگ را آرزو می‌کند و می‌گوید: «فلو ان امرء مسلما مات من بعد هذا اسفا ما کان به ملوما بل کان به عندی جدیراً»: اگر جوانمرد مسلمان در تأسف این مسئله بمیرد نه تنها بر او ملامتی نیست بلکه در پیش من عمل او شایسته است. آری حکومت انسان بر انسان است. آن که درد انسان را نمی‌شناسد، شایسته نیست که در جامعه انسانی بزید. مقایسه نمایید با آنان که روز در مناطق زلزله‌زده قیروکارزین گریه سر می‌دهند ولی همان شب با لباس‌های پرزرق‌وبرق هنرپیشه‌ها در حالی که سرشار از مستی و مغرور از قدرتند در فستیوال‌های سینمایی به عیاشی مشغولند. شما خواهید گفت علی در تاریخ تنها بود و شما که نمی‌توانید علی باشید. بله این چنین است. شخصیت علی در تاریخ بشری نادر است ولی فکر علی و سیستم علی یعنی قیام بر علیه ظلم و امحاء آن و ایجاد وحدت و برابری برای بشر امروز نه تنها بیگانه نیست بلکه نهایت آمال و آرزوی اوست. جهان امروز در اقصی نقاطش تحقق افکار بلند علی را نوید می‌دهد. اگر در چین به انقلاب

فرهنگی می‌رسند، اگر جامعه کوبا، ویتنام و نهضت‌های از بند رسته به ندای وجدان و اخلاق به سوی تعالی روانی پیش می‌روند و اگر فداکاری انسان برای انسان امروز حماسه تاریخ قرن بیستم را مصور می‌سازد، ما بر قله تاریخ، اندیشه علی را محقق می‌بینیم. آری، ما برای نیل به چنین هدفی قیام کرده‌ایم. قیام کرده‌ایم تا جهانی بسازیم تا هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان را نابود سازد. این هدف، مکان و زمان نمی‌شناسد؛ ایران، فلسطین، ویتنام، آمریکای لاتین، افریقا، هر جا که باشد. امروز یا فردا، هر زمان و هر نقطه‌ای که خون ما به زمین بریزد آمل و آرزوهای مان بارور شده است. برای ما شهادت در کنار فدائیان فلسطینی، رزمندگان ویتنام، برادران سیاه‌کلی، میدان تیر چیتگر یک معنی بیشتر ندارد و برای تحقق چنین هدفی در جامعه مان به دشمنی برخوردیم که این دشمن در قیافه‌های امپریالیسم آمریکا، طبقه حاکم سرمایه‌دار کمپرادور در ایران، سیستم پلیسی، اداری، نظامی و شاهنشاهی و دربار تجلی می‌نماید که مسلح به تکنیک و اسلحه است. حیات و مرگ ما و شما متضاد همدیگرند. ما برای انهدام این دشمن از ساواک گرفته تا سیستم اداری و شخص اولش مجبوریم به مسلسل‌های مان اتکاء نماییم زیرا ستمگر و استثمارگر مسلح را فقط با سلاح می‌توان تسلیم کرد. راهی که ملت ما پیموده سرآغاز انقلاب مسلحانه اوست. ما نبردی سهمگین در پیش رو داریم، نبردی درازمدت و افتخار می‌کنیم که با نثار جان بی‌ارزش مان سربازی ساده باشیم که سهمی بس کوچک از این وظیفه مهم را به عهده گرفته‌ایم و با خون ناچیزمان جوانه انقلاب را بارور ساخته‌ایم.

موفقیت و پیروزی از آن ماست

درود به روان پاک شهیدان نهضت ملی

نگ بر دشمنان ملت

«فاما الزبد فیذهب جفاء، و اما ما ینفع الناس فی الارض». (قرآن، سوره رعد، آیه ۱۷).

کف روی آب از میان می‌رود ولی آنچه که به نفع مردم است در زمین باقی می‌ماند.

از محرم تا ... محرم

از محرم تا محرم، سروده‌ای است برجای مانده از آخرین محرم حیات سعید محسن که وی در بسط و تنظیم آن مشارکت داشت:

محرم ماه خون ماه قیام پیشوای ما حسین آغاز می‌گردد
و ما پویندگان راه حق، امسال
درون محبس دژخیم استعمار
با شوری دگر این ماه را تعظیم می‌داریم
می‌اندیشیم در تاریخ و می‌بینیم
که شمس انقلاب کربلا همواره تابان است
و در هر سالروزی از محرم
پرتوش روشنگر راه جهاد هر مسلمان است
جهاد حق علیه ظلم
نبرد حق با عمال استعمار

به یاد آریم آن ماه محرم _ نیمه خرداد _
خروش خشم انسان‌های آزاده
خمینی و... خمینی‌ها
و چندی بعد در این راه
امانی و بخارایی
سعیدی و سعیدی‌ها
و هم‌زمان و یارانی چون اسکندر
صفائی، سالمی، پویان، کتیرایی و همراهان
عزیزانی که جان خود فدای خلق ما کردند
و «احمد» اولین یار شهید ما

دلیری و دلیری‌ها

آری باز می‌بینیم که شمس انقلاب کربلا همواره تابان است

و در هر سالروزی از محرم

پرتوش روشن‌گر راه جهاد هر مسلمان است

می‌اندیشیم و می‌گوییم؛

حسین! ای انقلابی مرد آزاده

به خون اطهرت سوگند

به عزم راست سوگند

که ما هرگز نیاسائیم از پیمودن راهت

که ما هرگز نیاسائیم از پیمودن راهت